

مکاشفه

کَویِن دِی یانگ
Kevin DeYoung

ده فرمان

مفهوم آنها چیست، چرا مهم هستند،
و چرا ما باید از آنها اطاعت کنیم.

I

II

III

IV

V

VI

VII

VIII

IX

X

| به نام او و برای او |

**The Ten Commandments: What They Mean, Why
They Matter, and Why We Should Obey Them**
Copyright 2018 by Kevin DeYoung
Published by Crossway

1300 Crescent Street
Wheaton, Illinois 60187

This edition published by arrangement with Crossway.

First Edition © 2023 by Crossway

Translated into Farsi by Revelation Ministries Inc.

Farsi ISBN: 979-8-9856279-2-3



ده فرمان

مکاشفه

نشر مکاشفه

ده فرمان

مفهوم آنها چیست و چرا باید از آنها اطاعت کنیم؟

نویسنده: کوین دی بانگ

ترجمه: گروه مترجمان

سرپرستار: نیما علیزاده

نوبت چاپ: دوم (ویراست دوم)، ژانویه ۲۰۲۵، زمستان ۱۴۰۳

شابک: ۹۷۹-۸-۹۸۵۶۲۷۹-۲-۳

همه حقوق متعلق به خدمات مکاشفه است

نقل از کتاب با ذکر مأخذ مجاز و هرگونه بهره‌برداری دیگر منوط به اجازه کتبی از ناشر است.

CROSSWAY®

WWW.MOKASHEFEH.COM

ده فرمان

مفهوم آنها چیست، چرا مهم هستند
و چرا باید از آنها اطاعت کنیم؟
کوین دی یانگ

به زُی و باربارا بیبی
همسران شگفت‌انگیز، پدر بزرگ و
مادر بزرگ دوست‌داشتنی، مسیحیان وفادار

فهرست

یادداشت ناشر | ۹

مقدمه: خبر خوش شریعت | ۱۱

فصل اول: خدا و تنها خدا | ۲۷

فصل دوم: شیوه پرستش | ۴۳

فصل سوم: مگر چه شأن و منزلتی در یک نام است؟ | ۵۵

فصل چهارم: استراحت کن، شاد باش، تکرار کن | ۶۹

فصل پنجم: گرامی دار تا گرامی داشته شوی | ۸۷

فصل ششم: ما نوشتیم، قتل! | ۱۰۳

فصل هفتم: خیانت دل | ۱۱۹

فصل هشتم: گنجینه‌ها در آسمان | ۱۳۹

فصل نهم: شاهدان راستین | ۱۵۷

فصل دهم: گوهر نایاب قناعت مسیحی | ۱۷۳

سخن آخر | ۱۸۷

قدردانی | ۱۹۱

راهنمای مطالعه؛

حک شده بر سنگ، حک شده بر قلب‌ها | ۱۹۳



یادداشت ناشر

کتاب‌های زیادی دربارهٔ ده فرمان نوشته شده است و شاید خواننده فکر کند که چه چیز جدیدی دربارهٔ ده فرمان موسی وجود دارد که همچنان دربارهٔ این فرامین، کتاب نوشته می‌شود. کسانی که اهل مطالعه هستند، می‌دانند که این موضوع نیست که مهم است، بلکه نوع پرداختن به موضوع است که اثری را مفید و ماندگار می‌کند.

به نظر من کوین دی‌یانگ استعداد خوبی در نگارش دارد و در ساده‌نویسی و ارتباط گرفتن با مخاطب خود تبحر دارد، زیرا به نکات کلیدی و کاربردی خوبی می‌پردازد. او در این کتاب از همان ابتدا محتویات کتاب خود را با چند پرسش خلاصه می‌کند: «ده فرمان؛ مفهوم آنها چیست، چرا مهم هستند و چرا باید از آنها اطاعت کنیم؟» دی‌یانگ در این کتاب سعی دارد تا به خواننده کمک کند تا این فرامین را فراتر از مجموعه‌ای از احکام باستانی حک شده بر سنگ ببیند. او تلاش می‌کند تا نشان دهد امروزه این فرامین همچنان مهم و کاربردی هستند و مهم‌تر از همه اینکه خدا از مسیحیان توقع دارد تا از آنها اطاعت کنند.

برای این کار، دی‌یانگ سعی می‌کند نشان دهد که قلب ده فرمان همچنان در حال تپیدن است و با همین تفکر، هر فرمان را در فصلی مجزا بررسی می‌کند. او ده فرمان را در زمینه اصلی خود و بعد در دنیای مدرن (غرب) بررسی می‌کند تا نشان دهد چگونه این فرامین امروزه در زندگی، پرستش، روابط و روی هم رفته در زندگی مسیحی ما می‌توانند مهم و اثرگذار باشند.

این کتاب، نگرشی متعادل به امور دارد و با استفاده از عهد جدید و الهیات کتاب مقدسی می‌کوشد ارتباط مسیحیان با خدا و دیگران را به وسیله ده فرمان ارتقا دهد. این کتاب برای هر مسیحی بسیار مفید خواهد بود.

نیما علیزاده

شبان و مؤسس «خدمات مسیحی مکاشفه»

«آنگاه خدا همه این سخنان را فرمود: "منم
بیهوه خدای تو، که تو را از سرزمین مصر، از
خانه بندگی، بیرون آوردم."»
(خروج ۲۰:۲-۲)

مقدمه: خبر خوشِ شریعت

خروج ۲۰:۱-۲ یکی از مشهورترین بخش‌های کتاب مقدس و در واقع، یکی از مهم‌ترین قسمت‌های ادبیات مذهبی در کل جهان که ده فرمان را معرفی می‌کند، می‌باشد و به اندازه کافی بدیع و شگفت‌انگیز است؛ آنها هیچ وقت حقیقتاً «ده فرمان» نامیده نشده‌اند. عبارت عبری که سه بار در عهد عتیق آمده است (خروج ۲۸:۳۴؛ تثنیه ۴:۱۳؛ ۱۰:۴)، در لغت به معنای «ده فرمان» است. به همین دلیل در خروج ۲۰ اغلب به عنوان دکالوگ (Decalogue) شناخته می‌شود، دکا (deka) کلمه یونانی برای «ده» و لوگوس (logos) به معنای «کلمه» است. ده کلمه‌ای که خداوند در کوه سینا به قوم اسرائیل داده است و استدلال من این است که خدا می‌خواهد همه ما از آنها پیروی کنیم.

هرچه آنها را بنامیم، ده فرمان قطعا فراتر از مجموعه‌ای از فرامین و دستورات هستند. مشکل مردم نام‌گذاری این فرامین نیست، بلکه ماهیتی است که دارند. مطالعه ده فرمان، قلب عصیانگر بشر را آشکار می‌کند؛ ما دوست نداریم که خدا به ما بگوید چه کاری می‌توانیم و چه کاری نمی‌توانیم انجام دهیم.

فرامین غیر الهی

چند سال پیش در وب‌سایت شبکه سی.ان.ان^۱ مقاله‌ای با عنوان «بنگرید، ده فرمان جدید خداناباوران»^۲ بارگذاری شده بود، با این شرح که چگونه لکس بر^۳، یکی از مدیران ایر.بی.ان.بی^۴، و جان فیگدور^۵، روحانی انسان‌گرا در دانشگاه استنفورد، سعی کردند ده «فرمان با منشا غیر الهی» را جمع‌آوری کنند. از سرتاسر جهان نظرخواهی کردند و ده هزار دلار برای «موسی‌های» برنده پیشنهاد دادند. پس از دریافت بیش از ۲۸۰۰ پیغام، هیئتی متشکل از سیزده داور برای انتخاب ده برنده تعیین شدند. این فرامین غیر الهی عصر ما بدین شرح بود:

۱. داشتن ذهن باز و تمایل به تغییر باورها بر اساس شواهد تازه.
۲. به دنبال پذیرش محتمل‌ترین حقیقت بودن، به جای باور به آنچه آرزو داریم حقیقت باشد.
۳. متد علمی، مطمئن‌ترین راه برای درک جهان طبیعی است.
۴. هر شخصی حق کنترل بدن خود را دارد.
۵. برای «انسان خوب بودن» یا «داشتن زندگی کامل و معنادار» نیازی به خدا نیست.
۶. مراقب عواقب تمام اعمال خود باشید و بدانید که باید مسئولیت آنها را بپذیرید.
۷. با دیگران همان‌طور رفتار کنید که دوست دارید با شما رفتار کنند و بنا بر منطق، می‌توانید انتظار داشته باشید که آنها می‌خواهند رفتار خوبی با شما داشته باشند. به دیدگاه آنها توجه کنید.
۸. ما مسئولیت داریم که دیگران از جمله نسل‌های آینده را در نظر بگیریم.

1. CNN

2. Behold, Atheists' New Ten Commandments

3. Lex Bayer

4. AirBnB

5. John Figdor

۹. هیچ راهی به عنوان تنها راه درست برای زندگی وجود ندارد.
۱۰. پیش از ترک دنیا، آن را نسبت به زمانی که وارد آن شدید، به جای بهتری تبدیل کنید.

ظاهراً درست به نظر می‌رسد - البته بدون توجه و احترام به شریعت خدا - و فقط از نظر کمیت افرادی که به تعهدات اخلاقی خود فکر می‌کنند. این «ده فرمان غیر الهی»، موازین اخلاقی پیش‌فرض در انتهای قرن بیست و یکم را به خوبی به تصویر می‌کشد.

با این وجود، شاید این امیدی ساده‌لوحانه و واهی باشد که اشخاص پس از چند لحظه تأمل، ممکن است متوجه شوند که این فرامین جدید، مملو از تناقضات گیج‌کننده است. آنها معتقدند «برای اینکه انسان خوبی باشید یا بدانید چطور زندگی کنید، نیازی به خدا ندارید» (شماره ۵) و با این حال، فرمان هفتم خلاصه‌ای از شریعت طلایی است که از عیسی نقل قول شده است (متی ۱۲:۷). آنها در مورد روش علمی (شماره ۳) صحبت می‌کنند، بدون اینکه بدانند روش مشاهدات استقرایی فرانسویس بیکن در آمریکای شمالی به دلیل الهیدانان مشایخی پروتستان^۱ و اصلاح شده^۲ که رویکرد بیکن را روش خوبی برای مشاهدات در مورد جهان آفریده شده توسط خدا می‌دانستند، محبوبیت زیادی کسب کرد.

نکته شایان توجه این است که این «ده فرمان غیر الهی» قابل دفاع نیستند. احتمالاً آنها را «ده فرمان غیر الهی» می‌نامند تا آن قدرها دستوری و حکم‌کننده به نظر نرسند. با این حال همه آنها دستور هستند! همه آنها حامل الزام و اجبار یک «باید اخلاقی» هستند. ما در عصری پر از تناقضات زندگی می‌کنیم که در آن بسیاری می‌گویند: «درست یا غلط، چیزی است که شما برای خود تصمیم می‌گیرید و تعیین می‌کنید» و با این حال، همین افراد، دیگران را به دلیل نقض انواع دستورات

1. Presbyterian

2. Reformed

فرضی سرزنش می‌کنند. به عنوان یک فرهنگ، ممکن است در مورد رابطه جنسی، کاملاً آزاد و لیبرال باشیم اما در مورد ادعاهای اخلاقی انقلاب جنسی می‌توانیم کاملاً بنیادگرا باشیم. بددهانی‌های قدیمی ممکن است دیگر باعث آبروریزی ما نشوند، اما اکنون کلمات دیگری وجود دارند (حرف‌های تحقیرآمیز و توهین‌آمیز و بی‌احترامی) که به راحتی می‌توانند کسی را از معاشرت با یک جمع مبادی آداب بیرون افکنند. ما هنوز جامعه‌ای دارای قوانین اخلاقی هستیم.

و سپس دومین تا دهمین فرمان‌ها از این «فرامین غیر الهی» وجود دارند. چگونه این «باید»، با نه مورد دیگر مطابقت دارد؟ اگر واقعا «هیچ راهی به عنوان تنها راه درست برای زندگی وجود ندارد» چگونه می‌توان انتظار داشت که سیاره زمین را به جای بهتری تبدیل کنیم، به دیگران فکر کنیم و بر بدن خود کنترل داشته باشیم؟ کدام یک درست است: آنچه که ما می‌گوییم را انجام دهید یا آنچه که خودتان می‌خواهید را انجام دهید؟ هر دو هم‌زمان نمی‌توانند درست باشند. می‌دانم که این رقابت یک شیرین‌کاری تبلیغاتی برای کتابی بود که بر و فیگدور در مورد اومانیزم‌های خداناباور نوشته بودند، اما به نظر می‌رسد نویسندگان، واقعا معتقدند که این ایده خوبی است که قوانین اخلاقی خود را به شوخی با اندازه گرفتن تب اطرافیان خود یعنی با توجه کردن به مشکلات و مسائل آنها، توسعه دهید. در بخش دیگری از مقاله سی.ان.ان چنین می‌خوانیم:

بر گفت که انسان‌ها برای شفقت ساخته شده‌اند و روش علمی و خرد جمعی (یا افرادی که هر روز به صورت آنلاین با یکدیگر جمع می‌شوند)، افکار و ایده‌های بد را ریشه‌کن می‌کند. او گفت که به عبارت دیگر، این یک روند با «پایان باز» و به شکل امیدوارکننده‌ای رو به ترقی است.

نمی‌دانم آنها از کدام اینترنت حرف می‌زنند، اما شخصا محیط «آنلاینی» که مکان کاملاً قابل اعتمادی برای از بین بردن ایده‌های بد باشد پیدا نکردم. به یاد داشته باشید، بر و فیگدور باید کمیته‌ای متشکل از سیزده داور را برای انتخاب بهترین «فرامین غیر الهی» منصوب می‌کردند. آنها به طور غریزی دریافتند که ممکن

نیست ما فقط با نظرسنجی از مردم به یک شریعت اخلاقی عالی دست یابیم. در واقع، جست‌وجو در فضای اینترنت برای یافتن مسیرتان در جهان، اغلب یکی از بدترین ایده‌ها است. چندی پیش با داستانی در مورد تلاش دولت بریتانیا برای نام‌گذاری یک کشتی تحقیقاتی قطبی ۲۸۷ میلیون دلاری برخوردیم. در تلاش برای ایجاد تبلیغات برای کشتی جدید، دولت تصمیم گرفت کشتی تحقیقاتی سلطنتی را از طریق آرای اینترنتی نام‌گذاری کند. آژانس مسئول مسابقه به شهروندان بریتانیایی پیشنهاد داد که به نام‌هایی نظیر «ارنست شاکلتون» (کاوشگر معروف)، «اندیور» یا «فالکون» توجه کنند، اما انتخاب خارج از موارد پیشنهادی و قاطع مردم برای این کشتی تحقیقاتی پیشرفته (برنده قطعی رأی اینترنتی) این بود: Boaty McBoatface. شما باید حس شوخ‌طبعی بریتانیایی را دوست داشته باشید، اما این دقیقاً نامی نبود که مقامات به آن امیدوار بودند. در پایان، آژانس تصمیم گرفت که با برنده قطعی مسابقه همراه نشود و در عوض جایگاه چهارم را انتخاب کرد و نام قایق را «سر دیوید آتنبرو» گذاشت. خرد جمعی، همیشه عاقلانه نیست.

این موضوع، هم در باب احکام و هم برای قایق‌ها صدق می‌کند. کتاب مقدس می‌گوید ترس خداوند، آغاز حکمت است (امثال ۹:۱۰). راه دستیابی به اصول اخلاقی، گوش دادن به ندای قلبتان نیست، بلکه گوش دادن به خداست. اگر می‌خواهیم درست را از نادرست تشخیص بدهیم؛ اگر می‌خواهیم بدانیم چگونه زندگی خوبی داشته باشیم؛ اگر می‌خواهیم بدانیم چگونه زندگی کنیم و باعث برکت دوستان و همسایگان خود شویم؛ عاقلانه آن است که امور را به روش خدا، که به معنای توجه دقیق به ده فرمان است، انجام دهیم.

قبل از پرداختن به احکام، لازم است پایه‌های مهمی را بنا کرد و به طور خاص، به دو پرسش باید پاسخ داد:

۱. چرا باید ده فرمان را مطالعه کنیم؟
۲. چرا باید از ده فرمان اطاعت کنیم؟

برای هر پرسش، پنج پاسخ ارائه شده است. آن را ده کلمه قبل از «ده فرمان» در نظر بگیرید.

چرا باید ده فرمان را مطالعه کنیم؟

پاسخ این پرسش قبلا بدیهی بود. همه، چه مسیحی و چه غیر مسیحی، صرفا به اهمیت ده فرمان واقف بودند. اما اکنون، حتی در داخل کلیسا، ممکن است نوعی بی‌علاقگی و بی‌تفاوتی عمیق، حتی عدم راحتی نسبت به صرف زمان زیاد بر روی قوانین اخلاقی کتاب مقدس، وجود داشته باشد. ما باید دوباره تصدیق کنیم که ده فرمان، مهم و درخور توجه دقیق ما است. بدین منظور پنج دلیل ارائه می‌گردد.

اولین دلیل: بی‌اعتنایی عمومی

اولا، اکثر مردم به‌سادگی به ده فرمان بی‌اعتنایی می‌کنند. کلیساها کمتر و به‌ندرت، ده فرمان را در زمان پرستش و عبادت کلیسایی قرائت می‌کنند. دیگر از بچه‌ها خواسته نمی‌شود که ده فرمان را حفظ کنند. احتمالا هم برای کودکان و هم برای بزرگ سالان شرم‌آور خواهد بود اگر در صبح یکشنبه به طور تصادفی افرادی را انتخاب کنیم تا در کلیسا ده فرمان را قرائت کنند.

اگر بی‌اعتنایی در کلیسا یک خطر است، تقریبا در خارج از کلیسا یک امر قطعی است. نظرسنجی اخیر نشان می‌دهد که تنها ۱۴ درصد از آمریکایی‌ها می‌توانند ده فرمان را نام ببرند. در مقایسه، یک‌چهارم آمریکایی‌ها می‌توانند هفت ماده یک ساندویچ «بیگ مک» را نام ببرند، از هر چهار نفر تقریبا سه نفر می‌توانند هر سه مدل را نام ببرند و از هر سه نفر بیش از یک نفر، هر شش بچه برنامه تلویزیونی «بردی بانچ»^۱ را که پیش از به دنیا آمدن من به کار خود پایان داد، می‌شناسند! اکثر ما می‌دانیم که داخل یک ساندویچ بیگ مک دو لقمه کامل گوشتی هست، اما نمی‌دانیم «قتل نکن» یکی از ده فرمان است.

1. The Brady Bunch

اغراق نیست اگر بگوییم ده کلمه‌ای که در کوه سینا به قوم اسرائیل داده شد، تاثیرگذارترین شریعت در بین مجموعه قوانینی است که تاکنون داده شده و به همین دلیل است که تصویر موسی یا ده فرمان را (البته، در میان نمادهای دیگر و شریعت‌گذاران دیگر) در حداقل سه مورد از تزئینات معماری مختلف در ساختمان دیوان عالی ایالات متحده خواهید دید.

«پس آنها را نگاه داشته، به جای آرید، زیرا این است حکمت و فهم شما در نظر قومهایی که چون همه این فرایض را بشنوند، خواهند گفت: "بدرستی این قوم بزرگ، مردمانی حکیم و فهیمند"» (تثنیه ۴:۶).

به واقع درستی این ادعا ثابت شده است. احکامی که به قوم اسرائیل داده شده، همان طور که در کتاب مقدس ثبت گردیده، در سراسر جهان شناخته شده است. چه فکر کنیم حق با آنها هست یا خیر، تنها به دلیل علاقه به تاریخ جهان (به ویژه تاریخ غرب)، نباید از آنها غافل باشیم.

دومین دلیل: رهنمود تاریخی

کلیسا در طول تاریخ، ده فرمان را در مرکز خدمت آموزشی خود، به ویژه برای کودکان و نوایمانان قرار داده است. برای قرن‌ها، تعالیم مبتنی بر سه مورد بود: «اعتقادنامه رسولان، دعای ربانی و ده فرمان». به عبارت دیگر، وقتی مردم می‌پرسیدند: «چگونه شاگردی کنیم؟ چگونه کتاب مقدس را به فرزندان خود آموزش دهیم؟» نوکیشان باید چه چیزی درباره مسیحیت بدانند؟» پاسخ‌ها همیشه شامل تاکید بر ده فرمان بود. برای مثال، در «مجموعه پرسش و پاسخ هایدلبرگ»^۱، یازده مورد از پنجاه و دو «روز خداوند» بر ده فرمان متمرکز است. همین امر در چهل و دو پرسش از ۱۰۷ پرسش «مجموعه کوتاه وست مینستر»^۲، در بیش از نیمی از مجموعه بزرگ

1. Heidelberg Catechism

2. Westminster Shorter Catechism

لوتری و در ۱۲۰ صفحه از ۷۵۰ صفحه مجموعه تعالیم کلیسای کاتولیک صادق است. در سنت‌های مختلف، تاکید تاریخی بر ده فرمان وجود داشته است.

سومین دلیل: مرکزیت داشتن در اصول اخلاقی عهد موسی

از همان ابتدا شاهد آن هستیم که ده فرمان در مرکز اصول اخلاقی عهد موسی است. خداوند دیگر به موسی نمی‌گوید که از کوه پایین برود و پیامی را به مردم منتقل کند. خداوند در خروج فصل ۱۹ این‌گونه عمل کرد، اما تغییر مهمی در آغاز فصل ۲۰ می‌بینیم. در آنجا خداوند «همه این کلمات» (آیه ۱) را مستقیماً به قوم اسرائیل می‌گوید. به همین دلیل است که در پایان ده فرمان، مردم به موسی می‌گویند: «تو خود با ما سخن بگو و ما خواهیم شنید. اما خدا با ما سخن نگوید، مبدا بمیریم» (خروج ۱۹:۲۰). آنها از صحبت کردن بدون واسطه با خدا وحشت داشتند. در مورد این نمایش خیره‌کننده قدرت خدا در فصل ۱۹ و ۲۰ می‌خوانیم و اهمیت ده فرمان بیشتر مورد تاکید قرار می‌گیرد. علاوه بر این، ادبیات به کار رفته در (آیه ۲) پژواک تعمدی دعوت خدا از ابراهیم است. به هم‌سانی توجه کنید:

«منم آن خداوند که تو را از اورگلدانیان بیرون آوردم تا این سرزمین را به ملکیت به تو بخشم» (پیدایش ۱۵:۷).

«منم یهوه خدای تو، که تو را از سرزمین مصر، از خانه بندگی، بیرون آوردم» (خروج ۲۰:۲).

در این لحظات بزرگ در تاریخ نجات (ابتدا به ابراهیم و حال به موسی و قوم اسرائیل در پای کوه سینا) خدا در واقع می‌گوید: «من خداوندی هستم که شما را به این سرزمین غریب آوردم تا خدای تو باشم و این کلام خاص را به تو بدهم.» احتمالاً برخی از مردم، از جمله تعدادی از محققان برجسته عهد عتیق خواهند گفت: «خب، نگاه کنید، همه نوع احکامی وجود دارد. ده فرمان مختصر است و نقش مهمی در تاریخ کلیسا ایفا کرده است، اما آنها صرفاً مقدمه‌ای برای

شریعت موسی هستند. صدها شریعت در پنج کتاب اول کتاب مقدس وجود دارد و کتاب مقدس هرگز نمی‌گوید که این «ده فرمان» به تنهایی در یک گروه قرار دارند.» گرچه کتاب مقدس نمی‌گوید ده فرمان را با خط پرزنگ چاپ کنید، ما نباید قد و قامت خاص آنها را در اسرائیل باستان دست‌کم بگیریم. آنها از طرف خدا و حین صحبت رو در روی خدا با قومش (تثنیه ۵:۱-۵) و از فراز کوه سینا در میان آتش، ابر، تاریکی غلیظ و صدای بلند صادر شدند (تثنیه ۵:۲۲-۲۷). خروج ۲۰ نقطهٔ اوج زندگی قوم اسرائیل از لحاظ کلامی و روحانی است. جای تعجب نیست که الواح شریعت به همراه مٔا و عصای هارون در تابوت عهد قرار داده شدند (عبرانیان ۴:۹).

قوانین شریعت بسیار بیشتری در عهد عتیق وجود دارد، اما این ده فرمان اول، اساس شریعت هستند. ده فرمان، پایهٔ شریعت اسرائیل است و هر آنچه در ادامه می‌آید قوانین نظارتی است. شریعت داده‌شده در فصول ۲۱ و ۲۲ در مقایسه با فصل ۲۰ به شدت تغییر می‌کند. ده فرمان معیارهای روشن، قطعی و مطلق درست و نادرست هستند. هنگامی که به فصل ۲۱ می‌رسید، وارد برنامهٔ کاربردی می‌شویم. می‌توانید زبان متمایز هر پاراگراف را در فصل‌های ۲۱ و ۲۲ ببینید: کلماتی مانند «هنگام»، «کسی» و «اگر». این روند قضایی به منظور اعمال مقررات شریعت اساسی حک شده در الواح در کوه سینا است. از همان آغاز به وجود آمدن اسرائیل، رسماً به عنوان یک قوم، ده فرمان جایگاه ویژه‌ای در وضع قوانین زندگی اجتماعی آنها داشت.

چهارمین دلیل: مرکزیت داشتن در اصول اخلاقی عهد جدید

ده فرمان در مرکز اخلاقیات عهد جدید نیز قرار دارد. به عنوان مثال به مرقس ۱۷:۱۰ توجه کنید. جوانی ثروتمند نزد عیسی آمده از او می‌پرسد: «چه کنم تا وارث حیات جاویدان شوم؟» عیسی به او گفت: «احکام را می‌دانی.» سپس بخش دوم شریعت را بازگو کرد، احکامی که به همسایگان ما مربوط می‌شود:

«قتل مکن، زنا مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، فریبکاری مکن، پدر و مادر خود را گرامی دار» (آیه ۱۹). عیسی راهی برای به دست آوردن حیات جاویدان برای آن جوان تعیین نمی‌کند، بلکه همان‌گونه که از ادامه داستان متوجه می‌شویم، برعکس عیسی مرد جوان را برای سقوط آماده می‌کند، زیرا تنها فرمانی که او آشکارا از آن اطاعت نکرده است، فرمان طمع نکن (آیات ۲۰-۲۲) است که عیسی آن را از قلم انداخت. اما نکته قابل توجه این است که وقتی عیسی باید خلاصه‌ای مناسب از وظایف همسایگی به ما ارائه دهد، مستقیماً به سراغ ده فرمان می‌رود.

مطالب مشابه این را در رومیان ۱۳ نیز می‌بینیم. وقتی پولس رسول می‌خواهد خلاصه‌ای از معنای مسیحی بودن در اطاعت از خدا را بیان کند، به ده فرمان اشاره می‌کند:

«هیچ دینی به کسی نداشته باشید جز اینکه یکدیگر را پیوسته محبت کنید. زیرا هر که به دیگری محبت کند، در واقع شریعت را به جا می‌آورد. زیرا احکام "زنا مکن"، "قتل مکن"، "دزدی مکن"، "طمع موز"، و هر حکم دیگری که باشد، همه در این کلام خلاصه می‌شود که "همسایه‌ات را همچون خویشتن محبت کن" (رومیان ۱۳: ۸-۹).

پولس، درست مانند عیسی، می‌گوید ده فرمان راهی است که قوم خدا به واسطه آن یکدیگر را محبت کنند. وقتی محبت می‌کنیم، احکام را به جا می‌آوریم و وقتی از احکام اطاعت می‌کنیم، شریعت محبت را به جا می‌آوریم. پولس، مشابه آن را در اول تیموتائوس باب یک انجام می‌دهد. پس از اینکه مشخص می‌نماید که شریعت اگر به درستی از آن استفاده شود نیکوست (آیه ۸)، پولس در آیات ۹ و ۱۰ رو به سوی شریکان و خطاکاران؛ «قاتلان پدر و قاتلان مادر» (نقض فرمان پنجم) و «آدمکشان» (نقض فرمان ششم) و «زناکاران و لواطگران» (نقض فرمان هفتم) و «آدم‌ربایان» (نقض فرمان هشتم) و «دروغگویان

و شهادت دهندگان به دروغ» (نقض فرمان نهم)، بخش دوم شریعت را به زیبایی بیان می‌کند. پولس وقتی به روشی مشخص برای خلاصه کردن موازین اخلاقی برای قوم خدا نیاز دارد، مجدداً به ده فرمان روی می‌آورد.

طبق سنت یهود، ۶۱۳ شریعت در تورات – پنج کتاب اول عهد عتیق – وجود دارد. همه آنها اهمیت دارند، زیرا همه آنها چیزی در مورد محبت به خدا و همسایه، به ما می‌آموزند. اما ۶۱۳ فرامین شریعت را می‌توان با ده فرمان خلاصه کرد، که به نوبه خود می‌تواند در دو حکم خلاصه شود: «خداوند، خدای خود را با تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی فکر خود محبت نما و همسایه‌ات را همچون خویشتن محبت نما» (رک متی ۲۲: ۳۷-۴۰). همان‌طور که متوجه شدید، عیسی قطعاً ده فرمان را تغییر می‌دهد، اما هرگز درصدد لغو یا بی‌اعتبار کردن آنها نبوده است (متی ۵: ۱۷).

با مرور و بررسی این مطالب، متوجه می‌شویم که شریعت، ما را به زانو درمی‌آورد؛ گناه را به ما نشان می‌دهد و ما را به صلیب رهنمون می‌کند. ما نیاز به بخشش داریم. هیچ یک از ما این دستورات را به طور کامل انجام نمی‌دهد. اما در عین حال، برای کسانی که بخشیده شده‌اند و مسیح را می‌شناسند، هم در عهد عتیق و هم در عهد جدید، برای داشتن یک زندگی در اطاعت و خشنودی خدا، ده فرمان، حیاتی است.

پنجمین دلیل: شریعت نیکوست

در نهایت، ما باید ده فرمان را مطالعه کنیم، زیرا احکام نیکویی هستند. از نظر ما چقدر عجیب است که مزمورنویس می‌گوید: «رغبتش در شریعت خداوند است» (مزمور ۱: ۲). ما می‌توانیم لذت بردن از محبت خدا یا فیض او یا وعده‌های او را درک کنیم، اما لذت از شریعت او برایمان قابل درک نیست. چه کسی احکام را دوست دارد؟ ولی خوشی و لذت مزمورنویس در شریعت است. او می‌داند که خدا شریعت خود را برای خیریت ما و نه برای ظلم به ما، وضع کرده است. سی.

اس. لوئیس^۱ زمانی اظهار داشت که مژده شریعت مانند مژده رسیدن به زمینی استوار پس از انحراف و میان‌بر در میان گل و لای، لجن و منجلاب است. پس از سرگردانی در این آشفتگی متعفن، خیالتان راحت می‌شود که بالاخره به چیزی محکم و استوار برخورد می‌کنید، چیزی که می‌توانید به آن اعتماد کنید، چیزی که می‌توانید روی آن حساب کنید.

آیا تا به حال به این فکر کردید که اگر همه، ده فرمان را رعایت کنند، زندگی چقدر بهتر می‌شود؟ ممکن است درباره قوانین و مقررات غر بزیم، اما تصور کنید که اگر این ده شریعت رعایت می‌شد، جهان به چه مکان شگفت‌انگیزی مبدل می‌گشت. چنانچه همه ده فرمان را حفظ می‌کردند، ما به قوانین کپی رایت، قوانین ثبت اختراع یا حقوق مالکیت معنوی نیاز نداشتیم. به قفل درهای خود یا محافظت در برابر کلاهبرداری محتاج نبودیم. مجبور نبودیم برای تسلیحات و سیستم‌های دفاعی هزینه کنیم. نیازی به دادگاه، قرارداد یا زندان نداشتیم. آیا می‌توانید تصور کنید که اگر مردم ده فرمان را اطاعت کنند، زندگی چگونه خواهد بود؟ شریعت چیز ناخوشایندی نیست، بلکه نیکو، عادلانه و مقدس است (رومیان ۱۲:۷).

پنج دلیل برای اطاعت از ده فرمان

ده فرمان را نباید نادیده گرفت. مطالعه و درک آن از اهمیت بسزایی برخوردار است، اما قطعاً مهم‌تر این است که از آنها اطاعت کنیم. خدا تحت تاثیر یک تحلیل فکری دقیق که ده فرمان را در مرکز شاگردی مسیح جای می‌دهد، قرار نمی‌گیرد. او انتظار دارد که شاگردان واقعا از این دستورات پیروی کنند، اما به دلایل و انگیزه‌های درست.

تلاش و ممارست برای اطاعت از ده فرمان با انگیزه نادرست و برای پایان نادرست راهی است مسلم، که به ادامه رابطه ما با خدا به روشی نادرست ختم

خواهد شد. خدا دستوراتی داد تا بتوان از آنها اطاعت کرد - نه برای به دست آوردن نجات - بلکه تا درک کنیم ما که هستیم، خدا در ذات خود کیست، او برای ما کیست، ما کجا هستیم و کارهایی که او انجام داده است، چیستند.

دلیل اول: ما که هستیم

بدهیات را از دست ندهید: خروج ۱۹ قبل از خروج ۲۰ آمده است. خدا قبلاً اسرائیلیان را به عنوان «مملکتی از کاهنان و امتی مقدس» معرفی کرده است (خروج ۱۹:۶). آنها مردمی هستند که جدا و تقدیس شده‌اند. در مورد ما نیز همین‌طور است. به عنوان مسیحیان، ما نیز «مملکتی از کاهنان و امتی مقدس» هستیم (اول پطرس ۲:۹). باید آماده باشیم که به تنهایی بایستیم، متفاوت به نظر برسیم و قوانینی داشته باشیم که دنیا آنها را درک نمی‌کند. البته همیشه آن امت مقدسی نیستیم که باید باشیم، اما او از ما می‌خواهد که باشیم. ما این هستیم؛ ما قوم خدا هستیم، جدا و تقدیس شده‌ایم تا طبق راه‌های خدا زندگی کنیم.

دلیل دوم: خدا در ذات خود کیست؟

آیات آغازین خروج ۲۰، مجموعه‌ای آیات اضافی قبل از شروع فرمان‌ها نیستند. آنها مشخص می‌کنند که خدا کیست و چرا باید از او اطاعت کنیم. در آیه ۲ خدا خود را دوباره به عنوان «خداوند» معرفی می‌کند؛ یعنی به عنوان بیهوه «خدای وفادار به عهد»، خدایی که در بوتۀ سوزان با موسی صحبت کرد. خدایی است که گفت: «هستم آن که هستم» (خروج ۳:۱۴). او حاکم مطلق، قائم به ذات، بی‌نیاز و خدای قادر مطلق است. خدای نازل‌کنندهٔ بلایا و شکافته شدن دریای سرخ و مٔا در بیابان است. خدایی نیست که سطحی گرفته شود. اگر خدایی وجود داشته باشد و اگر او چیزی شبیه به خدایی باشد که در کتاب مقدس به ما الهام شده است؛ پس بسیار گستاخانه، احمقانه و (از همه نظر) خطرناک خواهد بود که قوانین اخلاقی خودمان را تدوین کنیم.

شریعت، تجلی قلب و شخصیت «شریعت‌گذار» است. قبل از اینکه بگوییم «من به قوانین اهمیتی نمی‌دهم» یا قبل از اینکه به فکر باید‌ها و نباید‌ها بیفتیم، باید درباره آنها فکر کنیم. احکام، نه تنها نشان می‌دهند که خدا چه می‌خواهد، بلکه آنها به ما می‌گویند که خدا چگونه است؟ چه چیزهایی درباره حرمت و شایستگی و جلال او می‌گویند؟ آنها به ما می‌گویند چه چیزی برای خدا مهم است؟ ما با نادیده انگاشتن شریعت، در واقع به «شریعت‌گذار» بی‌احترامی نموده‌ایم.

دلیل سوم: خدا برای ما کیست؟

خدای ده فرمان نه فقط به لقب خداوند، بلکه به عنوان «یهوه (خداوند)، خدای تو» آشکار شده است (خروج ۲۰:۲). ما «مُلک خاص او» هستیم (خروج ۱۹:۵؛ اول پطرس ۲:۹). این خدای قادر مطلق نه یک ظالم دمدمی مزاج است، نه خدای بداخلاقی که در کمال بی‌توجهی به مخلوقاتش، از اقتداری خام و افسارگسیخته برخوردار باشد، بلکه او یک خدای شخص‌وار است و در مسیح، او همیشه با ماست (رومیان ۸:۳۱). اگر خداوند از آسمان با صدای رعدوبرق صحبت کند و بگوید: «من خداوند هستم!» تا حد مرگ ترسناک خواهد بود. اما مکاشفه الهی به این جمله ختم نمی‌شود و در ادامه این عبارت دلنشین را می‌افزاید: «...خدای تو» او در کنار ماست، پدر ماست و به ما دستوراتی در جهت خیریت ما می‌دهد.

دلیل چهارم: ما کجاییم؟

تعریف کتاب مقدس از آزادی این نیست که «هر کاری می‌خواهید انجام دهید». آزادی، لذت بردن از مزایای انجام کاری است که باید انجام دهیم. اغلب اوقات به ده فرمان فکر می‌کنیم و گمان می‌کنیم ما را محدود می‌کند؛ گویی راه‌های خدا ما را در بند کشیده و از تحقق رویاهایمان و رسیدن به توانایی‌هایمان بازمی‌دارد. ما فراموش می‌کنیم که هدف خدا این است که به ما حیات فراوان (یوحنا ۱۰:۱۰)

و آزادی حقیقی (یوحنا ۸: ۳۲) بدهد. اول یوحنا ۵: ۳ به ما می‌گوید که احکام او باری گران نیست.

فکر می‌کنید داشتن ده فرمان باری گران است؟ آیا می‌دانید در آمریکا چند قانون وجود دارد؟ این یک پرسش انحرافی است، زیرا هیچ کس نمی‌داند! بیست هزار قانون فقط در مورد مقررات مربوط به مالکیت اسلحه وجود دارد. در سال ۲۰۱۰ حدود ۴۰ هزار قانون جدید در مقاطع مختلف در سراسر کشور اضافه شد. مجموعه قوانین ایالات متحده، که تنها یکی از قوانین فدرال است و قوانین نظارتی را شامل نمی‌شود، بیش از پنجاه جلد دارد. در سال ۲۰۰۸ یک کمیته مجلس نمایندگان از سرویس تحقیقات کنگره خواست تا تعداد جرائم جنایی در قوانین فدرال را محاسبه کند. آنها پنج سال بعد پاسخ دادند که فاقد نیروی انسانی و منابع لازم برای پاسخ به چنین پرسشی هستند.

خداوند در صدد در هم شکستن ما با تشریفات اداری و مقررات نیست. ده فرمان میله‌های زندان نیستند، بلکه همانند قوانین راهنمایی و رانندگی هستند. شاید آنارشیست‌هایی باشند که فکر می‌کنند «دنیا بدون قوانین راهنمایی و رانندگی جای بهتری خواهد بود.» چند نفر از ما طوری رانندگی می‌کنیم که گویی همین است که هست! حتی اگر شما پشت چراغ قرمز کلافه می‌شوید اما در مجموع، آیا خوشحال نیستید که نظم و قانونی وجود دارد؟ مردم پشت چراغ قرمز می‌ایستند و با تغییر چراغ حرکت می‌کنند. هنگام رانندگی در مسیر مدارس، از سرعت خود می‌کاهند. آنها برای اتوبوس مدرسه توقف می‌کنند. بدون قانون نمی‌توانید ماشین خود را به خواربارفروشی برانید. وقتی در یک گذرگاه پریبیچ و خم کوهستانی رانندگی می‌کنید، آیا گاردریلی که شما را از سقوط به سمت مرگ نابهنگام باز می‌دارد، نفرین می‌کنید؟ مطمئناً خیر، آنها را با هزینه‌های گزاف و به نفع ما در آنجا گذاشته‌اند تا آزادانه و با فراغ بال سفر کنیم.

ده فرمان، دستورالعملی در مورد چگونگی خروج از مصر نیست. آنها قوانینی برای آزاد ماندن مردمی آزاد شده از بندگی است.

دلیل پنجم: او چه کاری انجام داده است؟

یک بار دیگر یادآور می‌شوم، شریعت پس از انجیل (پس از خبر خوش نجات) می‌آید. خدا قوم را تحت عنوان برده نگاه نکرد و این‌گونه به آنها نگفت: «من ده تا فرمان دارم. از شما می‌خواهم که اینها را به درستی دریافت کنید. پنج سال دیگر برمی‌گردم و اگر زندگی‌تان را درست کرده باشید، از مصر آزادتان می‌کنم.» برخی از مردم، مسیحیت را این‌گونه می‌بینند: خدا قوانینی دارد و اگر من از قوانین پیروی کنم، خدا مرا دوست خواهد داشت و نجاتم خواهد داد. این چیزی نیست که در داستان خروج اتفاق افتاد. قوم اسرائیل قومی مظلوم بودند و خداوند فرمود: «فریاد تو را شنیدم. تو را نجات خواهم داد، زیرا دوستت دارم و وقتی نجات یافتی، آزاد شدی و بخشیده شدی، راهی جدید برای زندگی به تو خواهم داد.» ما باید دوباره آن را بشنویم؛ نجات، پاداش اطاعت نیست، بلکه دلیل اطاعت است. عیسی نمی‌گوید: «اگر احکام من را اطاعت کنی، تو را دوست خواهم داشت.» در عوض، او ابتدا پاهای شاگردان را می‌شوید و سپس می‌گوید: «اگر مرا دوست بدارید، احکام مرا نگاه خواهید داشت» (یوحنا ۱۴:۱۵). تمام کارهای ما فقط به خاطر کاری است که او اول برای ما انجام داده است.

«تورا خدایان غیر جز من مباشد.»

(خروج ۲۰:۳)

۱

خدا و تنها خدا

اگر قرار است ایمان ما ایمان اصیل و واقعی مسیحی باشد، باید چیزی بیش از یک ایمان در خود «ایمان» باشد. مهم‌ترین جنبه ایمان ما این نیست که چقدر باور داریم، بلکه به چه کسی باور داریم. از آنجا که ما خواهان نیایشی خالصانه و بی‌ریا هستیم، بی‌شک یک عنصر درونی و شخصی در ایمان وجود دارد. اما داشتن باوری نادرست بر چیزی یا فردی نادرست، هر چند خالصانه، به هیچ وجه ایمانی نجات‌بخش نمی‌باشد. ممکن است آن ایمان مملو از پرستش‌های خالصانه باشد اما پرستشی است، برای خدایی نادرست. همین دلیل فرمان اول است.

خدای کتاب مقدس صرفاً نمی‌خواهد که به عنوان یک خدای توانا و قادر شناخته شود. این ادعا در دنیای باستان، عجیب و بحث‌برانگیز نمی‌نمود، بسیاری از مردمان، خدایان و الهه‌های زیاد و حتی شاید شگفت‌انگیزی داشتند. آنچه بحث‌برانگیز بود و قوم اسرائیل را از سایر ملل، متمایز می‌کرد، این بود که خدای آنها «برای جدا کردن و تقدیس» آنها از دیگران می‌خواست «تنها به عنوان خدای یگانه» پرستیده شود، جدا از بقیه.

همین دلیل قرار گرفتن این فرمان به عنوان فرمان اول است. البته به معنای برتری این فرمان بر سایر فرامین نیست، بلکه دلالت بر این دارد که این فرمان زیربنای مابقی فرامین است. از آنجایی که فقط یک خدا وجود دارد، کسی که خدای همه است و دارای امتیاز و حق الهی بر همه می‌باشد، ما می‌توانیم نُه فرمان بعدی را داشته باشیم. فرامینی که یک سری «موازین اخلاقی هدفمند» هستند که صرفاً محدود به گروهی از افراد، در مکانی خاص و وابسته به شرایط آنها نیستند، بلکه این فرامین برای جمله آدمیان و در همه جا، صادقند.

آیا یک شریعت حقیقی اخلاقی مقتدر می‌تواند بدون وجود یک شریعت‌گذار الهی وجود داشته باشد؟ پاسخ واضح به این پرسش بر اساس کتاب مقدس «به هیچ وجه» است. اگر قرار است پشت تعهد اخلاقی ما اجبار و الزامی باشد، آنها می‌بایست بر اساس چیزی بیش از نظر اکثریت، حس شخصی ما - درست یا غلط - و یا (احیاناً) بر پایه یک نظرسنجی اینترنتی باشند. به یاد داشته باشید که نهمین فرمان «ده فرمان غیر الهی» (ده فرمان غیر الهی خداناباوران) چه می‌گوید: «برای زندگی تنها، یک راه درست وجود ندارد (راه‌های درست فراوانی در دنیا هستند)». همین یک فرمان، الزام نُه فرمان دیگر را از بین می‌برد. «ده فرمان غیر الهی»، چون جایگاهی برای خدا قائل نیست، منتهی به الزام به انجام نظرات متناقض درونی شخص می‌گردد.

دستاورد مسیحیت چیست؟

در دنیای سکولار و غیر مذهبی غرب شاید بسیاری این‌گونه به نظرشان برسد که خدا حقی در تشخیص درست از اشتباه ندارد. اما تنها دلیلی که این‌طور به نظر می‌رسد، این است که مسیحیت برای مدتی طولانی محور نظام فرهنگی غرب بوده و مردم، خود آگاه نیستند که این اصول اخلاقی نهادینه شده در آنها، از کجا نشأت گرفته است. اخیراً به مقاله بسیار جالبی از تام هالند^۱، تاریخ‌دان پرآوازه و

1. Tom Holland

معتبر بریتانیایی برخوردارم. از اینکه او در این مقاله ادعای مسیحی بودن کرده باشد، بی‌خبرم؛ اما چیزی که واضح است او قاطعانه شرح می‌دهد که چگونه کشف مجدد و دوباره به دست آوردن اخلاقیات خود را مدیون مسیحیت است. هالند در این مقاله، داستان خود که چگونه در کلیسا بزرگ شده است را شرح می‌دهد. او از همان اوایل کودکی به آنچه در جلسات کانون شادی (کلاس‌های تعلیمی کودکان در روزهای یکشنبه) می‌آموخت تردید داشت و شروع به زیر سؤال بردن همه چیز در مورد محیط مسیحی خود نمود. بعدها، هنگامی که به یک محقق دوران باستان، مورخ و نویسنده تبدیل شد؛ او شیفتهٔ دنیای یونانی-رومی (تا حدی به عنوان وجه تقابل با عصر جهل و تاریکی مسیحیتی که در راه بود) گشت. هالند می‌گوید:

زمانی که به مطالعهٔ آثار ادوارد گیبون و دیگر نویسندگان بزرگ عصر روشنگری پرداختم، از هر حیث آمادگی پذیرش و تفسیر آنها از تاریخ را داشتم؛ اینکه پیروزی مسیحیت، آغاز عصر «خرافات و زودباوری» بود؛ و مدرنیته و نوگرایی بر پایهٔ غبارروبی از ارزش‌های کلاسیک و از یاد رفته بنا شده است.

به طور خلاصه، هالند به این باور رسید که تمام اصولی که ارزش پیروی دارند، برآمده از اندیشه‌های یونانی و رومی هستند و استنتاج او این‌گونه بود که مسیحیت معرف یک نوع روحانیت عقب‌مانده و ساده‌لوحانه است. اما به آنچه هالند بعدها می‌گوید دقت کنید:

هرچه بیشتر در مطالعهٔ دوران باستان کلاسیک عمیق‌تر می‌شدم، نسبت به آنها مایوس و خود را بیگانه‌تر می‌یافتم. ارزش‌های لئونیداس، حاکم اسپارت و ملتش که برای اصلاح نژاد، شکل خاصی از نژادپرستی خونین به همراه کشتار را اعمال می‌کردند و آموزش‌های رقت‌انگیزی که به جوانان

خود برای کشتن «دون انسان‌ها»^۱ی از خودراضی، از طریق شبیخون شبانه می‌دادند یا جنگ‌های گالیک سزار برای به اطاعت درآوردن سرزمین قبایل گالیا که طی آن یک میلیون از مردم نژاد گال، قتل عام و یک میلیون نفر از این نژاد به بردگی برده شدند، به هیچ وجه برایم قابل درک و پذیرش نبود. صرفاً خشونت تکان‌دهنده و بی‌رحمی شدید آنها نبود که مرا به حیرت درآورده بود، بلکه عدم درک آنها از اینکه شخص فقیر یا ضعیف هم از ارزش ذاتی برخوردار است، نیز مرا می‌آزرد. به این ترتیب، پایه و اساس اعتقاد به روشننگری به طور فزاینده‌ای در نظر من متزلزل شد. بنیادی که فاقد هر گونه تعهد و دینی به ایمان، ایمانی که اساس شکوفایی اغلب چهره‌های بزرگ آن است، می‌باشد.

به عبارت دیگر، هرچه هالند تاریخ دوران باستان را بیشتر مطالعه می‌کرد، بیشتر به این فکر فرو می‌رفت که آیا واقعا ریشه اخلاقیات او و دوستانش، از مسیحیت نیست؟

آشنایی زیاد ما با روایت کتاب مقدس از مصلوب شدن عیسی، باعث شده تا حس ما نسبت به الوهیت بی‌نظیر و کامل مسیح کم‌رنگ شود. در دنیای باستان، نقش خدایان، حکمرانی بر جهان و حفظ نظم آن از طریق مجازات مردم بود، نه اینکه خودشان رنج ببرند! امروزه، حتی با کم‌رنگ شدن ایمان به خدا در غرب، کشورهایی که زمانی جملگی «جهان مسیحیت» شناخته می‌شدند؛ همچنان مَهْر تحول دوهزارساله‌ای که شاخص و عامل آن مسیحیت است، را بر دل دارند. به همین دلیل اکثر ما که در جوامع پسا - مسیحی زندگی می‌کنیم، آشکارا رنج کشیدن را از تحمیل رنج، شرافتمندانه‌تر می‌دانیم و پیش‌فرض ما بر این است که زندگی همه انسان‌ها از ارزش یکسانی برخوردار است. از لحاظ اخلاقی

۱. Untermenschen؛ اصطلاحی که نازی‌ها برای نامیدن نژاد غیر آریایی ساخته بودند.

و رفتاری، یاد گرفته‌ام که بپذیرم؛ من یونانی یا رومی نیستم، بلکه تمام و کمال و با افتخار مسیحی هستم.

از دیدگاه هالند درباره‌ی ده فرمان مطلع نیستم، اما او در بیانات خود به تاثیر اصول مسیحی و نیاز به اصول اخلاقی خارج از محدوده‌ی خرد بشری، اشاره‌ای اجمالی داشته است. ما موازین اخلاقی داریم چون «شریعت‌گذار» ما اخلاق مدار است. تنها دلیلی که ماتحت اقتدار و الزام ده فرمان قرار داریم، این است که خدایی وجود دارد که ما را آفریده، بنا کرده، محبت می‌کند و این خدا بر ما حق عظیمی دارد.

نخستین حکم ده فرمان، اولین وظیفه‌ی انسان نسبت به خالق هستی را مشخص می‌کند و البته زمینه‌ساز تمام تعهدات اخلاقی دیگر نیز هست و لزوم پایبندی به آنها را بنیان می‌نهد. درک اینکه چرا فرمان خدا اهمیت دارد و اینکه چطور برهان اخلاقی ما را شکل می‌دهد، مفید است اما نکته‌ی اصلی فرمان این است که ما آن را انجام دهیم. در اینجا می‌خواهم برای نگه داشتن فرمان اول، سه راه پیشنهاد دهم: «تنها خدا را پرستیم، از بت پرستی دوری کنیم و فقط به عیسی مسیح نزدیک شویم.»

تنها خدا را پرستیم

فرمان اول، بر عمل خداوند در نجات قوم اسرائیل دلالت دارد. خداوند قوم اسرائیل را از بندگی مصر آزاد ساخت، به آنها قوت و جان تازه بخشید و سرانجام قوم خویش را رستگار کرد. خدا در خروج ۲۰:۲ می‌گوید: «مَتَمَّ يَهُوه خدای تو، که تو را از سرزمین مصر، از خانه‌ی بندگی، بیرون آوردم.» لحن قاطع خدا، اعلان آشکار اراده‌اش برای قوم اسرائیل است. خدا به قوم، ماجرای عصا، بلاها و دریای سرخ را یادآوری می‌کند و می‌گوید: «چرا باید به خدایان غیر، اعتماد کنید؟ چرا باید به خود اتکا کنید؟ شما با ذکاوت و قدرت خود یا به دلیل عنایت و مرحمت فرعون، از اسارت مصر آزاد نشدید. من شما را بر بال عقاب گذاشتم و مصر قدرتمند

ستم پیشه را شکست دادم. می‌توانید به من اعتماد کنید.»

نباید عبارت «خدایان غیر» را اشتباه درک کنیم. فرمان اول نمی‌گوید که خدایان غیر به واقع وجود دارند. نظریه «توحید نوبتی»^۱ می‌گوید: «خدایان زیادی وجود دارند، اما شما باید خدای خود را در اولویت قرار دهید.» اولین فرمان مؤید این نظریه نبوده و مؤکداً آن را رد می‌کند. یکتاپرستی قاعده بنیادی عهد موسی است. حقیقت این است که «یهوه» تنها خداست و جز او خدایی نیست؛ پس هیچ کس سزاوار پرستش نیست و پرستش تنها از آن یهوه است.

نکته‌ای که پولس در عهد جدید در اول قرن‌تین ۸: ۴-۶ به تفصیل به آن اشاره می‌کند:

«پس در خصوص خوردن خوراک تقدیمی به بتها، می‌دانیم که در این جهان "بت چیزی نیست" و "به جز یک خدا، خدایی دیگر نیست." زیرا هرچند هستند آنان که خدایان خوانده می‌شوند، چه در زمین و چه در آسمان - چنانکه به واقع نیز مردمان را "خدایان" بسیار و "خداوندان" بسیار است - اما ما را تنها یک خداست، یعنی پدر، که همه چیز از اوست و ما برای او هستیم؛ و تنها یک خداوند است، یعنی عیسی مسیح، که همه چیز به واسطه او پدید آمده و ما به واسطه او هستیم.»

تمام چیزهایی که در این جهان، خدایان نامیده شدند به واقع حی و خالق هستی نیستند. تنها یک وجود، سرچشمه جهان هستی و خالق همه موجودات است: «خدای راستین، بی‌مانند و متعال» و سزاوار آن است آن‌گونه که خواسته و مقرر کرده، پرستش شود. اولین آیه کتاب مقدس بیانگر بی‌همتایی خدای اسرائیل و تفاوت او با خدایان غیر است. «در آغاز، خدا آسمانها و زمین را آفرید» (پیدایش ۱: ۱). این موضوع برای ما روشن است اما در دنیای باستان درک اینکه خدا، یگانه است راحت نبود.

۱. Henotheism؛ ستایش چند خدا یکی پس از دیگری یا پرستش یک خدا بدون انکار وجود خدایان دیگر.

مردم باستان دربارهٔ پدید آمدن جهان، افسانه‌های زیادی داشتند که در همهٔ آنها دو خدا در حال کشمکش بودند. ایزد یا الهه‌ای متولد می‌شد، یا ایزدی ایزد دیگر را می‌کُشت و با کالبد او زمینی می‌ساخت. در مقابل، کتاب پیدایش از راه می‌رسد و می‌گوید: «در ابتدا، فقط یک خدا وجود داشت، خدای راستین، او که همه چیز را آفرید.» برای شروع یک متن مذهبی این نحوهٔ بیان، شیوه‌ای بس شگفت‌انگیز بوده است. به گفتهٔ جان دیکسون: «یکتاپرستی» اولین فرمان کتاب مقدس نیست، بلکه اولین اندیشهٔ آن است.»

برای قوم اسرائیل «تلفیق‌گرایی» همواره مشکل‌آفرین می‌شد. قوم خدا پیوسته وسوسه می‌شدند که باور خود را با سایر ادیان پیوند دهند و اعتقاد جدیدی ابداع کنند: «یا فقط متعهد به پرستیدن من هستید یا به راستی من را نمی‌پرستید.» هنگام تجدید عهد در شیکیم، یوشع مردم را تشویق کرد: «پس حال از خداوند بترسید و او را با خلوص و وفاداری عبادت کنید و خدایانی را که پدران‌تان در آن سوی رود و در مصر عبادت می‌کردند، به دور افکنید و خداوند را عبادت کنید» (یوشع ۲۴:۱۴). ایلیا در کوه گرومل کم‌وبیش همین را تکرار کرد: «تا به کی میان دو فرقه می‌لنگید؟ اگر بیهوه خداست، او را پیروی کنید، و اگر بعل خداست، از پی او بروید.» اما قوم به او هیچ پاسخ ندادند» (اول پادشاهان ۱۸:۲۱). در عهد جدید عیسی به شاگردان خود یادآوری کرد: «هیچ‌کس دو ارباب را خدمت نتواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت خواهد داشت و به دیگری مهر خواهد ورزید، و یا سرسپردهٔ یکی خواهد بود و دیگری را خوار خواهد شمرد. نمی‌توانید هم بندهٔ خدا باشید، هم بندهٔ پول» (متی ۶:۲۴).

گناه قوم خدا همیشه آن «حرف ربط کوچک و» است. خدا نیکوست اما ما تلفیقی از «خدا و بعل»، «خدا و آشیره»، «خدا و ثروت»، «خدا و منزلت دنیوی» را در کنار هم می‌خواهیم. از حضور خدا در زندگی خود خوشحال می‌شویم؛ البته به شرطی که خلأهای زندگی ما را پر کند. خدایی را می‌خواهیم که بی‌درنگ خواسته‌ها و امیال ما را برآورده سازد و گوش به فرمان باشد. اما قصد او این نیست

که یکی از اشخاص مهم در میان سایر افراد اطراف ما باشد. خدا را به راستی نمی‌توانیم بپرستیم اگر در کنار او خدایان دیگر را پرستش کنیم.

نُه فرمان دیگر، باید‌ها و نبایدهای اخلاقی را بیان می‌کنند اما فرمان اول، شرط اساسی ارتباط خدا با انسان را منوط به پرستیدن خدا می‌کند و اهمیت «تعهد و وفاداری» در رابطه انسان با خدا را آشکار می‌سازد. خروج ۳:۲۰ می‌گوید: «تو را خدایان غیر جز من مباحثد.» این آیه می‌تواند دربرگیرنده مفاهیمی مثل «جز من، هیچ خدایی نیست»؛ یا «هیچ خدای دیگری در مقابل من وجود ندارد» هم باشد. کالوین این‌گونه درک کرد که گناه سرپیچی از فرمان اول، مشابه گناه زن بی‌شرمی است که در مقابل چشم شوهرش مرتکب زنا می‌شود تا او را به شدت آزار دهد. صرف نظر از تفسیر «جز من»، ازدواج، قیاس خوبی برای اولین فرمان است. شما نمی‌توانید هم با همسر خود و هم با شخصی دیگر (حداقل به مدت طولانی) رابطه داشته باشید. شوهری به خانه می‌آید و می‌گوید: «عزیزم، از دیدنت خوشحالم و می‌خواهم کسی را به تو معرفی کنم که برای من بسیار خاص است، اشتباه برداشت نکن، تو هم برای من خیلی خاص هستی اما من با شخص دیگری آشنا شده‌ام که دوست داشتنی است و با او نیز وقت می‌گذرانم ولی همچنان می‌خواهم با تو هم زمان زیادی را بگذرانم؛ فقط خواستم اطلاع بدهم که بعضی از شب‌ها در کنارت نیستم، چون می‌خواهم در کنار او باشم. فکر می‌کنم شما به خوبی با هم کنار می‌آیید و دوستان خوبی برای یکدیگر خواهید شد و هر دو نفر شما برای من خیلی مهم هستید!»

در این شرایط زن چه باید بگوید؟ به نظر شما چنین برخورد خواهد کرد: «عالی عزیزم! باعث افتخارم است که هنوز هم می‌توانم بخشی از زندگی تو باشم.» محال است واکنش خانمی چنین باشد! بلکه زن خواهد گفت: «یا من یا او، تصمیمت را بگیر.» اگر در این شرایط، واکنش خانم، کاملاً احساسی و به همراه ناراحتی و پرخاشگری باشد؛ به آزارگر، خودخواه، بی‌انصاف و کم‌طاقت بودن متهم

می‌شود؟ نه! همه می‌گوییم که هر کسی در شرایط مشابه بود، همان واکنش را از خود بروز می‌داد و او حق دارد که ناراحت شود، اگر عصبانی نمی‌شد تعجب‌آور و نگران‌کننده بود. ماهیت بعضی از روابط «این یا آن» است و نمی‌تواند «هم این و هم آن» باشد. ازدواج، رابطه‌ای است که شرط اساسی آن متعهد بودن به حفظ رابطه عاشقانه تنها با یک نفر و اجتناب از ایجاد ارتباط عاشقانه با دیگران است. این مسئله در مورد خدا هم صدق می‌کند. عشق در بطن اولین فرمان نهفته است. اگر واقعا خدا را دوست داشته باشیم، هیچ کس و هیچ چیز دیگری را مانند خدا دوست نخواهیم داشت.

به این دلیل پرستش «یهوه شِما» تنها خدای حوّ که همواره حاضر و ناظر است «*יְהוָה שַׁמְמָה - Yahweh šāmmāh*» برای قوم اسرائیل اهمیت بسزایی داشت. «بشنو، ای اسرائیل: یهوه، خدای ما، خداوند یکتاست. یهوه خدای خود را با تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی قوت خود محبت کن» (تثنیه ۶: ۴-۵). عشق نشان از محبت دارد، اما یک تصمیم است. «یهوه شِما» «*יְהוָה שַׁמְמָה - Yahweh šāmmāh*» قوم خدا را فرا خواند تا خداوند را به عنوان خدا و تنها او را انتخاب کنند. ما خدا را انتخاب می‌کنیم، زیرا ابتدا او ما را برگزید. و اکنون، بارها کردن هر چیز دیگری، خود را بدون قید و شرط به او متعهد می‌سازیم. هیچ «و» دیگری در رابطه ما با خدا نمی‌تواند وجود داشته باشد. او را فراتر از همه دوست داریم و می‌پرستیم، زیرا او تنها خداست.

از بت پرستی دوری کنیم

«مجموعهٔ پریش و پاسخ هایدلبرگ»، بت پرستی را این‌گونه تعریف می‌کند: «به هر چه و یا هر که "به جای" یا "در کنار" خدای یگانهٔ راستین، اعتماد کردن، "آن هم خدایی که با کلامش خود را به انسان آشکار کرده" مصداق بت پرستی است.» معمولا غربی‌ها، وسوسه نمی‌شوند که مقابل درختان و مجسمه‌ها تعظیم کنند، اما تصور اینکه در ما هیچ گرایشی مشابه گرایش قوم اسرائیل باستان به

بت پرستی وجود ندارد، عاقلانه نیست. شاید این ایده را در ذهن داشته باشیم که خانواده، خوراک یا فوتبال هم می‌توانند به بت تبدیل شوند، اما اغلب به کیشش قوی بت پرستی، با دقت فکر نمی‌کنیم. آن نیروهایی که در دنیای باستان کار می‌کردند و بت پرستی را جذاب می‌نمودند، امروزه هم با قدرت به کار خود مشغولند و چنان کیشی ایجاد می‌کنند که ما را جذب خود کرده و ادا می‌کنند تا در کنار خدای راستین، دل مشغول و وابسته به چیزی یا کسی شده و در نهایت به آنها اعتماد کنیم. داگ استوارت^۱، محقق عهد عتیق، مطلب جالبی در مورد جذابیت بت پرستی تدوین کرده است. او طی تفسیرش از باب نهم خروج، دلایلی که قوم اسرائیل به سوی بت پرستی کشیده می‌شدند را فهرست کرده است:

۱. تضمین شده بود. اگر آنها ورد درست را می‌خواندند، کار می‌کرد. اگر کلمات درستی به زبان می‌آوردند، خدا ظاهر می‌شد. چه کسی مذهبی با نتایج تضمین شده را نمی‌خواهد؟

۲. خودخواهانه بود. خدایان دنیای باستان با همه قدرتی که داشتند در یک مورد مهم، به انسان محتاج بودند: «خوراک». این طور درک شده بود که مردم باید قربانی بیاورند، چون خدایان گرسنه بودند. مردم، نیازمند مرحمت خدایان بودند و خدایان، نیازمند مردم برای خوراک. این رابطه، یک تعامل منفعت طلبانه بود. اصطلاحاً شما پشت آنها را می‌خارانید تا آنان نیز پشت شما را بخاراند!

۳. آسان بود. با اینکه انسان موظف به تقدیم قربانی و هدایا به خدایان بود اما این، در قبال چهارچوب اخلاقیات و قربانی درونی و شخصی نبود. یک کنعانی خوب نیازی به موازین اخلاقی مفصل یا پیگیری جدی تقدس شخصی نداشت. فقط باید در انظار عموم، نوشیدنی یا جسد یک حیوان را پیشکش می‌کرد. این همان چیزی بود که قوم اسرائیل بارها و بارها به دامش گرفتار شد: «در واقع مهم نیست که چه می‌کنم، فقط باید

1. Doug Stuart

حاضر باشم و تشریفات مذهبی را به جا آورم.»

۴. کم‌زحمت بود. در دوران باستان، اشخاص به شیوه دلخواه خود و در هر مکانی که خوششان می‌آمد، مراسم مذهبی را برگزار می‌کردند. این هم بخشی از جذابیت بت پرستی برای قوم اسرائیل بود. چرا چند مکان مرتفع نسازیم؟ چرا پرستش را راحت‌تر برگزار نکنیم؟ اما خداوند برای پرستش، مکانی مشخص مقرر کرد: ابتدا در خیمه و بعدا در معبد.

۵. متعارف بود. همه بت پرستان حتی اگر خدایانشان نام‌های متفاوتی داشتند و کارهای مختلفی انجام می‌دادند اما آیین‌های مذهبی یکسان و متعارفی را به جا می‌آوردند. اما قوم اسرائیل میان مردم خاورمیانه باستان، خاص و بی‌نظیر بود. قوم خدا چند آیین خاص نداشت؛ نحوه پرستیدن و تصور آنها از خدا به طور کلی متفاوت با آیین‌های سایر اقوام بود. قطعاً اقلیت مذهبی بودن دشوار است.

۶. منطقی بود. نقش خدایان و الهه‌های باستانی یا در بخشی از کائنات و یا در زمینه بروز خیر و شر، مشخص شده بود. ایزدی فرمانروای باد بود و الهه‌ای بر باران حکمرانی می‌کرد و دیگری مسئول تولید مثل حیوانات بود، زیرا از دید مردم باستان، مذهب، عامل وصف پدیده‌های طبیعت بود. ۷. خوشایند بود. همه چیز قابل مشاهده بود. مهارت در برگزاری نمایشی چشمگیر، اثر بصری خوشایندی را در ذهن بیننده حک می‌کرد. مراسم پرستیدن بت‌ها در انظار عموم برگزار می‌شد و مردم نظاره‌گر بودند. رؤیت، باعث پذیرش؛ و پذیرفتن، معادل باور کردن بود.

۸. سخاوتمند بود. در دنیای باستان، گوشت کم‌یاب بود. عامه مردم، حیوان اضافه برای ذبح نداشتند؛ بنابراین تمایل داشتند گوشت را هنگام برگزاری آیین پرستشی بخورند. آنها حیوانی را قربانی می‌کردند و هدایایی برای نوشیدن تقدیم می‌کردند و سپس با خانواده یا قبیله خود جشن می‌گرفتند. مراسم بت پرستی فرصتی برای برگزاری جشن و عیش و

نوش دسته جمعی، همراه با تناول خوراکی های کم یاب و نوشیدن شراب ناب بود.

۹. شهبانوی بود. مردم باستان معتقد بودند، اگر ایزدها و الهه ها در بهشت به معاشقه پردازند، نعمت و برکت در زمین افزون می شود. اگر بعل و آشیره هم آغوشی می کردند و در آسمان زاد و ولد انجام می شد، حاصل کشت و زرع زمین افزون می شد و فرزندآوری انسان ها هم افزایش می یافت. اما چگونه می توانستند باعث شروع معاشقه الهی شوند؟ راهکار این بود: مردم در مقابل بت ها رابطه جنسی برقرار کنند! به همین دلیل در عهد عتیق شاهد فاحشه های مذهبی یا به قولی روسپی های بُتکده هستیم. مردم باستان معتقد بودند اگر در مراسم مذهبی، در بخشی از آیین پرستش، به هم آغوشی پردازند، ایزدها و الهه ها نیز در آسمان با همدیگر هم آغوش خواهند شد!

درک این موضوع که چرا بت پرستی بسیار جذاب بود و چرا قوم اسرائیل همواره وسوسه می شد که روند بت پرستی را از سر بگیرد، دشوار نیست. مذاهب رایج آن دوران: تضمینی، خودخواهانه، آسان، کم زحمت، متعارف، منطقی، خوشایند، سخاوتمند و شهبانوی بودند؛ نظام مذهبی ساخته شده به دست بشر برای بشر، چنین بود.

وقتی به ماهیت آیین بت پرستی دوران باستان پی می بریم، به راحتی متوجه می شویم که امروزه نیز همان امیال، عوامل وسوسه ما هستند. انسان امروزی نیز مطابق شرایط و مقتضیات عصر خود به هرچه که باعث سرگرمی و رضایت است، دل بسته و به اندازه مردم باستان سرگرم بت پرستی می گردد. امروزه بت های ما شاید از لحاظ ظاهری فرق داشته باشند اما همان بت های جنسی و راحت طلبی و سهل الوصولی هستند که ما هزاران سال بعد همچنان در پی آنها هستیم.

فقط به عیسای مسیح نزدیک شویم

طی این مطالعات خواهیم دید که اولین فرمان (مانند سایر فرمان‌ها) با آمدن مسیح تبدیل شد. منظورم از «تبدیل» این نیست که خدا گفت: «دیگر این فرامین را به کار نبرید.» منظور این است که نحوه به کار بردن و اطاعت از آنها تغییر کرده است. شاید «دگرسویی» واژه بهتری از «تبدیل» باشد. وقتی یک قطعه موسیقی با ضرب آهنگ جدیدی نواخته می‌شود، نُت‌ها ثابت می‌مانند، اما با اکتاو متفاوتی نواخته می‌شود. به نوعی تغییر ده فرمان در عهد جدید نسبت به عهد عتیق مشابه همین مثال است؛ یعنی نُت دقیقاً مشابه نُت قبلی می‌باشد، با این تفاوت که قوی‌تر نواخته می‌شود.

این فرامین در کلیسا پابرجا هستند اما با آمدن مسیح، همه آنها سمت و سوی عمیق‌تری پیدا کردند. می‌توانیم ارتباط فرمان اول با مسیح را همانند روایت دو کوه (عبرانیان ۱۲: ۱۸-۲۴) در نظر بگیریم. خداوند بر کوه سینا فرود آمد و گفت: «تنها مرا پرست.» سپس، هزاران سال بعد، او بر کوه تبدیل هیئت (دگرگونی سیمای عیسی) ظاهر شد و گفت: «این است پسر محبوبم... به او گوش فرا دهید!» (متی ۱۷: ۵). شگفت‌انگیز است! خدایی که گفت: مرا پرستش کن و به قوانین من گوش کن، اکنون به ما می‌گوید که به پسرش گوش فرا دهیم.

از طرفی با در نظر داشتن تجسم، اولین فرمان به این معنا خواهد بود که مسیح، سزاوار این پرستش است. او تنها واسطه بین خدا و انسان است (اول تیموتائوس ۲: ۵). او «فروغ جلال خدا و مظهر کامل ذات اوست» (عبرانیان ۱: ۳). او کسی است که همه برای پرستش او زانویشان خم شده، در حضورش تعظیم خواهند کرد (فیلیپیان ۲: ۱۰-۱۱). عیسی می‌گوید: «اگر مرا می‌شناختید، پدر مرا نیز می‌شناختید؛ اما پس از این او را می‌شناسید و او را دیده‌اید» (یوحنا ۱۴: ۷). عیسی این اقتدار را دارد که بگوید: «اگر مرا می‌شناسی، خدا را می‌شناسی. اگر از من پیروی کنی، مرا دوست بداری و پیرستی، خدا را پرستش می‌کنی. وقتی مرا دیدی، خدا را در جسم دیدی.» همه اینها بر این امر دلالت دارند که اگر شما خدا

را در مسیح نشناخته‌اید، پس اساساً خدا را نمی‌شناسید. فرمان اول را نمی‌توان به درستی اطاعت کرد مگر او را که تنها خدای حقیقی را به ما می‌شناساند، بپرستیم. به کار بردن واژه خدا یا تعلق به یک مذهب توحیدی کافی نیست. «تنها خدای راستین» را نمی‌پرستیم، مگر اینکه خدا و پدر خداوندمان عیسیای مسیح را بپرستیم. آمدن مسیح، همه چیز را دگرگون ساخت.

چهار پرشش پایانی

جان کالوین در تفسیر خود از فرمان اول می‌گوید ما چهار چیز به خدا بدهکاریم: «ستایش، اعتماد، دعا و شکرگزاری.» هر چهار مورد را می‌توان برای مسیح به کار برد، زیرا ما به دنبال اطاعت از اولین فرمان هستیم. در ستایش، مسیح را می‌پرستیم. در اعتماد، مسیح را ارزشمند می‌دانیم. در دعا، به مسیح نگاه می‌کنیم. در شکرگزاری، فیض را در مسیح می‌یابیم. در عهد جدید این‌گونه از اولین فرمان اطاعت می‌کنیم.

می‌توانیم از همین چهار مورد برای پرسیدن چهار پرسش تشخیصی استفاده کنیم. اینها به ما کمک می‌کنند تا باور ما به اعتقادمان مشخص شود و در مسیر زندگی ایمانی خود، ذات تنها خدای راستین را بشناسیم.

۱. ستایش: چه کسی را می‌ستایید؟ شاید شما همسر، فرزندان و دوستان

خود را تحسین کنید، اما چه کسی را بیشتر می‌ستایید؟

۲. اعتماد: روی چه کسی حساب می‌کنید؟ به یقین خدا از طریق ابزارهایی

مانند پزشکان، داروها و شرکت‌های بیمه کار می‌کند، اما وقتی در سختی

هستید، به واقع می‌دانید از که مدد بگیرید؟

۳. دعا: برای کمک با چه کسی تماس می‌گیرید؟ کجا به دنبال پاسخ

می‌گردید؟ برای دستیابی به شادکامی و رضایت به چه روی می‌آورید؟

خوراک لذیذ، کار مطلوب، انواع سرگرمی، تلفن همراه و غیره یا خدای

جهان هستی؟

۴. شکرگزاری: از چه کسی تشکر می‌کنید؟ روزهای خوب شما از کجا می‌آیند؟ چه کسی درختان، ستاره‌ها و اولین نجوای نوزاد را پدید آورده است؟

چنین پرسش‌هایی ما را به کشف خدایانی که در زندگی خود داریم، رهنمون می‌سازند. کسی که ستایش می‌کنیم، کسی که به او باور و اطمینان داریم، کسی که همواره به یادش هستیم و کسی که از او تشکر می‌کنیم؛ همان کسی است که به واقع او را می‌پرستیم!

اگر پاسخ ما به «چه کسی» در این پرسش‌ها، به راستی «عیسای مسیح» باشد، سرانجام به هر آنچه نیکوست دست خواهیم یافت. رضایت و نجات تنها با مسیح ممکن است، در اوست که می‌توانیم از اولین فرمان اطاعت کنیم. عیسای مسیح، تنها منجی شایسته‌ای است که «مایل و قادر» به نجات ماست.



«هیچ تمثال تراشیده‌ای برای خود مساز، خواه به شکل هر آنچه بالا در آسمان باشد و یا پایین بر زمین و یا در آبهای زیر زمین. در برابر آنها سجده مکن و آنها را پرستش منما؛ زیرا من، یهوه خدای تو، خدایی غیورم که جزای تقصیرات پدران را به فرزندان و پشت سوم و چهارم آنان که مرا نفرت کنند می‌رسانم. اما کسانی را که مرا دوست بدانند و فرمانهایم را حفظ کنند، تا هزار پشت محبت می‌کنم.»
(خروج ۲۰:۴-۶)

۲

شیوه پرستش

در عهد جدید روایتی وجود دارد که پولس از شهر بزرگ آتن بازدید می‌کند. همانند آکسفورد، گمبریج و بوستون، آتن نیز شهری مشهور به روشن فکری بود و در قدمت تاریخی، دانش آموختگی و تبادل فرهنگی بلندآوازه بود. آتن شکوه یونان باستان بود. با این حال، به نحوه برخورد پولس هنگام اقامت در آتن توجه کرده‌اید؟ آیا پولس تحت تاثیر هوش و خرد آتنی‌ها قرار گرفت؟ شیفته سبک معماری آتن شد؟ از تنوع خوراک در آتن شگفت زده شد؟ مطابق گزارشی که در رساله اعمال رسولان ۱۷:۱۶ آمده، پولس از دیدن شهر مملو از بت‌ها منقلب شد و به آتنی‌ها گفت: «متوجه‌ام که شما مذهبی هستید، تمثال‌های زیادی در معابد دارید و آیین پرستش برای آنها برگزار می‌کنید و به واقع اهل پرستش هستید اما به شما می‌گویم که راه اشتباه را پیش گرفته‌اید» (ر.ک اعمال رسولان ۱۷:۲۲-۲۳). پولس می‌دید که آنها فارغ از مقدار مذهبی بودن، ذکاوت و صداقت، خدا را به شیوه‌ای می‌پرستیدند که باعث خشنودی خدا نمی‌شد و به این دلیل پولس در روح منقلب شد.

فرمان اول، مخالف با پرستش خدای اشتباه و فرمان دوم، مخالف با شیوه اشتباه پرستش خداست. مردم آن در هر دو مورد گناهکار بودند، زیرا نسبت به خدایی که عیسی را از مردگان برخیزانیده بود، بی‌اعتنا بودند و نگرش آنها به مذهب، مطابق قوانین خدای راستین نبود.

پرستش خودسرانه

فرمان دوم، پرستش خودسرانه را منع می‌کند، زیرا پرستش باید مطابق خواست خدا و نه بر اساس میل ما باشد. فرمان دوم، به ویژه دو مورد را ممنوع می‌کند:

۱. معجاز به تمثال تراشی به عنوان نماد و نشان خدا نیستیم.

۲. پرستش هر نوع نمادی «تندیس یا تصویر» ممنوع است.

قصد فرمان دوم، ممنوع کردن هنر، نقاشی و فلسفه زیبایی‌شناسی نیست. خیمه اجتماع منقوش به تصویر فرشتگان و درختان نخل بود، تابوت عهد مزین به تندیس دو کروی بود. خداوند، بصلئیل و اهلویاب را برگزید و از روح خود پر ساخت تا صنعتگرانی ماهر و هنرمند شوند و اسباب خیمه اجتماع را بسازند. خدا مخالف زیبایی نیست، ولی مخالف اشیای ساخته شده به دست انسان است که الهام بخش حضور او باشند و چنین القاء کنند که بت‌ها، نمادی از حضور خدا جهت تسهیل و تسریع ارتباط انسان با او هستند.

عهد عتیق، سرشار از نمونه‌هایی درباره استفاده قوم خدا از مصنوعات ساخته دست بشر جهت پرستش خودسرانه است. معروف‌ترین نمونه آن گوساله زرین است. به یاد داشته باشید که هارون، جشنی برای یهوه اعلام کرد اما قوم گفتند این خدایان بودند که آنها را از مصر بیرون آوردند (خروج ۳۲: ۴-۵). قوم اسرائیل بعل را نمی‌پرستیدند، بلکه سعی داشتند «خداوند» خدای خود را پرستش کنند، اما روش آنها اشتباه بود و به این ترتیب از فرمان دوم سرپیچی کردند.

در برخی از دوران‌ها، رفتار قوم اسرائیل با نمادهای مذهبی خود، طوری بود که گویی به واقع قدرتی مذهبی در آنها نهفته است. این نیز تخطی کامل از فرمان

دوم بود. آنها تابوت عهد را به طلسم تبدیل کرده بودند (اول سموئیل ۴:۱-۱۱) یا با معبد مثل طلسم خوش‌شانسی رفتار می‌کردند (ارمیا ۷:۱-۱۵). ما هم می‌توانیم مشابه همین رفتار را با ساختمان و منبر کلیسا یا صلیب زینتی دور کردن خود داشته باشیم.

همانند سایر احکام ده فرمان، درک فرمان دوم دشوار نیست. درک چستی این فرمان، نسبتاً ساده است. چرایی و چگونگی آن توضیح بیشتری می‌طلبد. در این راستا پنج استدلال برای ممنوعیت‌های فرمان دوم و پنج، و روش‌های به کار بردن آنها در زندگی را ارائه می‌دهم. اما قبل از بررسی این فرمان، لازم است جنبه‌ای دیگر از این فرمان را نیز بررسی کنیم.

گناهان و جان‌ها

ما از هشدار موجود در آیه ۵، مبنی بر رساندن جزای تقصیرات پدران به فرزندان، باید چه برداشتی داشته باشیم؟ این اخطار چند بار در عهد عتیق تکرار شده است (خروج ۳۴:۶-۷؛ اعداد ۱۴:۱۸؛ ارمیا ۳۲:۱۸). اما این به چه معناست؟ این هشدار به لعنت، طلسم و یا تعدی شیطانی برای یک نسل اشاره نمی‌کند. همچنین به این معنی هم نیست که فرزند صالح به سبب گناهان پدر شرور خود غیر منصفانه تنبیه خواهد شد. این یک کج‌فهمی رایج از آیه ۵ است، آن‌قدر رایج که ظاهراً باب هجدهم حزقیال برای اصلاح آن است.

حزقیال ۱۸:۲۰ می‌گوید: «هر که گناه کند، اوست که خواهد مُرد. پسر متحمل بار تقصیر پدر نخواهد شد و نه پدر متحمل بار تقصیر پسر.» خدا به فرزند پارسا نمی‌گوید: «فرزند بداقبال، پدر تو شرور بود؛ پس تو باید تاوان تقصیرات او را پرداخت کنی!» کتاب حزقیال ما را از پذیرفتن چنین دیدگاهی درباره فرمان دوم برحذر می‌دارد.

پس معنی این اخطار چیست؟ این هشدار درباره مجازات کسانی است که در طریق شرارت و بدکاری والدین و اجداد خود راه می‌روند. خروج ۲۰ آیه ۵ را

با دقت ملاحظه کنید. خدا می‌گوید که «جزای تقصیرات پدران را به فرزندان و پشت سوم و چهارم آنان که مرا نفرت کنند می‌رسانم.» عقوبت پدران، گریبان‌گیر فرزندان می‌شود که اعمال گناه‌آلود آنان را ادامه دهند. حقیقتاً تعلیم می‌دهد که اگر از طریق گناه‌آلود پدربرت روی گردانی، با مجازات پدربرت مواجه نخواهی شد و خروج می‌گوید، اگر مانند پدربرت به گناه ادامه دهی، از مجازات پدربرت در امان نخواهی بود. نمی‌توانید بگویید که همان روشی را در پیش خواهیم گرفت که از والدین خود آموخته‌ام و دلایل نافرمانی خود را ناشی از تربیت و پیشینه فرهنگی خانوادگی بدانید تا به توجیه گناهان خود بپردازید. اگر نسلی شرارت اجداد خود را ادامه دهند یا مرتکب گناهان والدین خود شوند، داوری و مجازات هم خواهند شد. مفهوم اخطار (خروج ۵:۲۰) این است.

فراموش نکنید که یک «وعده» در کنار این هشدار وجود دارد: «خداوند به هزار نسل کسانی که او را دوست دارند و به احکامش عمل می‌کنند، محبت خواهد نمود.» البته این یک فرمول ریاضی نیست. فرمان برداری موسی منجر به مقدس زیستن غریزی نوادگانش تا بیست هزار سال بعد؛ یعنی در حدود صد نسل پس از او نمی‌شود. وعده محبت پایدار برای کسانی است که «فرمان‌های مرا به جای می‌آورند» و دقیقاً همانند هشدار جزا برای آنان که «از من متنفرند» پابرجاست.

هیچ کسی شبیه او نیست

در حینی که به مفهوم فرمان برمی‌گردیم، در اینجا با ارائه پنج دلیل، ممنوعیت خدا برای استفاده از هر تصویر و تندیس برای نمایش او در پرستش را آغاز می‌کنم. اول: *خدا آزاد (رها) است*. اگر تندیس یا تصویری، نشانه حضور خدا گردد؛ گویی آن چیز خداست، آن چیز آزاد بودن خدا را زیر سؤال می‌برد. ما فکر می‌کنیم با حمل یک مجسمه یا تندیس می‌توانیم حضور خدا را با خود حمل کنیم و یا گمان می‌کنیم با تشریفات درست می‌توانیم خدا را کنترل کنیم؛ یا فکر می‌کنیم که او شفقت بیشتری به ما خواهد داشت اگر فقط در جهت خاصی دعا کنیم یا

در مقابل یک مجسمه تراشیده شده، هدایا پیشکش کنیم. هر زمان که تندیس و تصویری را معادل حضور خدا بدانیم تا از طریق آن خدا را ببینیم یا در آن چیزی هم‌ردیف با خدا ببینیم، رها بودن و آزاد بودن خدا را زیر سؤال برده‌ایم. خدا روح است و بدن ندارد (یوحنا ۴: ۲۴). این وظیفه ما نیست که خدای نادیدنی را نمایان کنیم.

دوم: *خدا غیور است*. هیچ تصویری قادر به نمایاندن جلال خدا نیست. هر گونه ساخته دست برای بازتاب الوهیت، کاستن از خداست و باعث برانگیخته شدن غیرت او می‌شود. فکرش را بکنید؛ هرچه شوهر پاک‌تر و وفادارتر باشد، در مقابل خیانتکاری همسرش آتش غیرت سوزان‌تری دارد. خدا بی‌نهایت پاک است و نمی‌تواند ببیند که جلال او را با دیگری تقسیم کنند، حتی اگر به نوعی دیگر، تلاشی صادقانه برای نمایندگی (و نه جایگزینی) خدای واحد باشد. خدا وجودی قائم به ذات است. در واقع، او خود «وجود» است. جلال و شکوه او را نمی‌توان در یک تصویر یا تمثال یا هر شمایل دیگری به تصویر کشید. به همین دلیل است که حتی در مکاشفه رویای تخت نشین، کسی که روی تخت نشسته با استعاره‌های بصری به ما شرح داده می‌شود: زرد و برق، رنگین‌کمان، رنگ‌ها، دریا، آتش، چراغ‌ها، تخت‌ها و غیره.

جهان خاورمیانه باستان به همه چیز جنبه الهی می‌داد. اسرائیلی‌ها، برعکس، هیچ چیز را الهی نمی‌دانستند؛ نه پدر زمان (پیر حاکم ایام)^۱ یا مام زمین^۲، نه خورشید و ماه و ستارگان را. یکی از ویژگی‌های بارز تمایز کتاب مقدس از کتب سایر ادیان، تفاوت بین خالق هستی با مخلوقاتش است. مبادرت به داستان‌سرایی برای یافتن اندک تشابهی میان ماهیت ذات خالق هستی با مخلوقاتش نه تنها تلاشی مذبح‌خانه، بلکه توهینی آشکار به منزلت یگانه خدای راستین است.

1. Father Time

2. Mother Earth

سوم، ایمان از شنیدن است. مطابق کلام خدا، زیر سقف آسمان، ما از طریق شنیدن، می بینیم. مطابق کتاب تثنیه تجربه قوم در کوه سینا، نمونه آشکار تجلی ذات خداست. وقتی خدا بر کوه سینا از میان آتش، حضورش را به قوم نمایان ساخت، موسی به آنها یادآوری نمود: «شما آوای کلام را می شنیدید ولی صورتی نمی دیدید؛ تنها آوا را می شنیدید» (تثنیه ۴: ۱۲) و چون قوم صورتی را ندیدند؛ این فرمان به آنها داده شد که با ساختن تمثال های دیدنی «مرتکب فساد نشوند» (تثنیه ۴: ۱۵ به بعد).

ما برای «کلام محوری» و «واژه محور بودن» پوزش نمی طلبیم. «ایمان از شنیدن است» (رومیان ۱۰: ۱۷). خداوند این گونه تدبیر کرده است. او انتخاب کرده تا خود را این گونه آشکار کند. پرستش مسیحی از طریق کلام انجام می شود، نه با اجرای یک نمایش بصری خیره کننده. اگر اراده خدا مبنی بر این بود که بتوانیم او را در پرستش رؤیت کنیم، هنگام نمایان ساختن خود بر قوم در کوه سینا طور دیگری عمل می کرد. شیوه تجلی خدا هنگام اعطای ده فرمان، نکات بسیاری درباره روش درست اطاعت از فرمان ها را ارائه می کند.

چهارم: خداوند، واسطه های خود را فراهم می کند. در بهترین حالت، قوم خدا از تصاویر و نمادها استفاده کرده اند به این نیت که به خدا از نزدیک دسترسی داشته باشند و نه به این دلیل که فکر می کردند خدا می تواند در مجسمه ای مرمزین قرار گیرد. چنانچه آسمان را منزلگاه خدا بدانیم، انتظار وجود درگاهی برای حضور خدا بر زمین چندان هم غیر معقول به نظر نمی رسد. اما انتظاری بیشتری از قوم خدا می رفت. مقدسین عهد عتیق به طراحی تمثالی که واسطه میان خدا و آنها باشد، نیازی نداشتند زیرا خدا پیشاپیش از طریق انبیا، کاهنین و پادشاهان، وعده ظهور منجی را داده بود. خدا طریق ویژه خود را برای نزدیک شدن به قومش داشت که غایت آن احراز سه شخص در یک مقام بود، آنگاه که کلمه جسم شد و میان ما خیمه زد (یوحنا ۱: ۱۴).

پنجم: ما نیازی به خلق تصاویر خدا نداریم، زیرا او قبلاً آنها را خلق کرده است.

پیامدهای پیدایش ۲۶:۱-۲۷ خیره‌کننده هستند. ما تمثال‌های برگزیده الهی هستیم که قرار است نشان دهیم خدا چگونه است، ما به صورت او و شبیه او آفریده شده‌ایم. بت پرستی هم باعث تقلیل خدا می‌شود و هم انسان. حزقیال ۱۸-۱۳:۱۱ حین بیان گناهان متعدد در حق دیگران به بت پرستی هم اشاره می‌کند. زیرا بدرفتاری با مردم و پرستش بت‌ها ریشه یکسانی دارند: «تجاوز و تعدی به تصویر الهی». در مورد «بت پرستی» ما به دنبال تصویر خدا در جایی هستیم که وجود ندارد و در مورد «گناه به همسایه»، تصویر خدا را در جایی که وجود دارد، نادیده می‌گیریم. ما تمثال‌های خدا برای معرفی مقام والای او در عالم هستیم. خدا برای ساخت تصاویر بیشتری از خود، نیازی به کمک ما ندارد، بلکه اراده خدا برای ما این است که شاهدین امین او در جهان باشیم.

حفظ فرمان دوم در دنیای امروز

اگر آنچه تا اینجا مطرح شد دلیل حفظ فرمان دوم است، حال باید دید چگونه آن را حفظ کنیم. در ادامه پنج روش ذکر شده است.

اول: از ایجاد تصاویر برای خدا، چه دیدنی و چه نادیدنی اجتناب کنید. همان‌طور که پیش‌تر دیدیم، فرمان دوم، چیزی فراتر از پرستش واضح چیزی مثل بعل می‌باشد. این فرمان در مورد آزاد بودن و غیرت خدای نادیدنی ما است. هرگز نباید برای هیچ مخلوقی مقام الوهیت و اقتدار روحانی قائل شویم. این بدان معنا نیست که باید تندیس‌هایی که در کریسمس برای گرامی‌داشت تولد مسیح به کار می‌بریم را دور بیندازیم یا شمایل فرشتگان و تابلوی عکس مسیح را از دیوار برداریم! این بدان معناست که استفاده از تصاویر یا نمادها برای متمرکز کردن ما در دعا نابجا و کاملاً نادرست است، چه رسد به بوسیدن یا زانو زدن در برابر یک تصویر یا مجسمه.

تصور کنید قوم اسرائیل این‌طور توجیه کنند: «عبادت مقابل گوساله زرین نشان ادای احترام بود، نه پرستش!» به نظر نمی‌رسد که چنین استدلال مفتضح و

دردناکی برای خدا قابل قبول باشد. همان طور که اصلاح‌گران می‌گفتند: «به آنچه می‌کنند بنگرید، نه به آنچه می‌گویند.» اگر در مقابل یک تصویر، یادبود و نماد تعظیم کنیم، یا روی آنها تمرکز کنیم، یا بپنداریم که برای نزدیک‌تر شدن به خدا به آنها نیاز داریم، فرمان دوم را نقض کرده‌ایم. ما همچنین باید مراقب تصورات ذهنی خود از خدا باشیم. منظورم تصویر چوپانی نیست که ممکن است هنگام خواندن سرود شبان نیکو در ذهن ما مجسم شود، بلکه می‌خواهم بگویم باید مراقب دام تکریم‌های مقدس‌مآبانه باشیم؛ هنگام پرستش یا حضور در کلیسا از چنین دام‌هایی بگریزیم. به علاوه باید از تلقین‌های بی‌مورد (مثلاً چشمان خود را ببند و آغوش خدا را در اطراف خود تصور کن) بپرهیزیم. شاید ناخودآگاه، محبت خدا را با یک آغوش گرم مقایسه کنیم یا تصور کنیم محبت خدا همانند محبت همان پدری است که با آغوش باز به استقبال فرزندش می‌شتابد (حتی فرزند خیره‌سری که خانه را ترک کرد ولی با سرخوردگی و ندامت به خانه بازگشت). اما نباید از خدای نادیدنی حتی در خیال و تصورات خود تصویرسازی کنیم. همان‌طور که در مجموعه مفصل‌تر پرسش و پاسخ وست‌مینستر آمده، فرمان دوم: «هر گونه تصویرسازی از خدا (چه هر سه شخص تثلیث، چه هر کدام از اشخاص تثلیث) در تصورات و تخیلات درونی یا با نقاشی و شمایل‌سازی و غیره، به هیچ وجه مجاز نیست.»

دوم: در بت‌پرستی دیگران سهیم نباشید. شایان ذکر است که فرمان اول با گفتن «جز من» رسماً از حق مالکیت صحبت می‌کند؛ در حالی که فرمان دوم با گفتن «مساز» از ساخت و ساز صحبت می‌کند. درست است که «مساز» به دنبال «برای خود» آمده و بت‌سازی و بت‌پرستی شخصی مد نظر است؛ اما این نیز درست است که ساخت بت‌هایی که ممکن است دیگران استفاده کنند هم ممنوع می‌باشد. وقتی بت‌پرستی علناً فراتر از تکریم به توت‌های زرین است (توت‌به بت‌های بومی اقوام باستان گفته می‌شود)، ما خواه و ناخواه می‌بایست از فروش، تبلیغ و حتی تشویق و ترغیب انواع صنایع بشری که به هر نحوی بتوانند

برای دیگران تبدیل به مانعی در روش پرستش خدای زنده و راستین شوند، اجتناب کنیم.

سوم: به حکمت «اصل منتظم پرستش» توجه کنید. با وجود اینکه من در یک کلیسای اصلاح شده بزرگ شدم اما تا دوران دانشکده الهیات، یکی از هزاران مسیحی بودم که هرگز در مورد «اصل منتظم پرستش» نشنیده بودم. در حقیقت اشتیاق خاصی هم به این موضوع نداشتم. اما با گذر سالیان، بیشتر و بیشتر قدر اصول پرستش را دانستم. به بیان ساده، این اصل بیان می‌کند که پرستش مقبول خدای حقیقی توسط خود او بنیان نهاده شده و از طریق اراده مکشوف شده او تنظیم شده است. به عبارت دیگر، پرستش گروهی باید طبق اصول کتاب مقدس تنظیم و اجرا شود. «اصل منتظم پرستش» می‌گوید: «خدا را باید آن‌گونه که خود او می‌خواهد، پرستش کنیم.» یا همان‌طور که «مجموعه پرسش و پاسخ هایدلبرگ» بیان می‌کند، اراده خداوند برای ما در فرمان دوم، این است که ما به هیچ وجه از خدا تصویری نسازیم و او را به گونه‌ای متفاوت با آنچه در کلامش دستور داده است، پرستش نکنیم.

در بدترین حالت، «اصل منتظم پرستش» منجر به تنش و سوءظن دائمی بین ایمان‌داران می‌شود. اما در عمق این اصل، آزادی نهفته است، نه محدودیت؛ آزادی از اسارت فرهنگی، آزادی از جامه‌های تازه و متنوع هفتگی، و آزادی از ایده‌ها و اولویت‌های بشری. اصل منتظم می‌گوید که ما مجبور نیستیم در مورد آنچه خدا را در پرستش خشنود می‌کند به حدس و گمان روی بیاوریم. ما می‌توانیم مطابق با آنچه در کلام خدا به ما دستور داده شده، خدا را از طریق اطاعت از فرمان دوم پرستش کنیم.

چهارم: بیایید غفلت و ناآگاهی قوم خدا را با دادن آنچه نیاز دارند برطرف کنیم، نه لزوماً با هر آنچه می‌خواهند. در دوران اصلاحات، زمانی که کلام محوری (و واژه محوری) در پرستش در سراسر اروپا رواج یافت؛ استدلال برخی از رهبران

مذهبی در حمایت از تصویرسازی بود، زیرا آنها کتب عوام تلقی می‌شدند. در واقع استدلال آنها این بود که مردم سواد خواندن ندارند و درک آموزه‌های پیچیده برای آنها سخت است. ولی همین مردم از طریق نمادها، مجسمه‌ها و پنجره‌های منقش به شمایل، بیشتر می‌توانند دربارهٔ ایمان مسیحی بیاموزند. اصلاح‌گران نیز به نوبهٔ خود گفتند: «اگر چنین است؛ پس ما موظف هستیم که به مردم تعلیم دهیم» و از بین ستایش نمادها و آموزش مردم، قاطعانه موضع دوم (آموزش مردم) را انتخاب کردند.

شرایط و موقعیت دوران ما متفاوت است اما اصول و قواعد، همواره یکسان هستند. بسیاری از رهبران مسیحی می‌کوشند تا خدمات خود را بر اساس آنچه که مردم می‌خواهند، ارائه نمایند و از هیچ هزینه‌ای برای اجرای تشریفات آیینی یکشنبه به یکشنبه دریغ نمی‌کنند. در حالی که انگیزه‌ها مشخص نیست، ممکن است خالص باشند یا برعکس، طریق خدا این است که قوم خود را با تعلیم سازنده رشد بدهد، نه با نمایشی سرگرم‌کننده. ما نمی‌خواهیم پرافاده باشیم یا ادعای فرهیختگی کنیم و یا حتی تصور کنیم که مردم بیشتر از آنچه که باید، می‌دانند. همچنین نمی‌خواهیم مردم را در حال در جا زدن ببینیم. به یاد داشته باشیم که «هرچه بکاریم، همان را درو خواهیم کرد.» آداب و رسومی که خداوند در پرستش بنا نهاد، همیشه با فرهنگ متداول جوامع بشری بسیار متفاوت بوده است. بیایید با آرامش و صبوری، گام به گام آموزه‌های کتاب مقدس را فرا بگیریم که همین بهترین روش است، زیرا مطابق یوحنا ۱:۱ «در آغاز کلام بود» و گفته نشده که در آغاز نمایشی بر صحنه یا تمثال و تصویری بود!

پنجم: به مسیح به عنوان تحقق فرمان دوم نگاه کنید. بین مسیحیان متفکر در مورد اینکه چگونه تجسم ممکن است، بر اطاعت ما از فرمان دوم تاثیر گذاشته و اختلاف نظرهای زیادی را رقم زد؛ برخی استدلال می‌کنند که عیسی نمایانگر «شکستن» فرمان دوم است. او خدای نادیدنی را نمایان ساخت. پس، ما با کشیدن نقاشی‌های عیسی یا نشان دادن آنها به فرزندان خود مرتکب اشتباه

نمی‌شویم. در حالی که من با این استدلال هم‌دل هستم و موافقم که بین یک نقاشی هنری یا کودکانه از عیسی با تصویری که برای کمک به تمرکز قلبان در پرستش ایجاد می‌کنیم، تفاوت وجود دارد؛ اما هنوز فکر می‌کنم که با نادیدنی نگه داشتن خدای نادیدنی، به بهترین وجه به این فرمان احترام می‌گذاریم.

ما نمی‌دانیم که به‌واقع چهره عیسی به چه شکل بوده و جهت توصیف چهره و ظاهر عیسی هیچ مشخصاتی در کتاب مقدس ذکر نشده است. با این حال، تعداد زیادی از ما در غرب فقط به این دلیل که عکس‌ها، پرتره‌ها و ویدئوهای زیادی از عیسی دیده‌ایم، عیسی را مردی مویزند، با گونه‌های کشیده از نژاد توتنی (نژاد قدیم آلمانی)، با نگاهی فکورانه تصور می‌کنیم. آیا به‌راستی چهره او چنین بوده است؟ فارغ از هر اعتقادی که درباره تصاویر عیسی داریم، باید بدانیم که کمال تحقق فرمان دوم، انحصاراً در مسیح تجلی یافت. عیسی پیشاپیش پدر را به شاگردانش نمایانده بود (یوحنا ۱۴:۹). متصور شدن مسیح مانند این است که بخواهیم چهره نادیدنی او را در کوه سینا تصور کنیم. عمل عیسی خارق‌العاده بود، او صورت خدای نادیدنی را به انسان‌ها نمایاند؛ عیسی مظهر شکوهمند راز تجسم است. از این رو، محتاج تصویر و تمثال و نماد نیستیم. ما مظهر تجلی را داریم؛ مسیح «صورت» (eikon) خدای نادیده است» (کولسیان ۱:۱۵).



«نام یهوه خدایت را به ناشایستگی میر، زیرا
خداوند کسی را که نام او را به ناشایستگی برد
بی سزا نخواهد گذاشت.»
(خروج ۲۰:۷)

۳

مگر چه شأن و منزلتی در یک نام است؟

این نام توست که با من دشمن است. تو خود همانی که هستی، و به هیچ
روی نام «مونتگ» از هستی تو بهره‌ای نیست. «مونتگ» کدام است؟
آیا دست و بازو و صورت اوست؟
نام دیگر برگزین، مگر چه شأن و منزلتی در یک نام است؟
آنچه را گل سرخ می‌نامیم با هر نام دیگر، همین رنگ و بو را داراست.
بدین سان اگر رومئو را رومئو نخوانند؛ هیچ از لطف و کمال که در ذات
اوست، کاسته نخواهد شد.
رومئو، جامه ناموزون این نام را از تن بدر آور و با از دست دادن آن نام
تمامی وجود مرا از آن خود کن!

این سطور البته از نمایشنامه معروف شکسپیر، «رومئو و ژولیت» آمده است.
داستان دو عاشقی که عشق آنها ممنوع است، زیرا آنها از خانواده‌های رقیب
هستند. پسری از خاندان «مونتگ» و دختری از خاندان «کاپولت» که فقط اگر

به اسم خاندان دیگری خوانده می‌شدند، می‌توانستند آزادانه یکدیگر را دوست داشته باشند و با هم زندگی کنند.

اما همان‌طور که رومئو و ژولیت دریافتند، نام‌ها به این راحتی کنار گذاشته نمی‌شوند. «مگر چه شأن و منزلتی در یک نام است؟» چیزی بیش از آنچه تفکر می‌کنیم. این یک حقیقت است که گل رز با هر نام دیگری بوی شیرینی می‌دهد، اما آیا گل رز، اگر گل مُردار یا گل تَب خال نامیده می‌شد، به همان اندازه محبوب بود؟ والدین آگاهند که یکی از مهم‌ترین کارهایی که برای فرزندان خود انجام می‌دهند، همان اولین کار یعنی تعیین نام است. بسیاری از ما این مسئولیت را به صورت جدی می‌پذیریم. به شجره‌نامه‌ها و تاریخچه‌های خانوادگی مراجعه می‌کنیم. یکی از آن کتاب‌های قطور اسم بچه را خریداری می‌کنیم. به صورت آنلاین به محبوب‌ترین نام‌های سال گذشته نگاه می‌کنیم. کتاب مقدس را برای یافتن نام‌های مبهم که هیچ‌کس تا به حال نام آنها را نشنیده، جست‌وجو می‌کنیم. از هر زاویه‌ای که ممکن است کسی نام یا حروف اسم فرزندان را مسخره کند، نگاه می‌کنیم و همه چیز را از نظر می‌گذرانیم. اسامی برای ما مهم هستند، واقعا دوران بی‌ظنری است.

من و همسرم بچه‌های زیادی داریم؛ بنابراین انتخاب نام‌های خوب برای کوچک‌ترها دشوار است. پسری به نام یعقوب داریم؛ بنابراین عیسو تقریباً دور از ذهن است. نام یوسف را همیشه دوست داشتیم اما به جای آن، بنیامین را (برای فرزند ششم خود) انتخاب کردیم، چون متوجه شدیم قبلاً یک مریم داشتیم و داشتن بچه‌هایی با نام مریم و یوسف حتی برای خانواده یک شبان‌کمی زیاد بود. ما نام پطرس را هم در نظر گرفتیم (یک نام خانوادگی از طرف من)، اما ما یک پولس هم داریم و شما نمی‌توانید نام فرزندان خود را پطرس، پولس و مریم بگذارید. اینها چیزهایی هستند که شما باید به عنوان والدین به آنها فکر کنید. نام‌ها برای ما و فرزندانمان مهم هستند.

و همان‌طور که مشخص است، نام‌ها برای خدا نیز اهمیت دارند.

فرمانی که نباید ناچیز شمرده شود

فرمان اول، پرستش خدایان دروغین را منع کرد. علت اهمیت این موضوع را می‌توان درک کرد. به هر حال، نمی‌توان به دلخواه هر خدای دروغینی را پرستش کرد. در ضمن فرمان دوم، پرستش نادرست خدای حقیقی را نیز نهی می‌کند. این هم منطقی است. خدای نادیدنی حق تعیین چگونگی رؤیت شدن (یا نشدن) خود را داراست. دو فرمان اول، بسیار اساسی به نظر می‌رسند.

با این حال اگر صادق باشیم؛ وقتی به فرمان سوم می‌رسیم، احساس می‌کنیم که می‌توانیم به خودمان کمی تخفیف بدهیم. معمولا می‌گوییم: «مراقب آنچه می‌گویید باشید. سوگند نخورید. مراقب "خدای من" گفتن خود باشید.» اما فرمان سوم، بیشتر شبیه یک یادآوری خوب است تا یک اصل.

اما اگر فکر می‌کنیم که نقض فرمان سوم جرم کوچکی است، کاملاً اشتباهیم. در لایوان ۱۶:۲۴ می‌خوانیم: «هر که نام خداوند را کفر گوید باید حتما کشته شود؛ تمام جماعت باید او را سنگسار کنند. هرگاه کسی نام مقدس را کفر گوید باید کشته شود، خواه غریب و خواه بومی.» البته این یک قانون مدنی برای ملت اسرائیل است. مشابه آن برای ما انضباط کلیسا خواهد بود، نه اعدام در ملأ عام (اول قرنیتیان ۵: ۹-۱۳). اما حکم لایوان به وضوح بر شدت گناه تاکید دارد. حتی مهاجران و غریبان نیز در معرض مجازات بودند. چه در حال بازدید از اسرائیل و چه در اسرائیل به دنیا آمده بودید، باید درک می‌کردید که نام خداوند مقدس است و تحت هیچ شرایطی نباید به آن کفر گفت.

چیستی

دقیقا فرمان سوم چه چیز را ممنوع کرده است؟ واژه «به باطل» (طبق ترجمه قدیم) به معنی «بیهوده»، «بابی احترامی»، «به ناشایستگی» یا «برای مقاصد شیرانه» نیز می‌تواند باشد. بنابراین ما از «استفاده نام خدا» (یا مطابق ترجمه‌های مختلف

کتاب مقدس؛ «نام بردن از» / «بردن نام» یا «بر زبان آوردن» به «ناشایستگی»، «بیهوده» یا «برای مقاصد شریrane» منع شده ایم. این بدان معنا نیست که باید کلاً از بیان نام خدا اجتناب کنیم. در بیشتر ترجمه‌ها نام یهوه (YHWH) یا یهوه (Yahweh) - «خداوند»، حدود هفت هزار بار در عهد عتیق آمده است. لازم نیست در مورد بیان نام او خرافاتی باشیم اما باید بدانیم که نباید از آن سوءاستفاده کرد.

عهد عتیق راه‌های متعددی را برای نقض فرمان سوم مشخص می‌کند. بدیهی‌ترین آن، کفر یا لعن کردن نام خداست که قبلاً در لاویان ۱۶:۲۴ متوجه شدیم. گرچه این فرمان موضوعات بیشتری در بر می‌گیرد.

فرمان سوم، سوگندهای باطل یا دروغ را هم منع می‌کند: «به نام من سوگند دروغ نخورید و بدین‌گونه نام خدای خود را بی حرمت مسازید: من یهوه هستم» (لاویان ۱۹:۱۲؛ هوشع ۴:۱۰ الف). وقتی به نام خدا سوگند می‌خورید، نباید این سوگند به وعده‌ای دروغین یا سخنی باشد که نمی‌توانید به آن عمل کنید.

فرمان سوم، همچنین حرف‌های ساختگی از جانب خدا و ادعاهای دروغین مبنی بر اینکه خدا کلام خود را از طریق خواب‌ها و رویاها (دروغین) بر ایشان نازل کرده را ممنوع می‌کند، زیرا چنین انبیایی «به نام من به دروغ نبوت می‌کنند» (ارمیا ۲۳:۲۵).

به طرز عجیبی، قربانی کردن فرزندان خود برای «مولک» - خدای دروغین - نقض فرمان سوم تلقی می‌شد، زیرا نام خدا بی حرمت می‌شد (لاویان ۱۸:۲۱). قوم اسرائیل، مردی را که فرزندان را در این راه قربانی کرد، سنگسار نمودند. اگر این کار را انجام نمی‌دادند، ناپاکی در اردوگاه رخنه می‌کرد و در نتیجه به نام خداوند، که در میان قوم خود زندگی می‌کرد، خدشه وارد می‌شد.

به همین ترتیب، لمس اشیاء مقدس معجز نبود و هر که بر خلاف شرع و بدون معجز شرعی این کار را می‌کرد، فرمان سوم را نقض کرده بود. «به هارون و پسرانش بگو از رفتار ناشایسته نسبت به چیزهای مقدسی که بنی اسرائیل وقف من می‌کنند

مگر چه شأن و منزلتی در یک نام است؟ | ۶۱

بپرهیزند، تا نام مقدس مرا بی حرمت نسازند: من یهوه هستم» (لاویان ۲۲:۲) و همچنین کاهنانی که در دوران ملاکی حیوانات معیوب را بر مذبح قربانی نهادند، نام خدا را با تقدیم قربانی‌های ناشایست بی حرمت کردند (ملاکی ۱:۱۰-۱۴).

چرایی

قبلا دیدیم که شکستن فرمان سوم، گناهی بسیار جدی محسوب می‌شود، اما چرا؟ هرچه باشد، فقط ده فرمان وجود دارد. فقط ده کلمه برای خلاصه کردن هر آنچه که خدا در قبالشان از ما اطاعت را مطالبه می‌کند، وجود دارد. چگونه «مراقب سخنان دهانت باش» به ده فرمان اضافه شد؟ چه چیزی درباره نام خدا وجود دارد که آن را آن قدر مهم می‌کند؟

در مورد فصل سوم خروج بیندیشید، وقتی خدا از میان بوته سوزان با موسی سخن می‌گوید. موسی به خدا گفت: «اگر نزد بنی اسرائیل روم و بدیشان گویم، "خدای پدرانتان مرا نزد شما فرستاده است"، و از من بپرسند "نام او چیست؟" آنها را چه پاسخ دهم؟ خدا به موسی گفت: "هستم آن که هستم" به آنان بگو: "هستم" مرا نزد شما فرستاده است» (خروج ۳:۱۳-۱۴). خدا از خود به عنوان حاکم مطلق و وجودی قائم به ذات نام می‌برد. در واقع، نام عهد یهوه (YHWH) احتمالاً با فعل عبری «بودن» مرتبط است. خدا، هست آن که هست. نام او همین است.

همان مورد را در فصل سی و سوم خروج مشاهده می‌کنیم. موسی از خدا می‌خواهد که «جلال خود» را به او «نشان» دهد و خدا نام خود را به او می‌گوید: «من تمامی نیکویی خود را از برابر تو می‌گذرانم، و در برابر تو نام خود، "یهوه" ("خداوند")، را ندا می‌کنم» (آیه ۱۹)؛ راه دیدن جلال خدا، شنیدن نام اوست. دانستن نام یهوه، خدای رحیم و فیاض، نه فقط دانستن چیزی در مورد خدا، بلکه شناخت خود خداست (خروج ۳۴:۶-۸). خداوند با گفتن نامش، خود را بر ما آشکار می‌کند.

نام ما غیر مرتبط با وجود ما نیست، بلکه مشخصه ماست و ما را قابل شناسایی

می‌کند. با گذشت زمان، همان‌طور که مردم با ما آشنا می‌شوند، نام ما تجسم و معرف شخصیت ما می‌شود. در مورد کسی که عمیقاً دوستش دارید؛ فرزند، نوه، والدین، دوست یا همسرتان فکر کنید، خواهید دید که نام آن شخص، تداعی‌گر چیزی بیش از صرف یک مشخصه برای آن فرد می‌باشد. وقتی کسی نام تریشا را می‌گوید، افکار و احساسات خوبی بر من غالب می‌شود، زیرا نمی‌توانم همسرم را از اسمش جدا کنم. سیلی از احساسات، تجربیات، شادی‌ها، امیال و آرزوها با دیدن یا شنیدن آن پنج حرفی که در نام او گرد هم آمده‌اند، به سراغم می‌آید.

نام‌ها ارزشمند هستند، به همین دلیل دوست نداریم دیگران اسم ما را مسخره کنند، اشتباه بگویند یا آن را به مضحکه بگیرند. من اسمی دارم که نسبتاً سخت می‌شود آن را تخریب کرد. از روی اسم میانی من؛ «لی»، بعضی‌ها من را «کویلی هویلی» صدا کرده‌اند، که توهین‌آمیز نیست. بدترین اسمی که داشتم نامی است که دوستانم در دانشکدهٔ الهیات به من دادند. اگرچه «دی‌یانگ» یک نام رایج هلندی است، ظاهراً در ماساچوست نامانوس بود، زیرا اشخاصی که در آنجا با من ملاقات می‌کردند، گمان می‌بردند نام خانوادگی من دیون است. بنابراین تا به امروز دوستان دانشکدهٔ الهیات، البته بعضی از دوستان، من را سیلین (اشاره به سیلین دیون خواننده) صدا می‌زنند. این تنها لقبی است که تا به حال داشته‌ام و بهترین لقبی هم نیست که انتظارش را داشتم، اما به قول سیلین دیون: «عشق حتی پس از مرگ معشوق در قلب عاشق ادامه دارد.»

اما لقب‌های خنده‌داری که به ما داده‌اند یک چیز و استفادهٔ ناشایست از نام خدا چیز دیگری است. در همه جای کتاب مقدس، نام خداوند با عالی‌ترین عبارات ممکن جلال یافته است. «ای یهوه، خداوندگار ما، چه شکوهمند است نام تو در سرتاسر زمین!» (مزمور ۸:۱). «وصف جلال نام خداوند را بگویید» (مزمور ۲۹:۲). اولین درخواست دعای خداوند «نام تو مقدس باد» است (متی ۹:۶). رسولان اعلام کردند: «زیر آسمان نامی جز نام عیسی به آدمیان داده نشده تا بدان نجات یابیم» (اعمال رسولان ۴:۱۲). پولس به رومیان اطمینان داد: «هر که

مگر چه نشان و منزلتی در یک نام است؟ | ۶۳

نام خداوند را بخواند، نجات خواهد یافت» (رومیان ۱۰:۱۳) و نقطهٔ اوج، در تمام آفرینش زمانی است که «به نام عیسی هر زانویی خم شود، در آسمان، بر زمین و در زیر زمین، و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح «خداوند» است، برای جلال خدای پدر (فیلیپیان ۲:۱۰-۱۱). کتاب مقدس نمی خواهد که اهمیت قدوسیت نام خدا را فراموش کنیم.

چگونگی

این موضوع توجه ما را دوباره به خود فرمان معطوف می کند. ما مفهوم و معنای این فرمان را در اسرائیل و دلیل اهمیت بسیاری که این فرمان برای خدا دارد را بررسی کردیم. اکنون، در بخش پایانی، می خواهیم به چگونگی اطاعت از این فرمان در زندگی خود پردازیم. بیایید با تمرکز روی کارهایی که نباید انجام دهیم، آغاز کنیم. سه نکته وجود دارد: هنگامی که نام خدا را در خدمت به (۱) آنچه نادرست است، (۲) آنچه بیهوده است، یا (۳) آنچه دروغین است، به میان می آوریم؛ فرمان سوم را نقض می کنیم.

نقض شماره ۱: نام خدا در خدمت به آنچه نادرست است. هر گاه نام خدا را برای دروغ هایمان، یا بیان نیمی از حقیقت یا اهداف نادرست به کار ببریم، فرمان سوم را زیر پا می گذاریم. این بدان معناست که شهادت دروغ گناه بزرگی است، زیرا ما به قید سوگند و عهدی رسمی، این گونه سوگند یاد می کنیم که «حقیقت را بگوییم، تمام حقیقت را و چیزی جز حقیقت نگوییم، پس خدایا کمک کن.» در ضمن هر گاه خدا را برای مسائل و مشکلاتمان مقصر می دانیم نیز نام او را بی حرمت می سازیم. مطمئناً راهی درست و کتاب مقدسی برای اظهار غم و اندوه، «مراثی» و آه و ناله و فغان وجود دارد: «خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کردی؟» اما خشم گرفتن بر خدا یا (همان طور که برخی افراد به شما می گویند) بخشیدن خدا، گویی او در حق شما گناه یا جنایتی کرده، به این معناست که کارها و شخصیت او را زیر سؤال می برید و به این ترتیب نام او را بی حرمت می سازید.

این موضوع ممکن است ما را به هدف نزدیک‌تر کند؛ اگر از نام خدا برای قدرت بخشیدن کذب به ایده‌ها، برنامه‌ها یا نظرات خود استفاده کنیم، فرمان سوم را زیر پا می‌گذاریم. برای مثال سیاست را در نظر بگیرید. در این‌گونه زمینه‌ها لازم است قبل از پافشاری بر اینکه هر مسیحی با ما توافق نظر داشته باشد، اطمینان حاصل کنیم که کتاب مقدس در مورد گرایش سیاسی مد نظر یا جدیدترین رویکرد داغ فرهنگی مورد بحثمان به شکلی شفاف و واضح صحبت کرده است. در ضمن، باید مراقب باشیم که عباراتی مانند: «خدا به من گفت این کار را بکنم» یا «خدا از ما می‌خواهد که این کار را انجام دهیم» را به سادگی به کار نبریم. آگاه هستیم که برخی از سنت‌ها و فرقه‌های مسیحی به طور معمول و بدون اینکه برای هر تصمیمی ادعای اقتدار الهی را داشته باشند، از این نوع ادبیات استفاده می‌کنند. اما نباید تنها به این دلیل که به شدت به ایده‌های پیشنهادی خود باور داریم، برچسب نام خدا را به نقشه و برنامه‌هایمان بزنیم.

همیشه سعی کرده‌ام این را در رهبری کلیسا در نظر داشته باشم. زمانی که در میانه کارزار جذب سرمایه بودیم و مشایخ، کلیسایی را جهت خرید و بازسازی یافتند، مراقب بودیم در مورد این موضوع اغراق نکنیم. به راحتی می‌توان گفت: «ما در این مورد دعا کردیم و خداوند، دری باز فراهم کرده است. خدا می‌خواهد که ما این ساختمان را داشته باشیم. اما ما به شما نیاز داریم که سخاوتمندانه هدایا بدهید. آیا شما هم مثل ما مطیع خداوند خواهید بود؟» رهبران کلیسا همیشه از این حرف‌ها می‌زنند و این عادلانه نیست. ما نمی‌توانیم برای جذب سرمایه ادعای اقتدار الهی کنیم. چیزی که می‌توانیم بگوییم این است: «ما روی خداوند را طلبیده و از او یاری خواسته‌ایم، در ضمن زمان زیادی را صرف تحقیق در مورد همه گزینه‌های موجود کرده‌ایم. به عنوان رهبران شما، همه ما احساس می‌کنیم که این، حرکت درستی برای کلیسا است و فکر می‌کنیم اگر با هم به جلو رفته، در این کار همگی دخیل باشیم، خدا جلال خواهد یافت.» تفاوت بین این دو سخنرانی، ظریف اما قابل توجه است. فیلیپ رایکن به خوبی بیان می‌کند:

مگر چه شأن و منزلتی در یک نام است؟ | ۶۵

«یکی از بدترین راه‌ها برای شکستن فرمان سوم، استفاده از نام خدا برای پیشبرد طرح و برنامه خودمان است. برخی از مسیحیان می‌گویند: خدا به من گفت که این کار را انجام دهم. یا بدتر، آنها می‌گویند: خدا به من گفت که به شما بگویم این کار را انجام دهید. این نبوت دروغین است! خدا قبلاً هر آنچه را که لازم است به ما بگوید، در کلام خود گفته است. البته که هدایت درونی روح القدس نیز وجود دارد. اما این فقط یک هدایت درونی است و نباید آن را به عنوان یک کلام معتبر از جانب خداوند معرفی کرد.»

با ادعای قاطعانه اقتدار الهی در پیشبرد برنامه‌ها و تصمیمات انسانی‌مان، فرمان سوم را زیر پا می‌گذاریم. نام خدا قدوس است و نباید خواسته یا ناخواسته روی تصمیمات مصلحتی ما گذارده شود، مهم نیست که تصمیم‌مان چقدر خالصانه یا مهم باشد.

نقض شماره ۲: نام خدا در خدمت به آنچه بیهوده است. وقتی نام خداوند را با بی‌تفاوتی و بی‌مبالاتی به کار می‌بریم نیز فرمان سوم را زیر پا می‌گذاریم. خود عیسی نسبت به تکرار بیهوده هشدار می‌دهد: «همچنین، هنگام دعا، عباراتی توخالی تکرار نکنید، آن‌گونه که اقوام بت پرست می‌کنند، زیرا می‌پندارند به سبب زیاده گفتن، دعایشان مستجاب می‌شود» (متی ۶: ۷). عیسی سعی در ترساندن مسیحیان نوایمان یا بچه‌های کوچکی که تازه دعا کردن را یاد گرفته‌اند، ندارد. آنها در ابتدا موظف به داشتن بیان خوب بودند (چیزی که ما سال‌ها بعد خواهیم بود)! نگرانی عیسی در جهت تصحیح نحوه گفتار در دعا نیست، بلکه برای پاکی قلب است. او نمی‌خواهد تصور کنیم که با استفاده از عبارات مذهبی بیهوده، امتیاز بیشتری در دعا کسب می‌کنیم.

در حالی که نکته اصلی، پرهیز از دعا‌های نمایشی است؛ مطمئناً برای دعا‌های بی‌نظم و سطحی نیز کاربرد دارد. از این گذشته، عیسی به ما می‌گوید از عبارات توخالی اجتناب کنیم. تصور می‌کنم همه ما دعا‌هایی را شنیده‌ایم که در

آنها از نام‌ها و القاب خدا به شیوه‌ای سهل‌انگارانه و بی‌مبالات استفاده می‌شود، برای نمونه: «خدای عزیز! ما فقط به سوی تو می‌آییم، خدایا! خداوندا! تو خیلی بی‌ظنری. پدر! تو روی صلیب مردی، خداوندا و کاری از دست ما جز محبت و پرستش تو برای اینکه قلبمان را از روح‌القدس پر ساختی، بر نمی‌آید.» نه تنها دعاهایی از این دست باعث برهم خوردن مفهوم تثلیث می‌شود، بلکه آنها از نام خداوند به نحوی استفاده می‌کنند که گویی نقش یک لحظه نفس کشیدن حین دعا یا یک ویرگول در جمله را دارد. ما باید بیشتر مراقب باشیم.

همین موضوع در مورد دعا کردن با بچه‌هایمان دور میز شام یا قبل از خواب نیز صدق می‌کند. می‌دانم که قبلا به این گناه محکوم شده‌ام. در میان هرج و مرج زندگی پرمشغله، کمترین زمان را برای دعا، قبل از غذا یا برای روزی که گذرانیدم صرف کرده و به سرعت به دعای خود خاتمه می‌دهم. مشکل دعای کوتاه نیست. مشکل این است که من بدون فکر، نام خدا را همانند مانعی که باید قبل از غذا خوردن یا رسیدن به آرامش و سکوت، آن را بردارم؛ به زبان می‌آورم. شکی نیست که خداوند در مورد کودکان سه ساله‌ای که نمی‌توانند آرام بنشینند، صبورتر است تا با والدینی که نمی‌توانند سرعت خود را کم کنند تا ذهن و قلبشان در جای درست قرار بگیرد. اگر قرار بر شکستن فرمان سوم است، اصلا بهتر است برای غذا دعا نکنیم.

استفاده از نام خداوند به شیوه‌ای بیهوده، قطعا شامل استفاده از «خدایا» یا «ای عیسی مسیح» (که مخصوصا در دنیای غرب به طور معمول، روزانه از روی عادت در هر شرایطی به کار برده می‌شود) به عنوان کلمات لعنت هم می‌شود. مسلما، نفرین مدرن تا حدودی با نفرین عهد عتیق (که بیشتر شبیه کفرگویی عمدی بود تا یک عادت بد) متفاوت است. اما با این حال، به زبان آوردن نام خدا بی‌دلیل، با بی‌توجهی و سهل‌انگاری، به نگرش ما نسبت به خدا برمی‌گردد. ما در مورد خالق، نجات‌دهنده، داور و پادشاه خود صحبت می‌کنیم. نام خدای جهان هستی - آن کس که هست آن که هست - را نباید برای بیان حیرت، خشم

یا عصبانیت خود، پشت سر هم بر زبان آوریم.

والدینم همیشه نسبت به این موضوع توجه داشتند و من از هوشیاری و اخطار آنها در این زمینه سپاسگزارم. اجازه نداشتیم «جیز» (Jeez) را بگوییم، زیرا مخفف «جیزز» (Jesus) بود. ما هرگز اجازه نداشتیم بگوییم، «خدایا» (God) یا (Gosh) یا حتی «اوه مای» (Oh my!) زیرا آنها فکر می‌کردند که این مخفف «آه، خدای من» (Oh my God) است. وقتی صحبت از عبارت عامیانه خاصی می‌شود، ممکن است موقعیت‌های مختلفی را فاکتور بگیریم، اما امیدوارم که همه ما اهمیت حفظ حرمت نام خدا را درک کنیم. وقتی می‌شنوم که مسیحیان از روی عادت، برای هر چیزی از یک گل عالی در بازی بیسبال گرفته تا برای پیدا کردن یک جای پارک خوب، مرتباً عبارت «اوه خدای من» را می‌گویند، به این نتیجه می‌رسم که یا به آنها تعلیم داده نشده و یا نمی‌دانند خدا واقعا چگونه است.

در ضمن به کار بردن نام خداوند برای لعن و نفرین کردن، تنها راه سوءاستفاده از آن نیست. هرگز نباید از کلام یا نام خدا به مثابه ابزاری جهت ارضای جاه‌طلبی یا طمع خود استفاده کنیم. به افرادی فکر می‌کنم که کلام خدا را برای کسب سود می‌فروشند، افرادی که کتاب‌های مسیحی می‌نویسند یا در کنفرانس‌های مسیحی صحبت می‌کنند یا موسیقی مسیحی می‌سازند تا ثروتمند شوند. شرم بر آنها (یا حتی من) اگر از نام خدا به عنوان وسیله‌ای برای سودآوری خود استفاده کنیم.

به همین ترتیب رویکرد سبک سرانه و یا شوخی با نام خداوند، ناشایست است. این امر یکی از جنبه‌های فرمان سوم است که وقت زیادی صرف تفکر در مورد آن نموده‌ام. من شوخی کردن و خندیدن را دوست دارم و فکر می‌کنم اگر به کارهای احمقانه‌ای که مسیحیان انجام می‌دهند یا کلیشه‌های خنده‌دار کلیساهایمان بخندیم، احتمالاً رفتار سالم و خوبی باشد. اما استفاده از نام مسیح در انتهای یک جوک کاملاً متفاوت است. من می‌ترسم که برای بسیاری از مسیحیان، گفتن جوک‌هایی که خدا را درگیر می‌کند، عادی باشد. آیا به طور معمول در مورد یازده

سپتامبر یا آشویتس^۱ شوخی می‌کنید؟ البته که نه. همگی متوجه هستیم که برای بعضی چیزها باید استثناء و تفاوت قائل شویم. برخی چیزها ممنوع هستند. مطمئناً در مورد نام خدا هم همین‌طور است.

جایی برای استفاده از «عیسی مسیح» در طنز تند یا شعارهای توأم با بی‌احترامی وجود ندارد. به خاطر دارم که یک‌تی‌شرت مسیحی را دیدم که شعار تبلیغاتی آنجوی معروفی را پخش می‌کرد و روی آن نوشته بود: «این خون برای توست.» تولیدکننده آن برای نفع خود، بسیار هوشمندانه عمل کرده بود. اما در مورد استفاده از کلمات و عبارات مسیحی به شیوه‌های طعنه‌آمیز چطور؟ مانند فریاد هللویاه، زمانی که تیم مورد علاقه ما گلی را به ثمر می‌رساند. یا اینکه قهوه را به عمد بریزیم و با پوزخند بگوییم: «دستت درد نکنه، عیسی!» یا خندانان مردم در شرایط بد، عمداً و گفتن بی‌موقع «خدا را شکر!» برای مضحک بودن راه‌های بهتری وجود دارد و این‌گونه مسائل جدی، شوخی‌پرداز نیستند.

نقض شماره ۳: نام خدا در خدمت به چیزهای جعلی و دروغین. در نهایت، همان‌طور که فرمان سوم را از طریق عبث و بیهوده بردن نام خدا، می‌شکنیم؛ می‌توانیم با دروغین و ساختگی بودن هم فرمان را زیر پا بگذاریم. به نحوه پرستشمان فکر کنید. البته همه ما انسان هستیم و حواسمان پرت می‌شود و این غیر قابل اجتناب است. اما این بدان معنا نیست که ما نباید مراقب معانی کلماتی که در دعا یا پرستش به کار می‌بریم، باشیم. زمانی که در کالج بودم، در یک گروه کُر درجه یک با تعداد زیادی از متخصصان موسیقی با استعدادتر از خودم، می‌خواندم. ما قطعات موسیقی کُر بسیار زیبایی که تقریباً همه آنها بیانگر حقایق کتاب مقدسی به زبان موسیقی بودند را می‌خواندیم. با این حال می‌دانم که بسیاری از افراد در گروه کُر به کلماتی که می‌خواندند اهمیتی نمی‌دادند، یا حتی با حقایقی که ما در آنها مسرور بودیم، مخالف بودند. فکر می‌کنم آنها به این قطعات به عنوان هنر نگاه می‌کردند تا به عنوان موسیقی مقدس. اما کلمه، کلمه

۱. Auschwitz؛ محل کشتار یهودیان توسط آلمانی‌های هیتلری.

است و ما نباید چیزی را بخوانیم که باورش نداریم. به همین شکل، من از شنیدن اینکه سیاستمداران می‌گویند: «خدا شما و آمریکا را برکت دهد» تعجب می‌کنم. هر چند این عبارت می‌تواند بیانی نمادین از ارزش‌های دینی ملت و دولت باشد اما به عنوان یک مسیحی، می‌دانیم نام خدا چیزی نیست که بتوانیم به راحتی آن را به زبان بیاوریم یا در تلاش برای کسب رأی از آن استفاده کنیم. ما هرگز نباید نام خداوند را با بی‌مبالاتی یا کلیشه‌ای به کار ببریم.

مهم‌تر از همه، ما به عنوان یک مسیحی، اگر هر بار باعث تحقیر نامی که با آن خوانده می‌شویم گردیم، مرتکب گناه شده‌ایم. ما باید در شأن کسانی که به نام قدوس خدا خوانده می‌شوند رفتار کنیم، فکر کنیم، احساس کنیم و صحبت کنیم. این نکته‌ای است که خداوند بارها و بارها در باب سی‌وششم حزقیال بیان نموده تا به قوم خود اعلام کند که به خاطر نام قدوس خود عمل خواهد کرد و آنها دیگر نام او را در میان ملت‌ها بی‌حرمت نخواهند کرد (حزقیال ۳۶:۱۶-۲۳). ما همین را در دوم تواریخ ۱۴:۷ می‌بینیم، جایی که خداوند وعده می‌دهد که دعاهای افرادی را که به نام او خوانده می‌شوند، خواهد شنید.

ما هرگز نباید امتیاز و مسئولیتی که با بردن نام مسیح حاصل می‌شود را فراموش کنیم. گاهی اوقات با مسیحیانی روبه‌رو می‌شوید که اصرار می‌کنند: «من پیرو عیسی هستم»؛ یا «من شاگرد مسیح هستم»؛ یا «من متعلق به عیسی هستم»؛ یا «من پیرو راه عیسی هستم». آنها برای اجتناب از بیان کلمه مسیحی دست به هر کاری می‌زنند. من این را درک می‌کنم. این کلمه می‌تواند بار زیادی داشته باشد. اما این نام خانوادگی ماست. این نامی است که بیانگر اتحاد ما با مسیح شده خدا است. ما نباید از لقب مسیحی خجالت بکشیم. همچنین نباید از نام تثلیث مقدسی که به آن تعمیم گرفته‌ایم، شرمند باشیم. از قضا، تعمیم یک مراسم نام‌گذاری است. مراسمی که طی آن به عنوان شخص متعلق به پدر، پسر و روح القدس شناخته و معرفی می‌شویم. در نتیجه، هنگامی که به عنوان

مسیحیان تعمید یافته، طوری زندگی می‌کنیم که گویی نام خدا را بر خود نداریم، فرمان سوم را زیر پا می‌گذاریم.

بدترین چیزی که می‌تواند در مورد ما جعلی و دروغین باشد، خود ما هستیم. ممکن است برخی از ما در این شرایط باشیم. به کلیسا می‌رویم، سرود می‌خوانیم. حرف‌های درستی می‌زنیم. اما واقعی نیست. دقت کنید! اگر به نام قدوس خدا خوانده شده‌ایم، نباید به گونه‌ای رفتار کنیم که گویی به او یا جلال او مربوط نمی‌شود و با این سبک زندگی نام خدا را خدشه‌دار و بی‌حرمت کنیم.

اگر خلاصه ساده سومین فرمان را می‌خواهید - یک پند عهد جدیدی با ادبیاتی قاطع و صریح مطابق هر آنچه که مورد نیاز ماست - در کولسیان ۳: ۱۷ نهفته است: «و هر آنچه کنید، چه در گفتار و چه در کردار، همه را به نام خداوند عیسی انجام دهید، و به واسطه او خدای پدر را شکرگزاری کنید.» ما با زندگی مان به عنوان مسیحی و با گفتار و کرداری مطابق با نام خانوادگی مان (مسیحی)، فرمان سوم را اطاعت می‌کنیم. زیرا هنگامی که ما هر کاری را در مسیح، برای مسیح و از طریق مسیح انجام می‌دهیم، نشان می‌دهیم که نامی هست که برای آن ارزش قائلیم، نامی هست که دوستش داریم، نامی که بالاتر از همه نام‌هاست.

«روز شَبَّات را به یاد داشته باش و آن را مقدس
شمار. شش روز کار کن و همه کارهایت را انجام
بده، اما روز هفتم، شَبَّاتِ یهوه خدای توست. در
آن هیچ کار مکن، نه تو، نه پسر یا دخترت، نه غلام
یا کنیزت، نه چارپایانت، و نه غریبی که درون
دروازه‌های توست. زیرا خداوند در شش روز آسمان و
زمین و دریا را با هرآنچه در آنهاست بساخت، اما روز
هفتم فراغت یافت. از همین رو، خداوند روز شَبَّات
را برکت داده، آن را تقدیس فرمود.»
(خروج: ۲۰:۸-۱۲)

۴

استراحت کن، شاد باش، تکرار کن

فرمان چهارم، می‌تواند گیج‌کننده باشد.

هر یک از احکام ده فرمان هنوز لازم‌الاجرا هستند. هر یک از فرامین با آمدن
مسیح عمق بیشتری یافته، تا حدی دگرگون شدند. ولی این فرمان، بیش از
بقیه در معرض چنین تحولاتی بوده است. به همین دلیل است که مسیحیان
همیشه در مورد چگونگی اطاعت از فرمان چهارم یا در مورد اینکه آیا اصلاً این
فرمان باید رعایت شود یا خیر، اختلاف نظر دارند. حتی در سنت اصلاحات
نیز برداشت‌های متفاوتی از معنای برگزاری سَبَّت (شَبَّات) یا گرامیداشت روز
خداوند، یا اینکه آیا این دو عبارت، سَبَّت (شَبَّات) و روز خداوند، به یک معنا
هستند، وجود دارد. در اینجا اعتقادنامه وست‌مینستر می‌گوید:

[خدا] به طور خاص یک روز در هفت روز را برای سَبَّت (شَبَّات)
تعیین کرده است که برای او مقدس باشد؛ که از آغاز جهان تا رستاخیز
مسیح، آخرین روز هفته و از رستاخیز مسیح به اولین روز هفته تبدیل
شد و در کتاب مقدس روز خداوند نامیده می‌شود و تا پایان جهان به
عنوان سَبَّت (شَبَّات) مسیحی ادامه خواهد یافت.

بعدا اعتقادنامه وست مینستر می‌گوید که این روز باید خالی از هر «شغل و تفریح دنیوی» باشد.

«مجموعه پرسش و پاسخ هایدلبرگ» به موضوعات مشابهی می‌پردازد، اما با تأکیدی متفاوت. هایدلبرگ می‌پرسد: «اراده خداوند برای شما در فرمان چهارم چیست؟» پاسخ، شامل دو بخش است:

ابتدا اینکه خدمت انجیل و یادگیری و آموزش آن در آن روز باید مورد توجه واقع شود؛ و اینکه به ویژه در روز جشن استراحت، من با اشتیاق فراوان در جماعت قوم خدا شرکت کنم تا آنچه را که کلام خدا تعلیم می‌دهد بیاموزم؛ همچنین به منظور شراکت در آئین و مراسم کلیسایی برای دعا کردن به حضور خدا در جماعت مؤمنان و آوردن هدایای مسیحی برای نیازمندان مشارکت کنم.

دوم، اینکه در هر یک از این روزها، من از راه‌های شریانه خود در زندگی‌ام استراحت پذیرم (فارغ شوم)، باشد که خداوند از طریق روح مقدسش در من کار کند و در همین زندگی، سَبَّت (سَبَّات) ابدی او آغاز شود.

«مجموعه پرسش و پاسخ هایدلبرگ» بر ارتباط سَبَّت (سَبَّات) با روز خداوند کمتر تأکید کرده و در عوض تمرکز خود را بر پرستش جمعی و استراحت (فراغت) از اعمال شریر معطوف می‌کند.

در فصل بیست و چهارم دومین اعتقادنامه هلوتیک، یکی از اسناد اصلاحات سوئیس و از مشهورترین بیانیه‌های اعتقادی جامع نهضت اصلاحات در قرن شانزدهم، چنین آمده است:

ما می‌بینیم که در کلیساهای باستانی نه تنها ساعات معینی در هفته برای جلسات تعیین شده وجود داشت، بلکه خود روز خداوند نیز از زمان رسولان به اعمال مذهبی و «استراحت مقدس» اختصاص داده شده

بود. اکنون کلیساهای ما نیز برای پرستش خدا و توسعه کارهای خیریه و رسیدگی به نیازمندان، به خوبی آن را رعایت می‌کنند. در عین حال، در این باره ما نگاه داشتن روز سَبَّت (شَبَّات) یهودیان یا هیچ نوع خرافاتی را نمی‌پذیریم. زیرا ما یک روز را مقدس‌تر از روز دیگر نمی‌دانیم و فکر نمی‌کنیم که استراحت صرف و مطلق، به خودی خود مورد قبول خداوند باشد. علاوه بر این، ما نه سَبَّت (شَبَّات) یهود را، بلکه روز خداوند را آزادانه جشن می‌گیریم و آن را نگه می‌داریم.

هر سه سند در مورد استراحت و پرستش در روز خداوند صحبت می‌کنند. همه آنها به فرمان چهارم ایمان دارند. اما چند تفاوت مهم وجود دارد. آیا یکشنبه سَبَّت (شَبَّات) مسیحی است؟ یا روز جشن استراحت است؟ آیا ما نه سَبَّت (شَبَّات) یهود را، بلکه روز خداوند را آزادانه جشن می‌گیریم و آن را نگه می‌داریم؟

گیج‌کننده اما قطعی

اینکه فرمان چهارم می‌تواند گیج‌کننده و بحث‌برانگیز باشد، به این معنا نیست که اهمیت کمتری دارد. در واقع، می‌توان چنین استدلال کرد که قوم اسرائیل باید فرمان چهارم را مهم‌ترین فرمان از ده فرمان می‌دانستند. این طولانی‌ترین و مفصل‌ترین فرمان است. علاوه بر این، رعایت سَبَّت (شَبَّات) بیش از هر یک از ده فرمان دیگر، یازده بار در اسفار پنج‌گانه و بیش از صد بار در عهد عتیق ذکر شده است. سَبَّت (شَبَّات) تنها روز دیگر در تقویم یهود به جز روز کفار است که در آن انجام همه کارها اکیدا ممنوع است و چهارمین فرمان، تنها فرمان از ده فرمانی است که خداوند آشکارا به قوم اسرائیل قبل از رسیدن به کوه سینا داده است (خروج ۱۶). حتی اگر به این نتیجه برسیم که بین سَبَّت (شَبَّات) یهود و روز خداوند مسیحی نقاط ناپیوستگی قابل توجهی وجود دارد، منطقی نیست که بگوییم خدا نسبت به اصول استراحت و پرستش بی‌تفاوت است.

هنگامی که مردم به فرمان چهارم فکر می‌کنند، بلافاصله پرسش‌های موشکافانه و وسواس‌گونه در باب محدوده رعایت عملی را مطرح می‌کنند: آیا می‌توانم یکشنبه برای غذا خوردن بیرون بروم؟ آیا می‌توانم یکشنبه فوتبال تماشا کنم؟ آیا باید یکشنبه چرت بزنم؟ اما اینها پرسش‌هایی نیستند که باید با آنها شروع کنیم (و شاید هم پرسش‌هایی نباشند که باید با آنها پایان دهیم). این بخش را با سه راهی که می‌توانیم فرمان چهارم را نگاه داریم، به پایان می‌رسانم. اما ابتدا می‌خواهم یک نظر اجمالی کتاب مقدسی دربارهٔ سَبَّت (سَبَّات) ارائه دهم و در آن سعی در خلاصه کردن اصول اخلاقی ذاتی و جدایی‌ناپذیر در حفظ سَبَّت (سَبَّات) را داشته باشم.

سَبَّت (سَبَّات) در عهد عتیق

دقیقا همانند الهیات، ابتدای درک صحیح از سَبَّت (سَبَّات) در پیدایش نهفته است. در پیدایش ۳:۲ می‌خوانیم که: «خدا روز هفتم را مبارک خواند و آن را مقدس شمرد.» بنابراین بنیان سَبَّت (سَبَّات) پس از خروج از مصر توسط موسی نهاده نشد. می‌توان ادعا کرد که سَبَّت (سَبَّات) موسی با سَبَّت (سَبَّات) خلقت یکسان نیست، اما نمی‌توان انکار کرد که ما از همان آغاز جهان، شاهد گذاشته شدن پایهٔ سَبَّت (سَبَّات) هستیم.

آیا تا به حال به این فکر کردید که «هفته» بر چه اساسی درست شده است؟ پیدایش روزها نتیجهٔ «حرکت وضعی» زمین به دور محور خود است. ماه‌ها، کم‌وبیش با چرخش ماه به دور زمین، سنجیده می‌شوند. سال، نتیجهٔ «حرکت انتقالی» زمین بر روی مدار به دور خورشید است. به عبارت دیگر، پدیده‌های علمی روزها، ماه‌ها و سال‌ها را به ما داده‌اند. اما دلیل وجود هفته‌ها چیست؟ یک هفتهٔ هفت روزه، نسبت به ریتم‌ها و نظم طبیعی منظومهٔ شمسی، یک امر اختیاری و قراردادی به نظر می‌رسد. هفته این‌گونه است، زیرا خدا آن را این‌گونه ساخته است. او کار خود را در شش روز به پایان رساند و سپس در روز هفتم استراحت

کرد و فراغت یافت. هر بار و در هر جایی که چرخه یکشنبه - دوشنبه - سه شنبه - چهارشنبه - پنجشنبه - جمعه - شنبه را می‌گذرانیم، اصول سَبَّت (سَبَّات) که توسط خود خدا به دنیا ارائه شده است را ظاهر می‌سازیم.

تقویم کلیسا اساساً یک تقویم هفتگی است. من مشکلی برای جشن گرفتن جمعه صلیب، عید قیام و کریسمس ندارم. دلایل تاریخی و فرهنگی خوبی (به همراه دلایل انجیلی) برای برجسته کردن این رویدادها در هر سال وجود دارند. اما تنها تقویمی که خداوند به کلیسا داده، تقویم هفت روزه‌ای است که مهم‌ترین رویداد آن، روز پرستش و استراحت است.

خروج ۸:۲۰ ما را فرا می‌خواند: «روز سَبَّات را به یاد داشته باش»، که بیانگر این حقیقت است که سَبَّت (سَبَّات) در کوه سینا به وجود نیامده است. «به یاد داشته باش» چیزی بیش از یک کلمه مرتبط با ذهن و حافظه در کتاب مقدس است. در واقع به معنای یادآوری چیزی و عمل کردن به آن است. «به یاد آوردن روز سَبَّت (سَبَّات)» به معنای تایید گذاشته شدن پایه سَبَّت (سَبَّات) در خلقت است، و اینکه متعلق به ما نیز هست و باید آن را نگاه داشت. جالب توجه است که شرح موازی ده فرمان، در باب پنجم تثنیه به ما می‌گوید که سَبَّت (سَبَّات) در آزادی اسرائیل از بردگی ریشه دارد. در آنجا آمده است: «به یاد آر که خود در سرزمین مصر غلام بودی» (تثنیه ۵:۱۵). بنابراین، سَبَّت (سَبَّات) هم در خلقت و هم در رستگاری بنیان دارد. این نشانه اهداف اخلاقانه و فیض نجات‌بخش خداست.

بقیه عهد عتیق به ما کمک می‌کند تا ببینیم چگونه فرمان چهارم در اسرائیل باستان شکل گرفت. در باب سی و یکم خروج می‌بینیم که سَبَّت (سَبَّات) نشانه عهد موسی شد. همان‌طور که رنگین‌کمان در آسمان از وعده خدا به نوح سخن می‌گفت، سَبَّت (سَبَّات) نیز نشانه این بود که اگر قوم خدا بیاموزد به او اعتماد کند، خدا از آنها محافظت خواهد کرد. اعتماد به خداوند به معنای استراحت از کارهای معمول در روز سَبَّت (سَبَّات) (اشعیا ۵۸؛ عاموس ۸) و گردهمایی

برای یک محفل مقدس بود (لاویان ۳: ۲۳). پرستش و استراحت، موتورهای محرک دوقلوی سَبَّت (شَبَّات) بودند و در عهد عتیق به طور جدایی ناپذیری با هم مرتبط بودند. بدین گونه فراغت می‌یابیم تا بتوانیم به دور از دغدغه، آزادانه خدا را بپرستیم و در عوض خدا را می‌پرستیم با اعتماد به او که این خود، استراحت و آسودگی و فراغت ماست.

سَبَّت (شَبَّات) در عهد جدید

هنگامی که به عهد جدید روی می‌آوریم، توجه به این نکته که هرگز شاهد شکستن فرمان چهارم از سوی عیسی نیستیم، بسیار مهم است. مطمئناً، او مشکلی با شکستن رسوم اضافه شده به روز سَبَّت (شَبَّات) ندارد و کشمکش او با کاتبان و فریسیان بر سر مشروعیت خود فرمان سَبَّت (شَبَّات) نبود. در باب دوم مرقس، عیسی از شاگردان گرسنه خود که خوشه‌های غلات را چیدند، حمایت می‌کند و یادآور می‌شود که سَبَّت (شَبَّات) برای انسان ساخته شده است، نه انسان برای سَبَّت (شَبَّات) (آیه ۲۷). در باب سوم مرقس، عیسی مردی را که دستش خشک شده بود، شفا می‌دهد و به ما تعلیم می‌دهد که باید در روز سَبَّت (شَبَّات) نیکی کنیم. در باب سیزدهم لوقا، عیسی زنی که اسیر روحی ناتوان‌کننده (روح ضعیف) بود را شفا می‌دهد و اعلام می‌کند که سَبَّت (شَبَّات) روز آزادی است (آیه ۱۲). در باب چهاردهم لوقا، عیسی مردی را که بدنش آب آورده بود، شفا می‌دهد و به ما می‌آموزد که سَبَّت (شَبَّات) روز رحمت است. مطمئناً، عیسی در برچیدن برخی بارهای اضافی که بر سَبَّت (شَبَّات) سنگینی می‌کردند، تردید نمود. مهم‌تر از آن، او دوباره روز سَبَّت (شَبَّات) را، روزی برای انجام کارهای خوب، نه صرفاً روزی برای انجام وظایف و رسوم مذهبی و شرعی، معرفی کرد. اما نویسندگان انجیل در تلاش هستند تا نشان دهند که عیسی هرگز فرمان چهارم را نقض نکرد (متی ۵: ۱۷-۱۸).

اگر عیسی درک یهودیان از سَبَّت (شَبَّات) را اصلاح کرد، پولس قدمی فراتر

گذاشت و در شکل‌گیری نگرش درست و شایسته نسبت به سَبَّت (سَبَّات) موسوی (منسوب به موسی) ایفای نقش نمود. در باب چهاردهم رومیان، پولس در مورد «آدیافورا»^۱ در کلیسا؛ یعنی مسائلی که مسیحیان می‌توانند موافق یا مخالف آنها باشند (مسائل خنثی)، صحبت می‌کند. با کمال تعجب، پولس روزهای مقدس یهودی را در این دسته قرار می‌دهد:

«کسی یک روز را از دیگر روزها مقدّستر می‌شمارد؛ فردی دیگر، همه روزها را یکسان می‌پندارد. هر کس در ذهن خودش کاملاً متقاعد باشد. آن که روزی خاص را مهم می‌شمارد، برای خداوند چنین می‌کند. آن که می‌خورد، برای خداوند می‌خورد، زیرا خدا را شکر می‌گوید. و آن که از خوردن می‌پرهیزد، او نیز برای خداوند چنین می‌کند و خدا را شکر می‌گزارد» (رومیان ۱۴: ۵-۶).

در کلیسای اولیه، یهودیان و غیر یهودیان مجبور بودند چگونگی زندگی مشترک را بیاموزند. جای تعجب نیست که در مورد بسیاری از آیین‌های یهودی، اختلاف نظر وجود داشت. در مورد قوانین خوب چطور؟ در مورد روزهای مقدس چطور؟ آنها با این جنبه‌های پرستش در عهد موسی چه کار می‌کردند؟ پولس در واقع می‌گوید: یکدیگر را به خاطر این چیزها قضاوت نکنید. مسیح جنبه‌های خاصی از شریعت را تحقق بخشیده است. برخی از مردم روزهای خاصی را گرامی می‌دارند. نیکو است. افراد دیگری هم تصمیم گرفتند که به روزهای خاص احترام نگذارند. این نیز نیکو است.

پولس در نامه خود به کولسیان تقریباً همین موضوع را به تفصیل بیان می‌کند. او در مورد سند قرض‌های ما که به موجب قوانین کهنه نوشته شده بود و بر صلیب می‌خکوب شده است، شرح داده و درباره جنبه‌هایی از شریعت موسی که در مسیح تحقق یافته است، چنین می‌فرماید:

1. adiaphora

«پس مگذارید کسی در خصوص آنچه می‌خورید و می‌آشامید، یاد رخصت نگاه داشتن اعیاد و ماه نو و روز شَبَّات، محکومتان کند. اینها تنها سایهٔ امور آینده بود، اما اصل آنها در مسیح یافت می‌شود» (کولسیان ۲: ۱۶-۱۷).

فرمان چهارم را چگونه باید در پرتو راهنمایی‌های پولس در فصل چهاردهم رومیان و فصل دوم کولسیان درک کنیم؟

من در خانه‌ای بزرگ شدم که روز سَبَّت (شَبَّات) به شدت حفظ می‌شد. هر چند در آن زمان از این امر شاکمی بودم اما اکنون از اینکه والدینم یکشنبه را آن قدر جدی می‌گرفتند، سپاسگزارم. صبح و عصر به کلیسا می‌رفتیم و در کانون شادی (مدرسهٔ یکشنبه) شرکت می‌کردیم. خارج از منزل بازی نمی‌کردیم و به هیچ وجه چمن‌ها را کوتاه نمی‌کردیم. همگی خیلی جدی از کار اجتناب می‌کردیم (به جز مادر، معلوم است که هر یکشنبه یک ضیافت فوق‌العاده تدارک می‌دید). با یادآوری این خاطرات، تربیت خود را به اشتراک می‌گذارم، نه به این دلیل که قبلاً علیه آن طغیان کرده‌ام، بلکه انگیزه‌ام از بیان آن اثبات این حقیقت است که تمام موازین کتاب مقدس، پشتوانهٔ این نوع تربیت می‌باشند.

با این حال نمی‌توانم نتیجهٔ حاصل از فصل‌های چهاردهم رومیان و دوم کولسیان را نادیده بگیرم؛ باید مراقب باشیم که دیگران را، به خاطر چیزهایی که پولس خواسته به سبب آنها یکدیگر را قضاوت نکنیم، واقعا قضاوت نکنیم! با نگاهی به گذشته، مطمئن نیستم که همهٔ بخش‌های تربیت من از نظر کتاب مقدس ضروری بوده باشد (اشتباه نبوده، اما همهٔ جنبه‌هایش ضروری نبود).

می‌دانم که برخی سعی داشته‌اند استدلال کنند که سَبَّت (شَبَّات)‌های ذکرشده در فصل دوم کولسیان، اشاره‌ای است به جشن‌های ماهانه، نه سَبَّت (شَبَّات)‌های هفتگی. اما گزارش عهد عتیق بیانگر چیز دیگری است. الگوی سه‌گانه؛ جشن‌ها، ماه‌های نو و سَبَّت (شَبَّات)‌ها، به ترتیبی مشابه در فصل چهل و پنجم حزقیال و فصل دوم هوشع و به ترتیبی متفاوت (اما همان سه چیز)

در فصل‌های هشتم و سی و یکم کتاب دوم تواریخ، چندین بار اتفاق می‌افتد. در هر مورد به نظر می‌رسد که این سه مورد، مخفف «روزهای مقدس سالانه، روزهای مقدس ماهانه و روز مقدس هفتگی ما» هستند. نمی‌دانم اگر «سَبَّت (سَبَّات)» به معنای چیزی غیر از روز هفتم هفته باشد، این سه مورد را چگونه معنا کنم. این بدان معناست که باید مفهوم مهمی وجود داشته باشد که طبق آن، سَبَّت (سَبَّات)، دیگر یک روز مقدس الزام‌آور برای مسیحیان عهد جدید نیست. مارتین لوتر، که همیشه در اغراق کردن مهارت داشت، یک بار چنین گفت: «اگر در جایی، یک روز صرفاً برای اینکه یک روز است، مقدس به شمار بیاید (اگر جایی، کسی مراسم خود را بر اساس یک بنیاد یهودی تنظیم می‌کند)، به شما دستور می‌دهم در آن روز کار کنید، سواری کنید، در آن روز برقصید، جشن بگیرید، هر کاری که این تجاوز به آزادی مسیحی را از بین ببرد، انجام دهید.» ممکن است گفته لوتر زیاده‌روی به نظر برسد، اما اصولاً چیزی متفاوت از آنچه قبلاً در دومین اعتراف هلویتیک خواندیم، نمی‌گوید.

اما این تمام آن چیزی نیست که باید در مورد حفظ فرمان چهارم بگوییم، زیرا به نظر می‌رسد تلاشی عمدی در عهد جدید برای در نظر گرفتن روز خداوند به عنوان شکل تازه‌ای از سَبَّت (سَبَّات) وجود دارد. به عنوان مثال، شرح رستاخیز در اناجیل را در نظر بگیرید. در متن یونانی فصل‌های بیستم یوحنا، بیست و چهارم لوقا و شانزدهم مرقس گفته می‌شود که رستاخیز «در روز سَبَّت (سَبَّات)» رخ داده است که معمولاً «در اولین روز هفته» ترجمه می‌شود. در حالی که ترجمه بعدی، بی‌طرفانه و دقیق‌تر است، کلمه یونانی در واقع «یک» است، نه «اول». بنابراین به نظر می‌رسد که کلیسای اولیه از قبل، یکشنبه را به عنوان روز سَبَّت (سَبَّات) به اضافه یک، حساب می‌کرد. مسیحیان به‌زودی هشتمین روز هفته، روز خلقت تازه، «روزی که سَبَّت (سَبَّات)»، (یکشنبه) را به یاد می‌آورند.

این توصیه تفسیری در بقیه عهد جدید روشن‌تر شده و در کلیساهای اولیه بیشتر توسعه یافته است. اعمال رسولان ۷:۲۰؛ اول قرن‌تینان ۱۶:۱-۲ از

گرد هم آمدن شاگردان برای پرستش در روز اول هفته صحبت می‌کنند؛ در حالی که مکاشفه ۱:۱۰ به طور خاص به روز خداوند اشاره دارد. از نیمه دوم قرن دوم، کلیسای اولیه به طور واضح از اصطلاح «روز خداوند» برای یکشنبه استفاده کرد. ژوستین شهید، مدافع قرن دوم، گفت که کلیسا در روز یکشنبه، اولین روز هفته، برای پرستش گرد هم می‌آمدند. دیداکه^۱، کتابچه راهنمای کلیسا در اوایل قرن دوم، از «روز خداوند» برای توصیف روز پرستش جمعی و مشارکتی استفاده می‌کرد. پدر کلیسا، ایگناتیوس، در پایان قرن اول گفت: «مسیحیان دیگر سَبَّت (سَبَّتات) را رعایت نمی‌کنند، بلکه زندگی خود را به سوی روز خداوند هدایت می‌کنند، که در آن روز زندگی ما با او و با مرگ او تازه می‌شود.»

اگر به چهار قرن اول کلیسا نگاه کنید، می‌بینید که نگه داشتن سَبَّت (سَبَّتات) به یک مفهوم روحانی، به معنای زندگی با فداکاری و فروتنی در برابر خدا، تبدیل شده است. اصرار بر رعایت دقیق روز هفتم به عنوان یهودی‌سازی تلقی می‌شد. در واقع، شورای لائودیکیه (۳۶۳) تا آنجا پیش رفت که گفت مسیحیان باید در روز هفتم کار کنند و به جای آن «روز خداوند» را گرامی بدانند. بدیهی است که تغییری رخ داده است. همان‌طور که بی. بی. وارفیلد می‌گوید: «مسیح روز سَبَّت (سَبَّتات) را با خود به قبر برد و روز خداوند را با خود در صبح رستاخیز از قبر بیرون آورد.»

قرار دادن همه موارد در کنار یکدیگر

حال چگونه همه اینها را در کنار هم قرار دهیم؟ آیا باید فرمان چهارم را رعایت کنیم یا نه؟ پاسخ کوتاه، این است: «بله، اما.» بله، ما باید فرمان چهارم را حفظ کنیم. این بخشی از اراده اخلاقی مکشوف شده خدا برای همه مردم است. اما نحوه اجرای فرمان چهارم تغییر کرده و برخی از جنبه‌های سَبَّت (سَبَّتات) منسوخ شده است. زمینه فرهنگی و مسئله شریعتی را کنار بگذارید، نکته اصلی از سَبَّت

۱. The Didache؛ دیداکه نوشته‌هایی مربوط به قرن دوم میلادی هستند که توسط پدران گمنام مسیحی برای راهنمایی مسیحیان اولیه در زندگی نوشته شده‌اند.

(شَبَّات) موسوی (منسوب به موسی) این است که ما باید از کار و زحمت خود فراغت یابیم (بیارامیم) و به خدا اعتماد کنیم. این اصلی است که در مسیح تحقق یافته است. عیسی کامل‌ترین و عمیق‌ترین معنای سَبَّت (شَبَّات) را به ما نشان داد، یعنی ما باید به خدا اعتماد کنیم که او مهیاکننده، نگاهبان، رهایی‌بخش و نجات‌دهنده ماست.

با این حال، معتقدم که اصول کلیدی استراحت سَبَّت (شَبَّات)، همچنان باقی مانده و بلافاصله به روز خداوند تخصیص داده شده است. این موضع کالوین در شوراها بود: «شکی نیست که با آمدن خداوند عیسی مسیح، بخش اجرایی مذهبی این فرمان منسوخ شد... بنابراین مسیحیان باید به طور کامل از برگزاری خرافی ایام اجتناب کنند.» کالوین بر اهمیت رعایت روز خداوند پافشاری می‌کند و معتقد است که این روز به عنوان جایگزینی برای سَبَّت (شَبَّات) مقرر شده است و بر اساس همان اصول پیش می‌رود. به طور خاص، تا اینجا دریافته‌ایم که روز خداوند، (۱) روزی است برای گردهمایی و مشارکت پرستشی، (۲) روزی است برای استراحت، فراغت و آسایش از کار و زحمت؛ و مهم‌تر از همه، فرمان چهارم به ما دستور می‌دهد (۳) هر روز هفته آسایش و آرامی روحانی خود را در مسیح پیدا کنیم. در زیر به هر یک از این نکات، جداگانه می‌پردازیم.

روزی متناسب با پرستش

پس، ابتدا مناسب است که از هر هفت روز، یک روز را به پرستش جمعی اختصاص دهیم. ما قبلاً این اصل را هم در عهدین و هم در کلیسای اولیه دیده‌ایم. اولین مسیحیان از سنت یهودی خود این عادت را به ارث برده بودند که هر هفته در روز خاصی برای دعا، مشارکت و تعلیم یافتن از کلام خدا گرد هم بیایند (اعمال رسولان ۲: ۴۲). آن روز خاص، در زمان موسی شنبه بود اما در تجلیل رستاخیز، پس از قیام مسیح، به یکشنبه تغییر کرد.

بیش از پانزده سال است که شبان هستم و طی این سال‌ها دیدن اینکه به مرور از جدیت و اشتیاق مسیحیان برای پرستش هفتگی کاسته می‌شود، مرا می‌ترساند. شخصا، با تعهد بی‌دریغ والدینم به پرستش صبح و عصر (و کانون شادی و گروه جوانان و جلسات چهارشنبه شب) بزرگ شده‌ام. اکنون که یک پدر هستم، می‌بینم که برای ایجاد چنین الگویی چقدر تلاش شده است. همیشه برای ایجاد عادت ریشه‌دار رفتن به کلیسا بدون توجه به هر اتفاقی، از والدینم سپاسگزار خواهم بود. آیا ما به بچه‌های خود می‌آموزیم که یکشنبه روزی است که به کلیسا می‌رویم یا روزی است که سعی می‌کنیم به زور وقتی را برای رفتن به کلیسا جور کنیم؟ می‌دانم که والدین ممکن است برای مکان‌های مختلف محدودیت قائل شوند، اما مطمئناً کمتر عادت‌ی، از روال تغییرناپذیر رفتن فرزندانمان به کلیسا در هر یکشنبه، می‌تواند مهم‌تر باشد. اگر فرزندانمان را طوری تربیت کنیم که فکر کنند این فقط یک اولویت سوم یا چهارم برای ماست، رسیدن به این دستاورد که کلیسا برای فرزندانمان مهم باشد، قطعاً سخت خواهد بود. ممکن است بگوییم عیسی خداوند است اما در نهایت رفتار ما بگوید که فوتبال، پادشاه واقعی است. بسیاری پرستش جمعی و کلیسایی را کار نیکو و پسندیده‌ای می‌دانند؛ در صورتی که هوا خوب باشد، اگر بازی فوتبال چندان هم جالب نباشد، تمرین ورزشی نداشته باشند یا اینکه خیلی خسته نباشند. به نوعی به این ایده رسیدیم که جمع شدن با قوم خدا برای پرستش در حضور خدا و شنیدن از کلام خدا کاری است که اگر در برنامه ما جای بگیرد، می‌تواند خوب باشد. این آرمان و کمال مطلوب عهد جدید نیست (عبرانیان ۱۰:۲۵).

من اغلب درباره خود و فرزندانم به این پرسش فکر کرده‌ام: آیا یکشنبه روز اوج من یا فروپاشی من است؟ برای بسیاری از ما، جمعه و شنبه با شام و مهمانی و بازی‌های آخر شب، اوج است. یکشنبه روزی است که سعی می‌کنیم از آن عبور کنیم و برای دوشنبه آماده شویم. اگر قرار است روز خداوند را به جای روز خستگی، به روز پرستش تبدیل کنیم، لازم است از قبل برنامه‌ریزی کنیم. باید

شنبه سخت کار کنیم تا یکشنبه خوب گوش کنیم.

یکشنبه روزی است که خداوند به شما بخشیده تا به روح خود رسیدگی کنید. در روز یکشنبه می‌توانید کارهای خوبی که قصد انجام آنها را داشتید، انجام دهید. شما می‌توانید کتاب مسیحی مورد نظرتان را بخوانید، زمانی را با کتاب مقدس خود بگذرانید، به پیاده روی بروید، دعا کنید، با بچه‌های خود آواز بخوانید (و البته، چرت بزنید)! اگر از نظر جسمی بیمار باشید و ندانید مشکل چیست، برای مراجعه به پزشک وقت تعیین کنید، در اینترنت جست‌وجو کنید، در مورد آخرین درمان‌ها مطالعه و با شرکت بیمه خود تماس بگیرید. حتماً به دنبال راه حلی برای بیماری جسمانی خود می‌گردید، اما وقتی نوبت به بیماری روحی می‌رسد، ما به سختی دنبال تشخیص هستیم، چه رسد به درمان. با این حال، خدا، طبیب اعظم اینجاست و می‌گوید: «به تو یک روز از این هفت روز را می‌دهم تا به روح رسیدگی کنی، بیایی و پرستش کنی، رشد کنی، نفس بکشی و تغذیه شوی.» چرا روز پرستش برای ما روز شادی بزرگ نیست؟

برای استراحت به عیسی اعتماد کن

ما باید به اندازه کافی به مسیح اعتماد کنیم تا بازایستیم، استراحت کنیم و فراغت یابیم. سَبَّت (سَبَّات) قرار بود روز شادی و نشاط باشد، نه روز دلگیر و ملالت آور. اما متأسفانه، قوم خدا همیشه آن را این‌طور ندیده‌اند و می‌گویند: «ما نو کی خواهد گذشت، تا غله را بفروشیم؟ و سَبَّات کی به پایان خواهد رسید، تا گندم را به بازار عرضه کنیم؟ تا ایفه را کوچک و مثقال را بزرگ ساخته، با میزانهای نادرست تقلب کنیم؟» (عاموس ۸: ۵). قوم خدا سَبَّت (سَبَّات) را روز محدودیت می‌دید نه روز برکت، درست مثل بچه‌هایی که از چرت زدن ناله می‌کنند یا بزرگسالانی که از دفاتر و رستوران‌هایی که یکشنبه تعطیل هستند، شکایت می‌کنند.

مسلمانا، مسیحیان در نگه داشتن روز خداوند بیش از حد غیور بوده‌اند. در نیوانگلند سی‌ونُه صفحه از قوانین سَبَّت (سَبَّات) با چاپ ریز در روزگار زائران

وجود داشت. جان اُون یک بار گفت: «به ندرت یک شخص می‌تواند در شش روز، تمام وظایفی را که قرار است در روز هفتم انجام شود، بخواند.» برخی از مردم (هر چند کمتر از آنچه بدان عادت دارند) ممکن است تجارب بدی مبنی بر اجبار وسواس‌گونه نسبت به روز یکشنبه داشته باشند، اما نباید اجازه دهیم قوانین زیاد ما را در جهت مخالف؛ یعنی به سمت آرامی و استراحت بسیار اندک سوق دهند. فراموش نکنید: «سَبَّت (سَبَّتات) برای انسان ساخته شد، نه انسان برای سَبَّت (سَبَّتات)». یا همان‌طور که بن پیترسون می‌گوید: «با از دست دادن سَبَّت (سَبَّتات) چه چیزی را از دست می‌دهیم؟ فیض را از دست می‌دهیم.»

زمانی که در دانشکده الهیات بودم، تصمیم جسورانه‌ای گرفتم و با یکی از دوستانم متعهد شدیم که یکشنبه‌ها تکالیف را انجام ندهیم. نه خبری از انجام تکالیف محوله، نه تهیه مقاله و نه مطالعه آزمون باشد. این به معنای تجدید نظر در مورد شنبه‌هایم بود، به این معنی که بیشتر در مورد غروب‌های جمعه‌ام فکر کرده و برنامه‌ریزی نمایم. یعنی دیگر نمی‌توانستم تا ظهر شنبه بخوابم، فوتبال تماشا کنم، تمام روز با دوستانم وقت بگذرانم، شب‌ها برای دورهمی دوستانه بیرون بروم و در این صورت، قادر بودم به یکشنبه برسم. مجبور شدم تغییرات بسیار زیادی ایجاد کنم. اما هرگز از این تعهد پشیمان نشدم. خالی کردن یکشنبه از وظایف و تکالیفم، عادتی بود که در تمام دوران تحصیلم به داد من رسید. یکشنبه به روز مورد علاقه من در هفته تبدیل شد. بیش از قبل برای رفتن به کلیسا وقت آزاد داشتم، حتی می‌توانستم به یک پیاده روی طولانی بروم یا کتاب بخوانم یا چرت بزنم. "روز" تبدیل شد به جزیره رسیدن‌ها در اقیانوسی از بایدها.

چند نفر از ما فکر می‌کنیم: «زندگی کمی ناامیدکننده و ملالت‌بار است. من زیاد سرم شلوغ نیست. کاش روزها پرمشغله‌تر بود. ای کاش زندگی هیجان‌انگیزتر و پرجنب‌وجوش‌تر بود.» صد البته افراد بسیار کمی این‌طور فکر می‌کنند. آیا واقعا مشتاق داشتن روزی که بتوانید به بسیاری از بایدهای درون فکرتان، نه بگویید، نیستید؟ آیا فوق‌العاده نیست که یک روز آزادی داشته باشید، یک روز از هفت

روز که در آن از تمام کارها و وظایف دیگر روزهای هفته آزاد و رها هستید؟ سَبَّت (سَبَات) کلمه عبری به معنای «موقوف شدن» است. روز دست کشیدن است، روز متوقف ساختن. در یک جامعه روستایی، استراحت به معنای این بود که «سر جایث بنشین و نگران مزارع نباش.» برای بسیاری از ما که پشت میز نشین هستیم، استراحت ممکن است به این معنا باشد: «پیاده روی کنید، بیرون دوچرخه سواری کنید و به هیچ ایمیلی پاسخ ندهید!» سَبَّت (سَبَات) اسارت نبود و روز خداوند نیز نباید اسارت باشد. آیا می‌توانید تصور کنید که سَبَّت (سَبَات) چه خبر خوبی برای بردگان بود؟ پس از قرن‌ها ظلم و ستم، خداوند می‌فرماید از هفت روز، یک روز را به تو می‌دهم تا پرستش و استراحت کنی. شاید خدا می‌داند که ما نمی‌ایستیم و استراحت نمی‌کنیم مگر اینکه او به ما دستور دهد.

روز خداوند اولین روز یک هفته جدید، روز هشتم است. این به خودی خود روز تفریح نیست، بلکه روز بازآفرینی است؛ دست کشیدن از آنچه ضروری است و در آغوش گرفتن آنچه که حیات می‌بخشد. در آن روز فقط در حال ترک کردن یا رهاسازی نیستیم، بلکه بازآفرینی می‌کنیم. بیایید با این رویکرد به یکشنبه نزدیک نشویم که: «چقدر می‌توانم از آن دوری کنم؟» در عوض به این فکر کنید که: «در پرستش و استراحت "روز خداوند"، چه برکتی را خدا می‌خواهد به من عطا کند؟» اگر اصل سَبَّت (سَبَات) ریشه در آفرینش دارد، در ده فرمان تعلیم داده شده و توسط عیسی مجدداً تایید شده است، احتمالاً با نادیده انگاشتن آن، خود را به مخاطره می‌اندازیم. به این دلیل نیست که وقتی در روز یکشنبه درگیر کار و مشغله شویم، خدا بر ما اخم خواهد کرد، بلکه به این دلیل است که او می‌خواهد از طریق برکت پرستش و استراحت بر ما لبخند بزند. هرچه باشد؛ خداوند سَبَّت (سَبَات) را برای انسان آفرید، نه انسان را برای سَبَّت (سَبَات).

دست از کار بردارید و در مسیح یاسابید

از میان سه اصل سَبَّت (سَبَات) که باقی مانده است، این شاید صریح‌ترین و

مهم‌ترین آنها باشد: «ما با استراحت در کار تمام شده مسیح، فرمان چهارم را حفظ می‌کنیم.» این نکته‌ای است که نویسنده الهام‌گرفته در فصل چهارم عبرانیان به آن اشاره می‌کند. آرامی و آسایشی وجود داشت که خدا می‌خواست قومش در آن ساکن شوند و با این حال، برخی از افراد در گناه و عصیان خود، هرگز وارد آن آرامی نشدند. خدا در خشم خود سوگند یاد کرد که قوم نافرمانش وارد آسایش او نخواهند شد (عبرانیان ۳:۴). اما کسانی که ایمان دارند، هنوز باید از آسایش شَبَّات برخوردار شوند (آیه ۹). بنابراین، ما باید بکوشیم تا وارد آن آسایش شویم (آیه ۱۱). چگونه باید به آن دست یابیم؟ با آسودگی از کارهایمان؛ «همان‌گونه که خدا از کارهای خود برآسود» (آیه ۱۰). این استراحت روز سَبَّت (شَبَّات) است که همچنان باقی است (روزی که در نگاه داشتن «روز خداوند» جای خود را در هفته می‌یابد)؛ روزی که با تمامی وجود به مسیح اعتماد می‌کنیم، باور ما بر اوست و به جای قدرت و توانایی‌های خود، به او تکیه می‌کنیم.

خدا همواره با لطف و رحمت خود به قومش آرامی و آسایش داده است. ما شاهد آن در خلقت هستیم و همچنین در نخل‌های ایلیم، در یوشع، در دوران داوود و امروز هم آن را می‌بینیم. «بیایید نزد من ای تمامی زحمتکشان و گرانباران، و من به شما آرامی خواهم بخشید» (متی ۲۸:۱۱). مهم‌ترین روشی که ما سَبَّت (شَبَّات) را به جای می‌آوریم این است که از کارهای اشتباه و گناه‌آلود خود دست برداریم و برای رستگاری، تنها به مسیح اعتماد کنیم.

آیا همچنان نیاز به اطاعت از فرمان چهارم داریم؟ آری! عیسی می‌گوید نیامده تا شریعت و نوشته‌های انبیا را منسوخ نماید، بلکه آمده تا آنها را تحقق بخشد (متی ۵:۱۷). بنابراین ما از فرمان اطاعت می‌کنیم، اما این را هم می‌دانیم که عیسی آن را دگرگون ساخته و این فرمان بیش از بقیه، مورد تاکید قرار گرفته است. مسیح به جای سایه، جوهره و اصل را به ما می‌دهد. اصل سَبَّت (شَبَّات) از خلقت تا خروج و تا «روز خداوند» در عهد جدید، همیشه به سوی اعتماد سوق داده می‌شود، این همان چیزی است که همواره در قلب سَبَّت (شَبَّات)، نهفته

بوده است. آیا می‌توانید به خدا اعتماد کنید که در روز ششم، مئای دو روز شما را تدارک ببیند؟ آیا می‌توانید به خدا اعتماد کنید که کار «از دست رفته» یک روز را با برکت دادن شش روز دیگر برای شما جبران کند؟ آیا می‌توانید اعتماد کنید این باری که بر دوش دارید تنها بر عهده شما نیست؟ اگر ایمان کافی برای اجتناب از تلاش و شروع به پرستش داشته باشید، آیا می‌توانید به خدا اعتماد کنید که او آن بار (و همچنین شما) را حمل کند؟

استراحت، آرامی و فراغت می‌تواند کار سختی باشد، چه صحبت در مورد یک روز در هفته و چه در مورد وابستگی روزانه ما به مسیح باشد. به همین دلیل است که ما باید برای ورود به آسایش مقرر شده خداوند تلاش کنیم، باید جنگ ایمان را بچنگیم، به جای اتکا به برنامه‌ریزی و سخت‌کوشی خود به خدا تکیه کنیم. آسودگی سَبَت (سَبَات) یعنی عیسای مسیح را محور آنچه که هستیم، قرار دهیم. این یعنی دیگر نیاز نداریم مورد تایید دیگران قرار بگیریم یا برای اثبات حقانیت خود تلاش بیهوده کنیم، بلکه اعتماد ما به این است که سلامتی، قوت، سرزندگی و آزادی را تنها زمانی می‌توان یافت که از کارها و تلاش‌های خود دست برداریم و در مسیح برآسائیم.

برخی از ما دیوانه‌وار می‌دویم و فکر می‌کنیم: «آه، خدایا! چرا به من کمی وقت استراحت نمی‌دهی؟» و او می‌گوید: «این روز را برای تو ساختم، نه برای اینکه مجازات کنم یا تو را در اسارت نگاه دارم، بلکه برای اینکه به تو آزادی بدهم؛ چیزی که شدیداً به آن نیاز داری.» برخی از شما با ناامیدی به دنبال چیزهایی هستید که در مسیح نیافته‌اید و یا یافته‌اید اما اغلب آن را فراموش می‌کنید و هرگز دست از کار کردن، تمیزکاری، برنامه‌ریزی، نقشه کشیدن، کج خلقی، داد و بیداد، نگرانی و تلاش برای اثبات خودتان به والدین، همسر، فرزندان یا کلیسا بر نمی‌دارید. شما هرگز واقعا معنای در فیض بودن را نپذیرفته‌اید. همیشه کار دیگری وجود دارد که باید انجام دهید تا به دنیا نشان دهید که ارزش چیزی را دارید؛ ارزشمند هستید، دوست داشته شوید و خوب هستید.

شما مجبور نیستید چیزی را به دست آورید یا به اثبات برسانید. دنیا متکی به شما نیست. نجات شما به شما بستگی ندارد. در نهایت، حتی خانواده شما به شما وابسته نیست. آیا صدای شیرین عیسی را می شنوید که می گوید: «بیایید نزد من و من به شما آرامی خواهم بخشید؟» حرفش را قبول کنید. باورش کنید. به او اعتماد کنید. به سمت او بدوید. سپس در هر روز خداوند، آنچه را که به آن ایمان دارید، با ستایش او و استراحت دادن به خود، بیان کنید.

«پدر و مادر خود را گرامی دار تا در سرزمینی که بیهوه
خدایت به تو می‌بخشد، روزهایت دراز شود.»
(خروج ۲۰:۱۲)

۵

گرامی دار تا گرامی داشته شوی

در فصل سی و یکم خروج می‌بینیم که موسی با دو لوح سنگی از کوه سینا پایین آمد. به آنها دو لوح (یا الواح) شریعت می‌گوییم، اما قریب به یقین مندرجات آنها به دو قسمت تقسیم نشده بودند، بلکه دو نسخه از یک چیز بودند. برای انعقاد قراردادها و عهدنامه‌ها در خاورمیانه باستان، این یک امر معمول و جاافتاده بود. هر یک از طرفین عهد باید یک نسخه از آن را می‌داشتند، اما چون آن زمان دستگاه کپی وجود نداشت؛ بنابراین باید آن را روی دو تکه سنگ مجزا حک می‌کردند. در مورد الواح شریعت نیز همین امر صادق بود، یک نسخه برای خداوند در صندوق عهد قرار گرفت و نسخه دیگر جهت یادآوری برای آنها بود.

پس از نظر فنی، دو لوح حاوی مفاد عهد خداوند یعنی فهرست ده‌گانه شریعت، مشابه هم بودند. اما از نظر تاریخی مسیحیان گمان کرده‌اند، یک لوح (فهرست) برای تعهدات عمودی ما در قبال خدا و لوح دیگر برای تعهدات افقی ما نسبت به همسایگانمان است. شواهدی وجود دارد که یهودیان و مسیحیان اولیه تا حدودی در این مورد، دیدگاهی مشابه داشتند. در چندین جای عهد جدید فقط دستورات

فهرست دوم (تعهدات افقی ما نسبت به همسایگانمان) ذکر شده است، مانند جایی که عیسی با جوان ثروتمند صحبت می‌کند. همچنین، در فصل سیزدهم رومیان و اول تیموتائوس فصل یک، شاهد رشد و به کمال رسیدن تدریجی احکام مختلف فهرست به اصطلاح دوم شریعت هستیم. به نظر، گفته عیسی در متی ۲۲: ۳۷-۴۰ بر مبنای همین برداشت از شریعت است:

«خداوند خدای خود را با تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی فکر خود محبت نما. این نخستین و بزرگترین حکم است. دومین حکم نیز همچون حکم نخستین است: «همسایه‌ات را همچون خویشتن محبت نما.» تمامی شریعت موسی و نوشته‌های پیامبران بر این دو حکم استوار است.»

این فرمان پنجم، انتقالی از فهرست اول به فهرست دوم است. اگر شالوده فهرست اول، فرمان اول باشد، شالوده فهرست دوم، فرمان پنجم است. ممکن است از این منظر نگاه نکرده باشیم، اما مطمئناً همین طور است. «پدر و مادر خود را گرامی دار» پایه‌ای است که محبت به همسایه بر روی آن بنا شده است.

ارتباط ما با والدین، اولین و مهم‌ترین رابطه و شکل دهنده ارتباطات با دیگران است. چنانچه معلم دبیرستان یا دانشجو هستیم و در کلاس با دانش‌آموزی مهربان، با ملاحظه و توانا مواجه می‌شویم، یا در محل کار با فردی سخت‌کوش، وظیفه‌شناس، مسئولیت‌پذیر و خوش‌فکر برخورد می‌کنیم، اغلب در وهله اول بابت شخصیتشان، والدینشان را تحسین کرده و قدردان آنها هستیم. در این بین استثناء هم وجود دارد: «والدین خوب با بچه‌های بد و والدین بد با بچه‌های خوب.» اما به طور کلی، این طریقی است که جهان بدان عمل می‌کند، طریقی که در واقع خدا امور را به آن ترتیب، تنظیم و طراحی کرده است.

ضمن رابطه با والدین، مفهوم تحت اقتدار کسی بودن، گوش فرا دادن به حرف اشخاص (اطاعت)، گذاردن احترام و انجام دادن کارهایی که حتی گاهی تمایل به انجام آنها نداریم، را می‌آموزیم. از خلل رابطه با والدین، درمی‌یابیم که شخص

دیگری بر ما برتری داشته و از اقتدار یا حتی حق تصمیم‌گیری برای ما برخوردار است، بنابراین یاد می‌گیریم، اعتماد کرده و باور داشته باشیم که آگاهی آنها بیشتر از ماست. به گفته آگوستین: «آیا کسی که به پدر و مادرش احترام نگذارد، به دیگران احترام می‌گذارد؟ در کنار آنها هم‌زیستی و شیوه زندگی با دیگران را می‌آموزیم. اینجا جایی است که می‌آموزیم ساختارهای اقتدار در جهان وجود دارد. خانواده جایی است که ما درباره احترام، اطاعت (و اگر خانواده خوبی داشته باشیم)، عشق، مراقبت و حمایت، می‌آموزیم.»

جای تعجب ندارد که در طول تاریخ، یکی از راه‌های کنترل مردم در رژیم‌های توتالیتر (که وفاداری به دولت را به عنصر سازنده جامعه تبدیل می‌کنند، نه احترام به خانواده را) قطع وابستگی از خانواده، بوده است. قدرت دولت و قدرت خانواده اغلب رابطه معکوس دارند؛ با افزایش قدرت یکی از قدرت دیگری کاسته می‌شود. من نمی‌خواهم روی مسائل کلان تمرکز کنم، اما می‌خواهم متوجه باشیم که پنجمین فرمان، بزرگ‌تر از این است که بگوییم: «بچه‌ها! زمانی که مامان و بابا می‌گویند وقت حمام کردن است، همان موقع اطاعت کنید.» تمدن‌ها، جوامع، فرهنگ‌ها و کشورها بدون نظم اجتماعی، اعتماد و احترام متقابل، شکوفانمی‌شوند. همه اینها قرار است تحت پوشش خانواده آموزش داده شوند. این سخن که «محبت به همسایه با گوش دادن به صحبت‌های مادر و پدر آغاز می‌شود»، سخنی دور از منطق نیست.

عزت و حرمت، امری است وزین و بسیار جدی

فرمان «پدر و مادر خود را گرامی دار» فرمانی است بسیار جدی؛ برای درک جدیت آن کافی است فقط به آنچه که موسی بعداً در تورات می‌گوید رجوع کنید:

«اگر کسی را پسری لجوج و سرکش باشد که به سخن پدر و مادر خویش گوش فرا ندهد، و هرچند تادیش کنند ایشان را نشنود، پدر و مادرش او را گرفته، نزد مشایخ شهر به دروازه محله‌اش ببرند و به مشایخ شهرش

بگویند: این پسر ما لجوج و سرکش است، سخن ما را نمی شنود و بی بند و بار و میگسار است. آنگاه تمامی مردان شهر او را به سنگ سنگسار کنند تا بمیرد. بدین گونه بدی را از میان خود خواهید زدود، و تمامی اسرائیل شنیده، خواهند ترسید» (تثنیه ۲۱: ۱۸-۲۱).

شرط می بندم که آنها شنیدند و ترسیدند! برای اطمینان، ما تحت ساختار نجات عهد جدید زندگی می کنیم. همه تخلفات مدنی، اکنون نیز با ساختار، عضویت و انضباط به ساختار کلیسا منتقل شده است. اما همان طور که می بینیم، تخلف و قصور یادشده تا این حد جدی بوده است.

به راستی، آیا این بخش از تثنیه، درک بهتری از میزان شرم آور بودن و اشتباه فاحش و خاصی که پسر در مثل پسر گمشده مرتکب شد، به ما نمی دهد؟ پسر گمشده در واقع شخصی فراری از خانه، عیاش، شکم باره و الکلی بود. اما درست زمانی که پدر باید او را برای سنگسار شدن به دست مشایخ می سپرد، در حالی که مسافت زیادی تا خانه باقی مانده بود، دوان دوان خود را به او رساند و گفت: «این پسر من مرده بود، زنده شد؛ گم شده بود، یافت شد!» (لوقا ۱۵: ۲۴). این خبر خوبی برای فرزندان سرکش و نامطیع است.

همچنین می بینیم که در فصل ۲۱ خروج، ۲۰ لایوان و فصل های ۲۰ و ۳۰ کتاب امثال، عقوبت نفرین کردن والدین، مرگ بود. همان طور که کالوین گفته است: «طبیعت، خود باید به نوعی این را به ما بیاموزد. کسانی که با رفتارهای توهین آمیز به والدین خود بی حرمتی می کنند و یا سرسختانه از اقتدار آنها تخطی می ورزند، هیولا هستند، نه انسان.» آیا فرزندان شما می خواهند برای هالووین مانند یک هیولا لباس بپوشند؟ کافی است به حرف والدین خود گوش ندهند! در آن صورت تبدیل به یک هیولای واقعی می شوند. کالوین چنین استدلال می کند که اگر آنها برای اشخاصی که تلاش هایشان باعث تولد و رشد و پیشرفتشان شده، توجه و احترام قائل نیستند، لایق مزایا و دستاوردهای آن نیز نیستند. درست است زمانه تغییر کرده و ما امروزه

نگرش متفاوتی نسبت به فرزندپوری داریم، اما گاهی لازم است صدایی از پانصد سال پیش، جدیت این فرمان را به ما یادآوری کند.

در برخورد با فرمان پنجم، در اینجا مایلم به چهار پرسش بپردازم. اول: حرمت و گرامی داشتن والدین به چه معناست؟ دوم: آیا احترام به والدین حد و حدودی دارد؟ سوم: چرا باید به والدین احترام بگذاریم؟ چهارم: در عمل چگونه باید به والدین خود احترام بگذاریم؟

حرمت و گرامی داشتن والدین به چه معناست؟

کالوین اصرار دارد که احترام، مستلزم سه چیز است: حرمت، اطاعت و قدرشناسی. حرمت به این دلیل نیست که والدین ما همیشه به خودی خود مستحق آن هستند. این را به عنوان پدری می نویسم که از کم و کاستی های خود کاملاً آگاه است. مواقع زیادی پیش آمده که گفته ام: «باورم نمی شود که چنین حرفی زده ام یا رفتاری از خود نشان داده ام.» نه به این دلیل که ما همیشه سزاوار عزت و احترام هستیم، بلکه به دلیل مقام مقتدرانه ای است که خداوند به ما ارزانی داشته است. کلمه احترام یا گرامی داشتن، در زبان عبری «کبود» (kabod) است. این کلمه در عهد عتیق برای «جلال» یا «وزن / سنگینی» به کار رفته است. والد بودن امری است وزین و جدی. اعطای عنوان مادر یا پدر به منزله منصوب شدن به مقامی است که اهمیت بسزایی دارد.

اطاعت یعنی ما آنچه را که والدینمان می گویند تا وقتی که با آنها زندگی می کنیم، انجام دهیم. حتی وقتی بزرگ شدیم و خانه را ترک کردیم، تلاش می کنیم تا هر زمان که قادریم، به درخواست ها و آرزوهای آنها جامه عمل بپوشانیم. البته اطاعت، مستلزم این است که والدین دستوراتی بدهند و فرزندان را در آن مسیر هدایت و راهنمایی کنند. انتظار نداریم فرزندانمان خودشان همه چیز را بفهمند، آنها را به حال خود رها نمی کنیم و به دنبال راهی نیستیم تا صرفاً بهترین دوست آنها باشیم. بلکه به آنها دستورات و فرامینی می دهیم و انتظار اطاعت داریم.

نباید صرفاً کسانی باشیم که دستورالعمل ها را به فرزندان خود آموزش می دهند و

خود را کنار می‌کشند، بلکه در قبال آنها مسئول هستیم. مهم نیست برای تحصیل فرزندانان چه نوع مدرسه‌ای را در نظر می‌گیرید - مدرسه دولتی، خصوصی، از راه دور (آنلاین) یا مدرسه مسیحی - شما مسئول هستید که مطمئن شوید، آنچه می‌آموزند خوب و درست است و به آنها کمک می‌کند تا در مسیح رشد کنند.

در پایان فصل، دوباره به قدردانی باز خواهیم گشت؛ اما بچه‌های عزیز! اگر در حال مطالعه این مطلب هستید، باید این را در مورد والدین خود بدانید؛ ما واقعا دوست داریم بیشتر اوقات کارهای خوبی برای شما انجام دهیم. این چیزی است که واقعا می‌خواهیم. ما دوست داریم برای شما چیزهایی تهیه کنیم و شما را خوشحال ببینیم. دوست داریم بدانیم کاری که انجام داده‌ایم به نوعی شادی را در زندگی شما به ارمغان می‌آورد. می‌دانید چه چیزی واقعا خوب است؟ اینکه کاری را که برایتان انجام می‌دهیم، فوراً فراموش نکنید. همه ما به عنوان والدین، این تجربه را داشته‌ایم. مثلاً ناگهان از جا بلند می‌شویم و می‌گوییم: «هی بچه‌ها! امروز روز کیک است! بروید داخل ماشین، می‌رویم کیک بگیریم!»؛ به نظر این‌گونه برنامه‌ها یا کارها قطعاً برای مدت کوتاهی بچه‌ها را سرگرم می‌کنند. اما، قبل از اینکه حسابی خوش بگذرد، بچه‌ها از آن دست کشیده، سراغ سرگرمی بعدی می‌روند. اما واقعیت این است که نباید چنین باشد.

قدردانی یکی از طرق اصلی احترام به والدین است. در اوایل کودکی متوجه نبودم که زندگی پدر و مادر، در حالی که شادی‌آفرین است، مبنی بر فداکاری دائمی است. فدا کردن پول، زمان، انرژی، آرزوها، خواب و گاهی اشک والدین را می‌طلبد. والد بودن مقام و مسئولیتی است مملو از فداکاری و ایثار. بنابراین اظهار یک قدردانی ساده، یکی از راه‌هایی است که می‌توانیم احترام خود را به کسانی که برای ما فداکاری‌های فراوانی کرده‌اند، ابراز کنیم.

آیا احترام به والدین حد و حدودی دارد؟

آیا حرمت قائل شدن به والدین حد و حدودی دارد؟ در یک کلام بله. می‌توان از

اقتدار، سوءاستفاده کرد. در فصل پنجم اعمال رسولان، اصلی قید شده که نه تنها مربوط به حکومت است، بلکه به والدین، رهبری کلیسا و هر قدرت دیگر مسلط بر ما هم مربوط می‌شود؛ اگر انتخاب بین اطاعت از خدا یا اطاعت از انسان باشد، ما از خدا اطاعت می‌کنیم. اگر والدین، ما را مجبور به کاری کنند که خدا آن را منع کرده یا از ما بخواهند از آنچه خدا امر فرموده، سرپیچی کنیم، در این صورت قطعاً نمی‌توانیم و نباید از آنها اطاعت کنیم. اولویت بخش اول شریعت بر بخش دوم آن، خود بر این موضوع دلالت دارد. اما در چنین مواردی (که امیدوارم نادر باشد)، حتی اگر والدین چیزی از شما بخواهند که صلاحیت درخواست آن را ندارند، هنوز هم راهی برای احترام و حرمت گذاشتن به آنها وجود دارد.

والدین نباید انتظار اطاعتی مشابه دوران کودکی و جوانی، از فرزندان بالغ خود داشته باشند. ما شاهد نقشه الهی در پیدایش هستیم که عیسی در فصل نوزدهم متی آن را تکرار می‌کند: «مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، به زن خویش خواهد پیوست و آن دو یک تن خواهند شد.» حتی در دنیای باستان که مردم اغلب به معنای واقعی کلمه، زیر یک سقف و یا معمولاً در محله‌های بسیار نزدیک به یکدیگر زندگی می‌کردند، ترک و جدایی از والدین وجود داشت. در همان زمان نیز واحد اجتماعی جدیدی تشکیل می‌شد. با تشکیل این واحد جدید، برخی از تعهدات قدیمی از بین می‌رفت. این یک جدایی کامل نبود، اما به هر حال تغییری رخ داده بود.

در فرهنگ ما (غربی) که برخی ازدواج نمی‌کنند و برخی دیگر در اواخر عمر تصمیم به ازدواج می‌گیرند، به نظرم ترک خانه والدین، همین نوع فاصله را ایجاد می‌کند. وقتی مادر پنجاه ساله است، برای نمونه نمی‌تواند دختر بیست و پنج ساله خود را صدا کند و به او بگوید: «تو باید این کار را با فرزندان انجام بدهی. رفتارت با آنها اشتباه است» و از او انتظار داشته باشد به راحتی در پاسخ بگوید: «بله مادر، من اطاعت می‌کنم.» اقتدار والدین، مطلق نیست و برای آن حد و حدودی وجود دارد. در اکثر کشورهای غربی، مشکل ما اطاعت بی‌چون و چرا از والدین نیست. اگر

بخواییم خطر بزرگ‌تر را در نظر بگیریم، خطر اصلی این نیست که «احترام ظاهری برای والدین خود قائل هستیم.» بلکه در اصل «طریق‌هایی که باید به وسیله آنها هویت خود را شکسته و سپس بنا و تثبیت کنیم را دریافت نکرده‌ایم.» باید متوجه باشیم که تقریباً هر چیزی در فرهنگ ما از میزان این نوع احترام می‌کاهد. فرهنگ حاکم بر جامعه ما القاء‌کننده این واقعیت نیست که: «با افزایش سن، عاقل‌تر و شایسته‌تر احترام می‌شوی.» چیزی که ما داریم این است: «وقتی بزرگ‌تر شدی، باید (از زندگی جوانان) پاپس بکشی. فرهنگ جوانان مساوی با فرهنگ عامه‌پسند است و فرهنگ عامه‌پسند یعنی هر چیزی که نوجوانان پانزده تا بیست و پنج ساله به آن علاقه دارند.» فرهنگ غربی تمایلی به گرامیداشت و احترام به نسل‌های گذشته ندارد.

آیا ورود مردم به کلیسا و داشتن فرهنگی متضاد از آنچه غالب است به طرز شگفت‌انگیزی حرکت ضد فرهنگی نیست؟ کلیسا جایی است که ما برای سن ارزش قائلیم و به حکمت بزرگان خود (شبانان، رهبران، مشایخ و معلمین) چشم می‌دوزیم. تا زمانی که من همچنان جزء جوانان به حساب می‌آیم، بر این طبل می‌کوبم تا مردم تصور نکنند، «شما این حرف‌ها رو فقط به این خاطر می‌زنید که مردم به شما گوش بدهند.» این طور نیست، گفته من این است که شما باید حرف افرادی که خیلی بزرگ‌تر از من هستند را گوش دهید. این یکی از کارهایی بوده که خود سعی کردم به عنوان شبان انجام دهم. یکی از امتیازات بزرگ خدمت شبانی‌ام، خدمت در کنار رهبران و مشایخی بوده که به حدی بزرگ‌تر از من بودند که به جای پدر من باشند (و حتی در اوایل خدمتم به سن پدر بزرگ من بوده‌اند)! مردانی که می‌توانم فارغ از مقام یا مدرک دانشگاهی‌ام، به آنها به عنوان الگوی خود نگاه کرده، احترام بگذارم. این مردان از بسیاری جهات، در خداپرستی و روحانیت بر من برتری دارند و من باید گوش خود را به آنها سپرده و برای آنها حرمت و احترام قائل شوم.

فرض را بر این می‌گذاریم که این آیینی مذهبی (رسم کلیسایی) است که نوجوانان بر علیه آن طغیان می‌کنند (دقیقاً کاری است که آنها انجام می‌دهند). اما این تنها

یک عمل نیست که آنها انجام می دهند، بلکه با این طغیان مرتکب گناه می شوند. بله، شکل گیری و تثبیت هویت فرد و آنچه در خود کشف می کند، به طور طبیعی رشد کرده، توسعه می یابد. شما یک نوجوان پانزده ساله را مثل یک بچه پنج ساله تربیت نمی کنید. اما نباید این گام های برداشته شده برای رسیدن به استقلال فردی (البته استقلالی که فراخور خداوند است) را معجوزی برای عصیان، بی احترامی، لجاجت یا نافرمانی بینگاریم.

چرا باید به والدین احترام بگذاریم؟

«ای فرزندان، از والدین خود در خداوند اطاعت کنید» (افسیان ۱:۶). ما باید از والدین خود «در خداوند» اطاعت کنیم. احترام به والدین، بخشی از پرستش و سرسپردگی ما به عیسی است. گاهی نوجوانان و جوانانی قلب خود را به مسیح می سپارند، که والدینشان مسیحی نبوده اند (یا مسیحیان بسیار جدی و متعهدی نبوده اند) و وقتی اشتیاقشان نسبت به خداوند به شدت شعله ور می شود، با این تفکر که اکنون چیزهایی می دانند که والدینشان هرگز نمی دانستند، به خانه باز می گردند و متاسفانه، ممکن است به عنوان فرزند، رفتار خوبی از خود نشان ندهند. شاید ما در زمینه ایمانی و مسائل روحانی چیزهایی بدانیم که والدینمان نمی دانند، اما مطمئن نمی خواهیم به والدین بی ایمان خود نشان دهیم که مسیحی شدن باعث شده تا کمتر بخواهیم برای آنها حرمت و احترام قائل شویم. در عوض، وقتی بچه ها به خانه می آیند، والدینشان باید به آنها بگویند: «نمی دانم این ترم در دانشگاه چه اتفاقی برایت افتاده است. مدام می خواهی کتاب مقدس را بخوانی و در مورد کلیسا صحبت کنی. کمی عجیب است. فکر می کنم کمی در مورد امور مذهبی دچار افراط شدی. با این حال نمی توانم انکار کنم که تغییر کرده ای. در حال تبدیل شدن به شخص فوق العاده ای هستی و این شاید به خدایی که ادعا می کنی به او ایمان داری، مربوط می شود.» اطاعت و سرسپردگی ما از مسیح منجر به اطاعت و احترام به والدینمان می شود.

به فرزندان گفته می‌شود که در همه چیز از والدین خود اطاعت کنند، زیرا این امر خداوند را خشنود می‌کند (کولسیان ۳:۲۰). به طور ضمنی چنین می‌توان نتیجه‌گیری کرد که گوش ندادن به حرف والدین باعث نارضایتی خداوند می‌شود. حتی عیسی نیز از والدین خود اطاعت کرد، حال آن که او کامل بود، اما آنها کامل نبودند! اگر لحظه‌ای پیش بیاید که فکر کنید «من خیلی بیشتر از پدر و مادرم می‌دانم. در واقع، احساس می‌کنم که زندگی را بسیار بهتر از والدینم می‌گذرانم. من از پدر و مادرم به کمال بسیار نزدیک تر هستم»، تبریک می‌گویم، شما خیلی شبیه به عیسی هستید و عیسی هرگز از والدین خود نافرمانی نکرد.

«پس با ایشان راه افتاد و به ناصره رفت و مطیع ایشان بود. اما مادرش تمامی این امور را به خاطر می‌سپرد» (لوقا ۲:۵۱).

می‌توانم درک کنم. اگر بچه‌هایم مطیع من بودند، من هم «این امور را به خاطر می‌سپردم!» عیسی، دومین شخص تثلیث، که در همهٔ طریق‌های خود کامل بود، در همه چیز، مطیع بود. وقتی مریم یا یوسف به او می‌گفتند چه کاری باید بکنند، او همان کار را انجام می‌داد!

سرود «یک بار در شهر سلطنتی داوود» که در روزهای کریسمس می‌خوانیم، حاوی بیتی است که من همیشه فکر می‌کردم کمی ناخوشایند است، اما درست است:

و در تمام دوران کودکی شگفت‌انگیزش

او باید به باکرهٔ فروتنی

که در آغوش مهربانش خوابیده بود

احترام بگذارد و از او اطاعت کند

او را دوست بدارد و از او مراقبت کند

بچه‌های مسیحی همگی باید

ملایم، مطیع و مانند او خوب باشند.

هدف کریسمس این نیست که او از آسمان به زمین آمد تا ما هم بتوانیم بچه‌هایی به خوبی او باشیم. هیچ یک از ما به اندازه او مطیع نخواهیم بود. پس اشتباهی در این شعر نیست. او حرمت می‌گذاشت و اطاعت می‌کرد و فرزندان مسیحی باید همان‌گونه باشند که او بود. او الگوی ماست.

اما آنچه که مادر خروج ۱۲:۲۰ به وضوح می‌بینیم، همان طور که بعداً عهد جدید نیز به ما می‌گوید، این اولین حکم با وعده است. پولس در باب ششم افسسیان دگرگونی این وعده را ارائه می‌دهد: «پدر و مادر خود را گرامی دار... تا سعادت‌مند باشی و بر زمین عمر طولانی کنی» (افسسیان ۲:۶-۳). وقتی که (خروج ۱۲:۲۰) می‌گوید: «پدر و مادر خود را گرامی دار تا در سرزمینی که یهوه خدایت به تو می‌بخشد، روزهایت دراز شود»، فقط به طول عمر اشاره نمی‌کند. نویسندگان کتاب مقدس نادان نبودند. آنها در دنیای واقعی زندگی می‌کردند که در آن مردم می‌مردند. این طور نبود که هر کسی که واقعا خوب بود صد سال عمر کند و هر کسی که واقعا بد بود، زود بمیرد. زندگی طولانی در این سرزمین چیزی فراتر از زمان‌بندی بود. این عبارت واقعا با فراوانی حیات ارتباط دارد. اگر می‌خواهید از نعمت‌هایی که خداوند برای شما در سرزمین موعود دارد، نهایت لذت را ببرید، به حرف‌های مادر و پدرتان گوش خواهید داد.

بنابراین از طرفی، این یک پاداش و از طرف دیگر، فراتر از آن یعنی یک وعده است. این طور نیست که بگوییم: «به به! اگر امروز ده امتیاز برای اطاعت بگیرم، یک سال بیشتر عمر خواهم کرد»، بلکه این شناسایی روشی است که جهان بر طبق آن کار می‌کند، روشی که خدا امور را مطابق آن طراحی کرده است. این یک فرمول ریاضی نیست، اما به طور کلی پس از یادگیری احترام به والدین خود، در وضعیت بسیار بهتری قرار خواهی گرفت.

آیا راهی که خدا ما را به سوی تقدس سوق می‌دهد و به ما انگیزه می‌بخشد، عالی نیست؟ او می‌توانست فقط بگوید: «به پدر و مادرت احترام بگذار، وگرنه...» و در این صورت پولس می‌توانست بگوید این اولین فرمان همراه با یک تهدید بزرگ بود. اما در عوض خدا گفت: «اجازه دهید من این را برای شما طراحی کنم. شما

می‌خواهید این کار را انجام دهید اما امکان انجامش در ذات گناه‌آلود شما نیست، آیا نمی‌خواهید مدت زیادی بر زمین زندگی کنید؛ آیا نمی‌خواهید برکت را در زندگی تجربه کنید؟» برای رسیدن به این مقصد، خدا راهی برای ما مهیا کرده است و این مسیر با گذاردن احترام به پدر و مادر (به عنوان فرزندان) آغاز می‌شود.

هر کسی در زمینه علوم اجتماعی، خواه لیبرال یا محافظه‌کار، باید اذعان کند که مطالعات پی‌درپی نشان داده است، بهترین شاخص برای سلامتی در بزرگسالی و با موفقیت گذراندن دوران مدرسه، دستگیر و زندانی نشدن، دوری از مواد مخدر و اجتناب از هرزگی - و هر ملاک و هنجار دیگری که با منافع اجتماعی/عمومی مطابقت دارد - چیزی است که در خانه اتفاق می‌افتد. البته باز هم، استثناهایی وجود دارند که بهتر یا بدتر از آنچه آمار ارائه می‌دهند، هستند. اما بهترین شاخص، داشتن پدر و مادری است که به فرزندان خود عشق ورزیده و در کنار آنها بوده‌اند و فرزندان که به آنها گوش داده، از آنها اطاعت و پیروی کرده‌اند، می‌باشد. این روشی است که دنیا طبق آن کار می‌کند.

بچه‌ها به والدین نیاز دارند. این یک حقیقت کتاب مقدسی است. درست همان لحظه‌ای که فکر می‌کنیم به والدین خود نیاز نداریم، احتمالاً همان لحظه‌ای است که بیشتر از همیشه به آنها نیاز داریم. وقتی هفت یا هشت ساله هستید، حتی نمی‌توانید به زندگی بدون پدر و مادر خود فکر کنید. به کسی نیاز دارید که به شما غذا بدهد. سپس بزرگ می‌شوید و به جایی می‌رسید که به خود می‌گویید: «نمی‌دانم. شاید بتوانم به تنهایی این کار را انجام دهم. شاید خواسته دوستانم کمی مهم‌تر از درخواست والدینم باشد. شاید کاری که آنها انجام می‌دهند از کاری که والدینم فکر می‌کنند باید انجام دهم، کمک بیشتری به من بکند.» وقتی در دوران نوجوانی به نقطه‌ای می‌رسی که فکر می‌کنی: «من واقعاً نمی‌دانم که این ارتباط، رابطه‌ای باشد که به آن نیاز داشته باشم یا نه»، بدان! این همان لحظه‌ای است که بیش از هر زمان دیگری به مادر و پدرت نیاز داری تا تو را دوست داشته و مشوقت باشند و برایت مرزها و محدودیت‌های مناسب تعیین کنند و حتی با این کار، گاهی از تو در برابر وسوسه‌های محافظت نمایند.

در عمل چگونه باید به والدین خود احترام بگذاریم؟

بیباید واقعا وارد مرحله عملی شویم. چگونه می‌توانیم از فرمان پنجم اطاعت کنیم؟ برای نوایمانان، می‌توانیم بگوییم که این فرمان چیزی ورای والد بودن و فرزندپروری است. برای درک این فرمان و نیز تمامی دیگر احکام، همچنین از لحاظ کاربرد گسترده آنها، سنتی دیرینه وجود دارد. مسیحیان همیشه این را درک کرده‌اند که فرمان پنجم فقط در مورد والدین و فرزندان نیست، بلکه الگوی تمام روابطی است که در آنها به نوعی اصل «اقتدار و فرمان‌برداری» جریان دارد. عهد جدید می‌گوید که بردگان باید از اربابان خود اطاعت کنند یا همان‌طور که امروزه می‌دانیم، کارمندان باید فرمان‌بردار کارفرمایان خود باشند. زنان باید همان‌طور که تسلیم خداوند هستند، تسلیم شوهران خود باشند. عبرانیان ۷:۱۳ می‌گوید که از رهبران خود در کلیسا اطاعت کنید و تسلیم آنها شوید. اول پطرس ۵:۵ می‌گوید که مردان جوان باید مطیع مشایخ باشند. رومیان ۱۳ می‌گوید که ما باید تابع مقامات حاکم باشیم. تیتوس ۱:۱ می‌گوید که تسلیم حاکمان و مقامات باشید و برای انجام هر کار نیک، مطیع باشید. اول پطرس ۲:۱۷ به ما می‌گوید که از خدا بترسید و پادشاه را گرامی بدارید.

خوشبختانه، ما در کشوری زندگی می‌کنیم که در آن آزادی مذهب و آزادی بیان وجود دارد (حداقل در حال حاضر). در صورتی که رهبران ما اشتباه عمل کنند، ما حق داریم بر علیه آنها اعتراض کنیم. همین را در عهد عتیق نیز می‌بینیم. انبیا غالباً پادشاهان را مورد نکوهش و انتقاد قرار می‌دادند. راه‌های بسیاری برای بیان انتقادات وجود دارد. در یک جمهوری، از این امکان برخورداریم که از طریق تائید یا انتقاد از اشخاصی که در مقام رهبری ما هستند، تغییر ایجاد کنیم. بسیاری از این انتقادات احتمالا درست و موجه هستند. اما ما باید از خدا بترسیم و پادشاه را گرامی بداریم و تابع هر مقام حاکم باشیم، حتی اشخاصی که به آنها رأی نداده‌ایم یا نمی‌توانیم باور کنیم که ممکن است انتخاب شوند. ما تابع آنها هستیم. حتی اگر از منتقدین

آنها نیز باشیم، باید این کار را طوری انجام دهیم که احترام به مقام و جایگاهی که گاهی به عنوان ابزاری بزرگ برای فیض و گاهی به عنوان ابزاری به جهت داوری به آنها اعطا شده است، نمایان گردد.

چهار سخن پایانی

مایلم این فصل را با ارائه چهار سخن ساده به شما (که می‌توانید به عنوان روشی برای احترام به پدر و مادر خود از آن استفاده کنید)، خاتمه دهم.

اولین چیزی که می‌توانید بگویید این است: «بله، مامان» و یا «بله، بابا». اطاعت بی‌درنگ و از روی رضایت و شادی، یکی از راه‌های احترام به پدر و مادران است. «پسر، می‌توانی زمین را جارو کنی؟ بله مامان.» می‌توانم به شما بگویم که همین اطاعت ساده، واقعا شگفت‌انگیز به نظر می‌رسد! حتی اجازه می‌دهم تقلب کنید و فقط یک لبخند هم کافی است. حتی نگفتن «آه» هم یک شروع خوب خواهد بود! نگوید «آه» یا «من که کثیف نکردم!» اگر می‌خواهید مادران را به یکی از نطق‌های مورد علاقه‌اش دعوت کنید، سعی کنید بگویید: «من که کثیف نکردم» و مادر شروع می‌کند: «می‌خواهی درباره تمیز کردن ریخت و پاش‌هایی که درست نکردی، صحبت کنی؟ پس یک لحظه صبر کن، متوجه‌ات می‌کنم!» حتی فکرش را هم نکنید که چنین بحثی را شروع کنید. در عوض، چیزی که می‌توانید بگویید این است: «بله، مامان! چشم، مامان.» وای! چقدر شگفت‌انگیز خواهد بود.

دومین چیزی که می‌توانید بگویید این است: «متشکرم، بابا» یا «ممنونم، مامان»، هر گاه فرزندانم این جمله را می‌گویند لذت می‌برم و آنها هم این کار را عالی انجام می‌دهند. می‌دانم که آموزه‌هایی از این دست برای برخی از ما سخت است، زیرا رابطه ما با مادر و پدرمان دچار مشکل بوده یا هست، یا اینکه آنها مدت‌هاست که از این دنیا رفته‌اند. اما اگر با مادر و پدرتان زندگی می‌کنید یا هنوز آنها در قید حیات هستند، خوب است که با آنها تماس بگیرید و بگویید: «فقط می‌خواهم از شما تشکر کنم. نمی‌دانم به اندازه کافی قدرتان شما بوده‌ام یا نه. مطمئنم بابت تمام غذاها، آشپزی،

نظافت و هدایای کریسمس تشکر نکردم. پس الان فقط می‌خواهم تشکر کنم.»
 سومین چیزی که می‌توانید بگویید، کلمه «ببخشید!» یا «متاسفم!» است؛ بیان این کلمه احتمالا حتی سخت‌تر از دو مورد قبلی است. البته مانند افراد مشهور نباشید که ابراز تاسف آنها قلبی نیست و معمولا این‌طور می‌گویند: «متاسفم اگر به شما توهین شد» یا «متاسفم، اما کاری که آنها انجام دادند بدتر بود.» کافی است فقط بگویید: «متاسفم، من نباید این کار را می‌کردم. می‌دانم که باید بهتر عمل می‌کردم» و یا «نمی‌دانستم، اما حالا متوجه شدم.»

چه کسی می‌داند بیان کلمه «متاسفم» ممکن است چه نوع شفایی، به سادگی در روابط والدین و شما جاری کند. اگر این‌طور فکر می‌کنید: «می‌دانم که ۸۵ درصد تقصیر پدر و مادرم است. آنها هرگز متوجه نبودند رفتار اشتباهی داشتند و اگر بگویم «متاسفم»، آنها فکر می‌کنند که اشتباه از جانب آنها نبوده است»؛ در این صورت اجازه دهید روح‌القدس کار خود را در زندگی آنها انجام دهد. روح‌القدس در زندگی شما نیز کار می‌کند. شاید «او» شما را به جایی برساند که توانایی بیان آنچه سال‌ها قبل باید می‌گفتید را بیابید، بیان کلمه معجزه‌گر «متاسفم».

و سخن آخر اینکه بگویید: «سلام». برای سلام و احوال‌پرسی از والدین می‌توانید به آنها سر بزیند یا شاید یک تماس تلفنی کوتاه داشته باشید. عکسی از خود و یا یک پیامک بفرستید، اگر می‌توانید برای تعطیلات نزد والدین خود بروید. احتمالا برای یک پدر و مادر (خصوصا مادر) هیچ چیز در تمام دنیا بهتر و لذت‌بخش‌تر از دیدن همهٔ بچه‌ها و نوه‌هایشان در یک مکان نیست. البته همیشه امکان این دورهمی‌ها نیست، اما با گفتن یک «سلام»، گویی دنیا را به والدین خود داده‌اید. برای برخی از ما، ممکن است این تازه یک شروع باشد. تلفن را بردارید و بگویید: «چند هفته است که صحبت نکرده‌ایم. حالتان چطور است؟» حتی اگر مجبور شدید، بگویید: «من داشتم این کتاب را می‌خواندم و نویسنده به من گفت که باید با شما تماس بگیرم. خب در مورد چه چیزی دوست دارید با هم گپ بزینم؟» این یک شروع است. هرگز از گفتن «سلام» دست نکشید.

اگر فرزندی ندارید یا والدینتان در قید حیات نیستند و یا حتی نمی‌دانید آنها چه کسانی هستند، با محبت به خانواده الهی، خدا-پدر خانواده‌ها-را خشنود خواهید کرد. به نوعی، عیسی حتی واحد سنتی خانواده را نسبی می‌کند. او می‌گوید: «مادر و برادران من کسانی هستند که کلام خدا را می‌شنوند و به آن عمل می‌کنند» (لوقا ۲۱:۸). به همین دلیل است که بسیاری از اصطلاحات خویشاوندی، در کلیسای عهد جدید استفاده می‌شوند. پولس می‌تواند بگوید که یک پدر روحانی است و کسانی که برای آنها نامه می‌نویسد، فرزندان او هستند. ما برادران و خواهران او هستیم. بدین ترتیب برای همه ما (با وجود خانواده فیزیکی یا بدون آن) در کلیسا فرصت پیروی از این دستورات فراهم شده است. ما یک پدر آسمانی داریم که باید به او احترام بگذاریم و همه خانواده الهی را باید دوست بداریم و خدمت کنیم. برای همگی ما، این نقطه شروع خوبی است.

«قتل مکن.»

(خروج ۲۵: ۱۳)

۶

ما نوشتیم، قتل!

کل فرمان ششم تنها این دو کلمه است: «قتل مکن!» و در عبری، حتی کوتاه‌تر و متشکل از حرف نفی «نه» و ratsach «قتل» می‌باشد. این یک فرمان واضح و غیر قابل بحث است. اگر می‌شد فرمانی را بیان نکرد، فرمانی که ما انسان‌ها و همسایگان خوب، آن را به سادگی می‌توانستیم درک کنیم، شاید همین فرمان بود. مطمئناً همه انسان‌ها در هر زمان و مکان، باید موافق این موضوع باشند که نباید مرتکب قتل شد.

اما آیا تا به حال فکر کرده‌اید که چرا قتل، عملی است اشتباه؟ حتی اگر تصور شود که عموماً در جهان غرب، قتل را عملی نادرست می‌دانند، دلیل آن چیست؟ می‌توانید در کوچه و خیابان شهرتان از مردم در این مورد پرسش کنید و احتمالاً از هر صد نفر، همگی اشتباه بودن آن را تایید خواهند کرد و در صورتی که دلیلش را پرسید، احتمالاً چیزی شبیه به این می‌شنوید: «چون کار درستی نیست.» یا شاید آنها یک گام فراتر بروند و بگویند: «اگر جامعه ما بخواهد تداوم یابد و پیشرفت کند، اگر بخواهیم احساس امنیت کنیم و انسان‌های شکوفا و

بالنده‌ای شویم، بالطبع نمی‌توانیم در خیابان‌ها راه بیفتیم و بی‌هدف به این و اون شلیک کنیم.» وقتی صحبت از قتل به میان می‌آید، اکثر مردم از درستی این فرمان به عنوان نوعی اخلاقیات سودمند^۱ دفاع می‌کنند. چرا قتل اشتباه است؟ چون طبیعی است که این‌گونه اعمال، اشتباه هستند.

اما این موضوع منجر به پرسش دیگری می‌شود: چه کسی تصمیم می‌گیرد که زندگی شما ارزش حفظ شدن دارد یا خیر؟ چه کسی می‌تواند بگوید که با پایان یافتن یا ادامه زندگی شما، دنیا تبدیل به جای بدتر یا بهتری می‌شود؟ ما مسیحیان می‌دانیم که تقدس زندگی چیزی بیش از ملاحظات عمل‌گرایانه است و همه انسان‌ها به صورت خدا آفریده شده‌اند (پیدایش ۱: ۲۶-۲۷). صرف نظر از نژاد یا قومیت، نحوه رأی دادن، سلامت یا معلولیت، سن یا ناتوانی اشخاص و یا اینکه آیا موجبات آزار یا زحمت دیگران هستند یا خیر؛ هر فرد از ارزش و منزلت ذاتی برخوردار است، زیرا هر یک از ما به شباهت خدا آفریده شده‌ایم. انسان‌شناسی کتاب مقدس اجازه می‌دهد تا فرمان ششم بر مبنای چیزی عمیق‌تر از اخلاقیات سودمند و چیزی بهتر از توصیه‌های خوب و عملی باشد.

در اینجا می‌خواهم با طرح سه پرسش فرمان ششم را بررسی کنم: فرمان ششم چه چیزی را منع می‌کند؟ این فرمان چگونه با بافت فرهنگی ما ارتباط برقرار می‌کند؟ و چگونه عیسی این فرمان را دگرگون کرده، عمق بیشتری به آن بخشید؟

فرمان ششم چه چیزی را منع می‌کند؟

به بیان ساده، فرمان ششم ما را از گرفتن جان انسان‌های بی‌گناه منع می‌کند. کلمه قتل ترجمه خوبی از کلمه اصلی عبری ratsach که در ده فرمان به کار رفته، می‌باشد و از کلمه «کشتن» ترجمه دقیق‌تری است. کلمه عبری ratsach در

۱. utilitarian ethics: اخلاقیات سودمند یا اصل اخلاقی سودگرایی، نظریه‌ای است که معتقد است یگانه معیار نهایی صواب، خطا و الزام اخلاقی عبارت است از اصل سود برای اکثریت.

قسمت‌های معدودی از اسفار پنج‌گانه (تورات) به کار رفته و بیشتر به شهرهای پناهگاه اشاره می‌کند، مکان‌هایی برای افرادی که مرتکب قتل غیر عمد شده بودند و آنها می‌توانستند قبل از اینکه دوستان و اعضای خانوادهٔ خشمگین مقتول به دنبال انتقام باشند به آنجا فرار کنند. خارج از این چند متن، ratsach زیاد به کار نمی‌رود. در مقایسه، کلمهٔ عبری qatal، «کشتن» صدها بار به کار می‌رود. بین ratsach و qatal تفاوت وجود دارد.

همان‌طور که در عهد عتیق می‌بینیم، فرمان ششم دفاع از خود را منع نمی‌کند: «اگر دزدی در حال نَقَب زدن گرفتار آید و او را بزنند به گونه‌ای که بمیرد، بازخواستی برای خون او نخواهد بود. اما اگر این عمل پس از طلوع آفتاب واقع شود، برای خون او بازخواست خواهد بود» (خروج ۲۲:۲-۳). به عبارت دیگر، اگر کسی برای دفاع از خود در برابر متجاوز، چاره‌ای جز کشتن نداشت، گناهی بر او وارد نبود. اما آیهٔ ۳ اضافه می‌کند: «اگر این عمل پس از طلوع آفتاب واقع شود، برای خون او بازخواست خواهد بود»؛ یعنی اگر ناظران می‌توانستند آنچه را که اتفاق می‌افتد، ببینند و تشخیص دهند که کشتن الزامی نبوده، کسی که مرتکب قتل شده بود، مقصر قلمداد می‌شد. پس دفاع از خود، نقض فرمان ششم نیست.

در باب نهم پیدایش می‌بینیم که مجازات اعدام نیز نقض فرمان ششم تلقی نمی‌شد: «هر که خون انسان ریزد، خونسش به دست انسان ریخته شود؛ زیرا خدا انسان را به صورت خود ساخت» (آیهٔ ۶). مجازات اعدام برای قتل، تعرض به تصویر خدا تلقی نمی‌شد، بلکه دفاع از صورت خدا بود. جان انسان به قدری ارزشمند است که گرفتن آن مجازات سختی در پی دارد.

اصل معروف «قصاص» (lex talionis) (کلمهٔ لاتین مورد استفاده در رشتهٔ حقوق به معنای قانون موسی یا قانون مقابله به مثل) «چشم به عوض چشم، دندان به عوض دندان، زخم به عوض زخم» در باب بیست و یک خروج، مجازاتی

۱. cities of refuge؛ عهد عتیق شش شهر را به عنوان «شهرهای پناهگاه» برای قتل‌های غیر عمدی تعیین کرده است: باصر، راموت، باشان، قادش، شکیم و جبرون (تثنیه ۴۱:۴-۴۳؛ یوشع ۲۰:۷).

ظالمانه و غیر عادی نبود. گانندی یک بار گفت: «چشم در برابر چشم، همه جهان را کور می‌کند» و ما فکر می‌کنیم: «اوه، درست است، این قانون خیلی خوبی نیست.» اما در چهارچوب خاورمیانه باستان، این یک قانون کاملاً انسانی بود. می‌گفت: «چشم در برابر چشم، دندان در برابر دندان و زخم در برابر زخم» به جای «سر در برابر چشم، خانواده‌ات در برابر دندان و قبیله‌ات اگر مرا آزار بدهی.» این الگویی را ایجاد کرد که مجازات باید متناسب با جرم باشد (نه اینکه از آن تجاوز کند). زندگی برای زندگی، نه کمتر و نه بیشتر. این همان اصلی است که در باب سیزدهم رومیان تکرار شده است. مقامات حاکم، خادمین خدا برای نیکویی و مجری غضب خدا برای خطاکار هستند (آیه ۴). مجازات اعدام، نقض فرمان ششم تلقی نمی‌شد.

در شرایط خاص جنگ هم شامل این موضوع نبود. با اینکه همیشه هدف صلح است اما گاهی برای دفاع از صلح، جنگ ضروری می‌شود. عهد عتیق آشکارا جنگ را ممنوع نکرده است، زیرا خدا اسرائیل را به نبرد فرستاد و ادعا کرد که خدای جنگجویی است که برای آنها می‌جنگد. باز هم، در باب سیزدهم رومیان می‌بینیم که دولت منصوب شده، مجری غضب خدا و محافظت از بی‌گناهان است. همان‌طور که ممکن است به خاطر داشته باشید، هنگامی که عیسی با نظامی رومی روبه‌رو شد، به او نگفت: «برو و دیگر گناه نکن و اگر واقعا می‌خواهی از من پیروی کنی، از نظامی بودن در ارتش روم دست بکش.» در اعمال رسولان، گرنلیوس (سرهنگ بود) خداترس خوانده می‌شود. هنگامی که تعدادی سرباز از یحیای تعمیردهنده پرسیدند که برای توبه چه باید بکنند، حتی در ارتشی مانند ارتش روم که اغلب کارهای نفرت‌انگیزی انجام می‌داد، یحیی نگفت: «از ارتش بد روم، استعفا دهید. شما نمی‌توانید سرباز باشید و جزء قوم خدا هم باشید.» در عوض او گفت: «به زور از کسی پول نگیرید و بر هیچ کس افترا مزیند و به مزد خویش قانع باشید» (لوقا ۳: ۱۴)؛ بنابراین فرمان ششم کشتارهایی مانند دفاع از خود، مجازات اعدام و جنگ‌های عادلانه را منع نمی‌کرد.

اما قتل عمد و از قصد را ممنوع کرده است. این را چندین بار در عهد عتیق می‌بینیم، مانند قتل کنیز یا همسر لاوی و قتل نابوت به خاطر تاکستانش. قتل عامدانه اما بدون برنامه‌ریزی و قصد قبلی، چیزی که ما آن را «قتل عمد» می‌نامیم، ممنوع است. قتل بدون قصد قبلی، یا قتل غیر عمد، مانند کسی که در حالت مستی رانندگی می‌کند و دیگری را می‌کشد، ممنوع است. گرچه فرد قصد کشتن کسی را نداشته اما در اثر بی‌احتیاطی او، مرگ رخ داده است. در قوانین اسرائیل بین مرگ تصادفی و مرگ ناشی از نفرت نیز تمایز وجود داشت (تثنیه ۱۹:۱-۱۳). عهد عتیق نسبت به بررسی انگیزه قتل، نگرشی منطقی و حکیمانه داشت. ششمین فرمان، قتل ناشی از سهل‌انگاری را نهی می‌کند.

«چون خانه نو بنا می‌کنی، دیوار کوتاهی بر لبه بام خانه‌ات بساز مبادا کسی از بام به زیر افتد و خونش دامنگیر خانه تو شود» (تثنیه ۲۲:۸).
«اگر گاوی، مرد یا زنی را شاخ زند و او بمیرد، البته باید گاو را سنگسار کرد و از گوشتش نباید خورد. اما صاحب گاو بی‌تقصیر خواهد بود. ولی اگر آن گاو سابقه شاخ‌زنی داشته باشد و از قبل صاحبش را آگاه کرده باشند، و با این حال آن را نبسته باشد، اگر مرد یا زنی را کشت باید گاو را سنگسار کرد و صاحبش را نیز کشت» (خروج ۲۱:۲۸-۲۹).

در ابتدا، این قوانین عجیب به نظر می‌رسند. بالطبع بسیاری از ما موقع پیاده روی، نگران این نیستیم که گاوی به ما شاخ بزند و یا نگران دیوار پشت بام‌هایمان نیستیم. اما در مقابل، قوانینی برای حصارکشی در اطراف استخر داریم، همان‌طور که اسرائیلی‌ها باید از مردم در برابر گاو و پشت بام محافظت می‌کردند، ما هم باید از مردم در برابر افتادن در استخر محافظت کنیم. در آن زمان، برای خنک شدن در شب، مردم به روی پشت بام‌ها که به منزله مکانی مناسب برای شب‌نشینی‌ها محسوب می‌شد، می‌رفتند. خدا از آنها می‌خواست به فکر همسایه خود باشند. آنها نمی‌توانستند به فرد مصدوم بگویند: «خب، تو از پشت بام افتادی. تقصیر

خودت است.» خدا به آنها دستور داد که با گذاشتن محافظ در اطراف پشت بام، به سلامت همسایه خود اهمیت دهند. همین موضوع در مورد قانون گاوی که ممکن است به دیگران صدمه بزند نیز صادق است. اگر گاو ناگهان وحشی می‌شد و مردم را تعقیب می‌کرد، این یک اتفاق محسوب می‌شد. اما اگر صاحب گاو از احتمال صدمه زدن گاوش آگاه بود و گاو این کار را می‌کرد و کسی را به قتل می‌رساند، در واقع مالک گاو وظیفه خود را برای مراقبت از همسایه‌اش انجام نداده بود، در نتیجه او را می‌کشتند.

بنابراین می‌بینیم که فرمان ششم، چیزی بیشتر از قتل خون‌سردانه و از پیش طراحی شده را منع می‌کند. این قانون، کشتن یا باعث کشته شدن هر شخص قانونا بی‌گناه را، مستقیم یا غیر مستقیم منع می‌کند. این پاسخ پرسش اول است.

فرمان ششم چگونه با بافت فرهنگی ما ارتباط برقرار می‌کند؟

یقیناً فرمان ششم به همین شکل در مورد ما نیز صدق می‌کند. ما به آدم‌کشی، قتل عمد و غیر عمد و همه این اصطلاحات فنی اهمیت می‌دهیم. به علاوه، اجازه دهید سه حوزه مرتبط که به طور خاص به هم مربوط (و گاهی بحث برانگیز) هستند را بررسی کنم.

ششمین فرمان، خودکشی را منع می‌کند.

تقریباً هیچ موضوعی دردناک‌تر از خودکشی اعضای خانواده یا دوستان نیست. خودکشی یک گناه است، نه گناه نابخشودنی، بلکه یک گناه. البته، وقتی به عنوان شبان به دیدار خانواده‌ای که یکی از عزیزانشان را به دلیل خودکشی از دست داده‌اند، می‌روم این مسئله را مطرح نمی‌کنم. من در حال حاضر در مورد استراتژی شبانی خود صحبت نمی‌کنم، بلکه یک اساس و بنیاد اعتقادی را ارائه می‌دهم.

ممکن است موارد جدی وجود داشته باشند که در آن فرد خودکشی کرده،

در واقع کنترل ذهنی‌اش را از دست داده باشد، مانند کسانی که دچار جنون و یا آسیب شدید مغزی شده‌اند. چنین فردی هیچ نوع توانایی برای تصمیم‌گیری منطقی ندارد. اما در اکثر موارد، ما حق داریم که خودکشی را، همان قدر که غم‌انگیز است، از نظر اخلاقی انتخابی اشتباه و قابل سرزنش قلمداد کنیم. برای قرن‌ها، کلیسا پیوسته خودکشی را نقض فرمان ششم می‌دانست، زیرا خودکشی هم نوعی قتل است.

پنج مورد خودکشی در کتاب مقدس وجود دارد: (داوران ۹: ۵۰-۵۵؛ اول سموئیل ۱۷: ۳۱-۷؛ دوم سموئیل ۱۷: ۲۳؛ اول پادشاهان ۱۶: ۱۵-۱۹؛ متی ۲۷: ۳-۱۰). همه این خودکشی‌ها در قالب شرم و شکست اتفاق افتاده‌اند. به همین ترتیب، هنگامی که شخصیت‌های برجسته‌تری مانند یونس و یا ایوب از خدا می‌خواهند که جانشان را بگیرد، خدا به وضوح به درخواست‌های خودویرانگر آنها نگاه ناخوشایندی دارد.

اغلب، اخباری دربارهٔ ستارگان مشهور سینما، ورزشکاران یا هنرمندانی که خودکشی کرده‌اند، می‌شنویم. بسیاری از مردم به شکل قابل درکی از مرگ رابین ویلیامز ناراحت و غمگین بودند. گفت‌وگوها و نظریات کارشناسانهٔ زیادی حول خودکشی او ابراز شد و مردم بیشتر در مورد شایعات صحبت کرده و چیزهایی را شاید به روشی غلط یا با زمان‌بندی نادرست می‌گفتند. اما یکی از موضوعات تکراری، فقدان مسئولیت اخلاقی بود: «همه ما شیاطین خود را داریم. همه ما باید با آن روبه‌رو شویم. ما نباید به هیچ وجه فردی که خودکشی می‌کند را مورد سرزنش اخلاقی قرار داده، او را مقصر بدانیم.»

این گفته در ابتدا دلسوزانه به نظر می‌رسد، اما در واقع این‌گونه نیست. توجه شما را به گفتهٔ زنی به نام جولی گوساک که ده سال قبل متنی برای مجلهٔ مشاوری کتاب مقدس نوشت، جلب می‌کنم. او همسر و مادری است که از خودکشی پنج عضو خانوادهٔ خود رنج برده است. برای من تصور چنین چیزی نیز بسیار سخت است. او چنین نوشته بود:

خودکشی یک صفت ژنتیکی و یک نفرین خانوادگی نیست. خودکشی یک انتخاب گناه‌آلود است که توسط یک فرد گرفته می‌شود. این جمله نه بی‌مهری و نه بی‌احترامی، بلکه واقعیت است. من اعضای خانواده‌ام را که خودکشی کردند خیلی دوست داشتم، اما انتخاب آنها گناه‌آلود و ناعادلانه (به دور از پارسایی) بود.

او می‌افزاید می‌خواهد سخنانش محبت‌آمیز باشند، تا بدین‌گونه شاید شریعت خدا مانع تصمیم اشتباه افرادی گردد که در تاریکی وجود خود، بر لبه پرتگاه خودکشی ایستاده و در فکر گرفتن جان خود هستند و هیچ چیز مانع آنها نیست. خودکشی ممکن است تنها راه نجات به نظر برسد، اما کتاب مقدس می‌گوید که خدا هرگز ما را به موقعیتی که نقض قوانینش تنها گزینه باشد، هدایت نمی‌کند. با اجتناب از گفتن اینکه خودکشی از نظر خدا عملی است ناشایست، کمکی به مبارزین پارسا نکرده‌ایم. سخن محبت‌آمیز، در زمان مناسب، ممکن است راهی باشد که در آن خدا روح خودکشی را با تفکری بهتر، عاقلانه‌تر و درست‌تر دور می‌کند. زندگی شما حتی اگر از نظر شما بیهوده باشد، برای خدا با ارزش است.

فرمان ششم، سقط جنین را منع می‌کند.

«زیرا باطن مرا تو آفریدی؛ تو مرا در رحم مادرم در هم تنیدی» (مزمور ۱۳۹: ۱۳). مزمورنویس در اینجا از زندگی در شرف تکوین (که زندگی واقعی است) در رحم مادر صحبت می‌کند. من قبلاً به شریعتی از فصل بیست‌ویکم خروج اشاره کردم: «چشم به عوض چشم» (آیه ۲۴). با مطالعه متن، متوجه خواهید شد که محتوای آن درباره صدمه زدن به جانِ درونِ رحم یک زن است. برای انجام این کار مجازات‌هایی در نظر گرفته شده بود، زیرا زندگی آن جنین نیز زندگی یک انسان محسوب می‌شد. تا همین اواخر کلیسا به طور کلی با سقط جنین مخالف بود. در دیدگاه چنین نگاشته شده است: کودک را با سقط جنین نکشید یا نوزاد

تازه متولد شده را هلاک نکنید. اینها دو روش رایج دنیای باستان بودند. اساسا در جهان بینی یهودی - مسیحی، به ویژه در کلیساهای اولیه، برای کودکان ارزش قائل شده و آنها را نیازمند حمایت می دانستند. جان کالوین در تفسیر خروج ۲۱: ۲۲- ۲۵ می نویسد:

«زیرا جنین، اگرچه در رحم مادرش محصور شده، یک انسان است و ربودن زندگی که هنوز لذت حیات را آغاز نکرده، قریب به یقین جنایتی است و وحشتناک. اگر فکر می کنید که کشتن یک مرد در خانه خودش وحشتناک تر از کشتن او در مزرعه است، زیرا خانه مرد امن ترین پناهگاه اوست، مطمئنا کشتن جنین پیش از تولدش باید ظالمانه تر تلقی شود.»

زندگی از لقاح شروع می شود. این یک واقعیت علمی است. هر کتاب جنین شناسی به شما می گوید که زندگی هر یک از ما به زیگوت (لحظه لقاح) بازمی گردد. ما به چیز متفاوتی تبدیل نشده ایم. همه ما در همان حیات اولیه شکل گرفته ایم. همان حیاتی که هنوز «ما» هستیم.

تنها راه برای اینکه فکر کنیم پایان دادن به زندگی در رحم کاری است درست، این است که فکر کنیم که هویت ما در زمانی خارج از آغاز حیات بیولوژیکی شروع می شود. با این حال، دیدگاه کتاب مقدس این است (و تا همین اواخر هم در دنیای غرب، همه با این نگرش موافق بودند) که یک وحدت عمیق و درونی بین جسم و روح وجود دارد، به طوری که هر جا زندگی بیولوژیکی هست، هویت و شخصیت نیز وجود دارد. بدعت باستانی «ناستیک»، نوعی ثنوی گری (دوگانگی) را مطرح کرد که به موجب آن بدن فیزیکی و روح در وحدت درونی نبودند. یکی داخل دیگری گیر افتاده بود و باید آزاد می شد. اما ما از انسان شناسی کتاب مقدس می فهمیم که اگرچه جسم و روح دو چیز مجزا هستند، اما دارای

۱. Zygote؛ زیگوت یا یاخته تخم، اولین سلول جاندار جدید است که با تقسیم های پی در پی و تغییراتی که پیدا می کند، در نهایت جاننداری مشابه به والدین ایجاد می کند.

اتحاد درونی و ذاتی هستند. هنگامی که زندگی بیولوژیکی شما آغاز می‌شود، هم‌زمان شما نیز به عنوان یک شخص وجود دارید، وجودی که به صورت خدا ساخته شده، برای جلال دادن خدا خلق شده و زندگی او سزاوار محافظت است.

فرمان ششم «مرگ آسان» (یا «اتانازی» یا «هومرگی»^۱) را منع می‌کند. قوانین کمک به خودکشی همچنان در آمریکا و بقیه جهان غرب رو به پیشروی است. کارشناسان حقوقی و پزشکی به تعدادی از مشکلات این قوانین اشاره می‌کنند. برخی از این قوانین، حاکی از این است که عمل «مرگ آسان» نیازی به اطلاع اعضای خانواده ندارد. آنها مشخص نمی‌کنند که کدام پزشک متخصص باید «مرگ آسان» را برای فرد تشخیص دهد. آنها همچنین این امکان را برای اشخاص فراهم می‌کنند که داروهای خودکشی خود را به تجویز خودشان از داروخانه محلی تهیه کرده و استفاده کنند و چیزی در مورد اینکه پزشکان در تشخیص لاعلاج بودن بیماری دچار اشتباه شده‌اند، گفته نمی‌شود.

مشکلات اخلاقی این قوانین نیز به نوبه خود حائز اهمیت هستند. چگونه می‌توان به طور هم‌زمان هم در جهت پیشگیری از خودکشی در بین نوجوانان و جوانان تلاش کرد و هم بیماران و سالمندان را به سمت خودکشی سوق داد؟ اغلب در دبیرستان‌ها تابلوهایی را می‌بینم که روی آن نوشته شده: «به خودکشی نه بگو» یا «به خودکشی فکر می‌کنی؟ کمک اینجاست». چگونه می‌توانیم این پیام را برای دانش‌آموزان تبلیغ کنیم و سپس پیام بسیار متفاوتی را برای سالمندان ارائه نماییم؟ ما باید هر کاری می‌توانیم برای حفظ و محافظت از زندگی بی‌گناهان انجام دهیم.

نباید اجازه دهیم تعاریف غیر شفاف از شفقت، افکار ما را تحت الشعاع قرار دهد. یک تمایز کلیدی وجود دارد: «ما در مورد خاتمه درمان صحبت نمی‌کنیم، بلکه مسئله خاتمه دادن به زندگی است.» گاهی اوقات مردم آن طنز را در مورد

1. Euthanasia

خودکشی می شنوند و می گویند: «بین، من نمی خواهم دستگاه تنفسی را به من وصل کنند. من نمی خواهم یک دستگاه، به جای من زندگی کند.» این چیزی نیست که قوانین «مرگ آسان» می گوید.

پدر بزرگ من چند سال پیش در نودویک سالگی فوت کرد. مرگ او خیلی سریع اتفاق افتاد. زمانی که در آسایشگاه بود به او گفتند: «کارهایی هست که می توانیم انجام دهیم. ما می توانیم شما را مجبور کنیم که بلند شوید و حرکت کنید و چند نوع درمان بیشتر به شما ارائه بدهیم و به این وسیله ممکن است چهار یا پنج ماه بیشتر زنده بمانید. یا می توانیم شما را راحت بگذاریم، فقط مسکن و آرام بخش تجویز کنیم و شما هم در تخت خود استراحت کنید و این گونه ممکن است بیشتر از یک یا دو هفته زنده نمانید.» او پاسخ داده بود: «من نودویک ساله هستم. زندگی ام را کرده ام و می خواهم استراحت کنم. دیگر لازم نیست برای چهار یا پنج ماه زندگی کردن بیشتر، همه این کارها را انجام دهم.» بسیاری از ما با این تصمیمات روبه رو هستیم و عزیزانی را می شناسیم که مجبور بوده اند با آنها روبه رو شوند. چنین تصمیماتی اشتباه نیستند. او تصمیم داشت به درمان پایان دهد، نه به زندگی خود.

قوانین کمک به خودکشی عواقبی دارد که اکثر مردم در ابتدای کار به آنها فکر نمی کنند. هلند اولین کشوری بود که اجازه خودکشی قانونی را داد و به مرور زمان شاهد غیر ارادی شدن این نوع خودکشی شد. وقتی پایان دادن به زندگی برای شما به یک گزینه تبدیل می شود، شرکت های بیمه می گویند: «خب، ما هزینه ای برای این درمان پرداخت نمی کنیم تا عمر شما را شش ماه یا یک سال دیگر افزایش دهیم. شما می توانید این قرص ها را بخورید و به زندگی خود خاتمه دهید.» شما برای ارائه دهندگان بیمه، دولت و خانواده خود تبدیل به سربار می شوید. برای کمک به خودکشی در هلند از سوی اعضای خانواده و نه از طرف خود بیماران درخواست های بیشتر و بیشتری ارائه می شود. در طول اشغال هلند توسط نازی ها، پزشکان هلندی از دستورات سربازان نازی مبنی بر مرگ سالمندان

و بیماران لاعلاج، سرپیچی کردند. در سال ۲۰۰۱ هلند اولین کشوری بود که به خودکشی به کمک پزشک، جنبه قانونی داد. همان طور که مالکوم موگریج اشاره کرد، تنها یک نسل طول کشید تا جنایت جنگی به عملی از روی شفقت تبدیل گردد. «خوشا به حال کسی که به فکر بینویان باشد» (مزمور ۱:۴۱).

جان هر انسانی با ارزش است. زندگی کودک متولد نشده، با ارزش است. کودکان با نیازهای ویژه، ارزشمند هستند. والدین سالخورده ارزشمند هستند؛ حتی وقتی به علت ابتلا به زوال عقل چیزی به خاطر نمی آورند، باز هم به شباهت خدا آفریده شده اند. کودکان یا والدین که قادر به حرف زدن نیستند، کسانی که روی ویلچر نشسته اند و کسانی که کاملاً به دیگران یا پزشکان وابسته هستند، ارزشمند هستند. کل حیات برای خدا مهم است. اگر چشمانمان باز باشد، می توانیم این را حتی در شگفت‌انگیزترین جاهای کتاب مقدس، مانند اصل معروف «قصاص» (lex talionis) شریعت موسی هم ببینیم. آن را در «تصویر خدا» (Imago Dei)، در تجسم خداوند، زمانی که خدا به عنوان یک نوزاد نیازمند و وابسته وارد جهان می شود، نیز می بینیم.

از زندگی خود، فرزندان و والدینتان دفاع کنید، به حیات خود احترام بگذارید و شکرگزار باشید. فرمان ششم به معنای حفظ حیات است.

چگونه عیسی این فرمان را عمیق‌تر کرده و دگرگون ساخت؟

می‌خواهم از تحلیل فرهنگی به سمت تحلیل محتوا حرکت کرده و فصل را پایان دهم. در موعظه بالای کوه، عیسی این فرمان را عمیق‌تر کرد و دگرگون ساخت تا به ما کمک کند که اهمیت واقعی آن را درک کنیم. فرمان ششم نه تنها اعمال خشونت‌آمیز قتل را منع می‌کند، بلکه تمام احساسات و مقاصد خشونت‌آمیز قلبی را هم ممنوع می‌کند (متی ۲۱:۵-۲۶). من و شما می‌توانیم صد در صد رها و به دور از عمل قتل باشیم، اما اگر زندگی ما با عصبانیت، تلخی، دشنام، توهین و خشم همراه باشد، همچنان با غضب خدا روبه‌رو هستیم.

دیوید پاولیسون^۱ در کتاب خود به نام «خوب و عصبانی»^۲ فصلی با عنوان «آیا با خشم به طور جدی مشکل دارید؟» نگاشته که بسیار هوشمندانه است، زیرا پاسخ این فصل تنها یک کلمه است: «بله» و پاسخ درستی هم هست. من و شما مشکل خشم داریم و اگر آن را تحت کنترل درنیاوریم، ممکن است در معرض خطر جهنم قرار بگیریم.

البته این تمام آنچه عیسی درباره خشم می‌گوید، نیست. او دو تصویر ارائه می‌دهد: یکی در مورد رفتن به معبد و دیگری در مورد رفتن به دادگاه. هیچ کدام درباره خشم ما نیست. عیسی می‌گوید که خشم آن قدر جدی است که ما نه تنها باید برای از بین بردن آن در قلب خود هر کاری که می‌توانیم، انجام دهیم، بلکه باید آنچه را که می‌توانیم برای جلوگیری و کاهش آن در دیگران نیز انجام دهیم. فرمان ششم، فقط قتل جسمی را منع نمی‌کند و یا حتی قتل در دل را منع نمی‌کند، بلکه به شکلی مثبت ما را به مصالحه و آشتی دعوت می‌کند.

کمی جلوتر در موعظه بالای کوه، عیسی می‌گوید که ما باید دشمنان خود را دوست داشته باشیم و برای کسانی که ما را آزار می‌دهند، دعا کنیم. گروه‌های جمعیت‌شناختی - اجتماعی - تنها چیزی است که در سیاست می‌شنویم. هر کسی در یک گروه است؛ انجیلی‌های سفیدپوست، آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار، آمریکایی‌های آسیایی، بی‌سوادها، طبقه کارگر و آن یک درصد معروف جامعه (سرمایه‌داران). هر کس در یک دسته‌بندی کوچک قرار می‌گیرد. عیسی می‌گوید که اگر فقط افرادی را دوست دارید که شما را دوست دارند، مانند شما لباس می‌پوشند، از کارهایی که انجام می‌دهید حمایت می‌کنند و به همان افرادی که شما رأی می‌دهید، رأی می‌دهند؛ کار مهمی انجام نداده‌اید. همه این کار را می‌کنند. در مورد دشمنان شما چطور؟ در مورد افرادی که با شما بدرفتاری می‌کنند، چطور؟ در مورد افرادی که شما را درک نمی‌کنند، چطور؟ «مجموعه»

1. David Powlison

2. Good and Angry

پرسش و پاسخ هایدلبرگ» با محکوم کردن حسادت، نفرت و خشم، می‌گوید که خدا به ما می‌فرماید: «همسایگان خود را مانند خودمان دوست داشته باشیم، با آنها صبور، صلح طلب، مهربان، محترم و دوستانه باشیم.»

آیا به آنچه عیسی در پایان متی ۵:۲۶ گفت دقت کرده‌اید؟ او می‌گوید که اگر تا این اندازه بی‌محابا خشمگینی، «تا قرآن آخر را نپردازی، از زندان به در نخواهی آمد»؛ اگر اصرار دارید که جام خشم خود را بیرون بریزید، جام دیگری برای نوشیدن وجود دارد. چون عیسی حاضر است این کار را انجام دهد، فرمانی را که ما فکر می‌کردیم باید احساس خوبی نسبت به آن داشته باشیم را به فرمانی تبدیل کرد که همه ما احساس بدی نسبت به آن داریم. کدام یک از ما در این هفته به ناحق عصبانی نشده‌ایم؟ از خشم گریزی نیست اما هنگام بروز خشم لازم است که خوددار و خویش‌تن دار باشیم؛ یعنی رفتاری که اغلب ما از آن غافل هستیم. این را در نحوه صحبت با همسرمان بروز می‌دهیم، وقتی در سکوت درون خودمان اشخاص را قضاوت می‌کنیم، وقتی سر بچه‌هایمان به خاطر ساده‌ترین چیزها فریاد می‌زنیم و هنگام رانندگی وقتی اتومبیل جلویی خیلی آهسته می‌رود؛ و فکر می‌کنیم که تمام خانواده ما را در همه نسل‌ها نفرین کرده‌اند. عیسی می‌گوید که تا آخرین قرآن را نپردازی از زندان بیرون نمی‌آیی. خشم، تا این حد امری است جدی.

پس چه کنیم؟ همه ما این جام خشم را در مقطعی از زندگی خود داشته‌ایم؛ اگر جوری نبوده که دیگران آن را ببینند، اما در قلب ما بوده است. خشمگین شده‌ایم، دسیسه‌چینی کرده‌ایم، دیوانه شده‌ایم، جام خشم پر جوش و خروش خود را نوشیده‌ایم. پس چه کنیم؟ به باغ جتسیمانی نگاه می‌کنیم و عیسی را با جامی دیگر در آنجا می‌یابیم. در حالی که با مرگ خود بر روی صلیب روبه‌روست، این‌گونه دعا می‌کند: «ای پدر من، اگر ممکن است این جام از من بگذرد، اما نه به خواست من، بلکه به اراده تو» (متی ۲۶:۳۹). این جام چیست؟ این جام خشم ما نیست، بلکه جام خشم خدا برای گناهکارانی مانند ماست. این خشم عادلانه

و کامل او نسبت به افرادی مانند ما است که اغلب چنین خشم ناعادلانه و نامقدس را از خود نشان داده‌ایم. عیسی می‌گوید: «ای پدر من، اگر ممکن نیست این جام نیاشامیده از من بگذرد، پس آنچه اراده توست انجام شود.» ما مستحق آن جام هستیم، اما او آن را بر عهده گرفت. تنها کسی که هیچ یک از احکام را زیر پا نمی‌گذاشت و در دل خود مرتکب قتل نمی‌شد، برای قاتلان خشمگینی مانند ما به قتل رسید. همه ما محتویات جام خشم را بر روی یکدیگر خالی کردیم، اما فقط عیسی از آن جام به خاطر ما نوشید.



«زنا مکن.»
(خروج ۲۰: ۱۴)

۷

خیانت دل

بابت بخشی از پایان‌نامه دکترای خود که در مورد جان ویترسپون^۱ بود، مجبور شدم زمانی را در ادینبورگ و در آرشیو ملی اسکاتلند بگذرانم. هفته‌ها به بررسی اسناد تاریخی قرن هجدهم کلیسا پرداختم. شاید چندان هیجان‌انگیز به نظر نرسد، اما برای من به عنوان یک شبان‌کلیسای مشایخی، دیدن صورت جلسه‌های قدیمی از جلسات مختلف، هیئت مشایخ، شورای سالیانه کلیساها و مجالس دیگر بسیار جذاب بود. مطمئناً بحث‌های فنی، بررسی‌ها و نکاتی وجود داشتند که فقط مورخان از آنها لذت می‌بردند، اما در سطح کلیسای محلی، مسائل به طرز شگفت‌آوری با مسائل امروزی ما مرتبط بودند. در واقع، بیشتر گزارشات جلسه (فکر می‌کنم صورت‌جلسات مشایخ ارشد) به رابطه جنسی و ازدواج می‌پرداخت. به عنوان مثال، زنی به نام مارگارت اسنادگرس که در تاریخ ۲۵ سپتامبر ۱۷۴۷ به شورای کلیسای جان ویترسپون در بیت اسکاتلند، فرا خوانده شده بود. از او پرسیدند آیا باردار است و بارداری خود را تایید می‌کند (با در نظر داشتن اینکه

1. John Witherspoon

مارگارت متاهل نبود، او اذعان کرد که باردار است اما متاهل نیست و ادعا کرد که پدر بچه، جان شیدان از کاف است. یک ماه بعد، مشایخ شورا، جان را احضار نمودند و پرسیدند که آیا با مارگارت رابطه جنسی برقرار کرده؟ او به صراحت این اتهام را رد کرد. هیئت ناظر به بازخواست ادامه داد ولی او با وجود شواهدی که دروغگویی او را آشکار می‌کرد؛ همچنان بر بی‌گناهی خود اصرار داشت. این پرونده برای سه سال حل نشده باقی ماند تا سرانجام مارگارت و جان محکوم به «بی‌عفتی» و به مجمع رسمی احضار و در ملاعام، تفهیم جرم شده و گناهکار شناخته شدند. در حالی که در زمان اعلام حکم نهایی، مارگارت و جان با هم ازدواج کرده بودند.

مبحث دیگری که در همان کلیسا در سال ۱۷۴۷ رخ داد را در نظر بگیرید. ویلیام میچل و الیزابت کوکران توسط ویترسپون به دلیل ازدواج غیر رسمی توبیخ شدند. مشکل رایج قرن هجدهم در اسکاتلند، ازدواج مخفیانه بود. مرد و زن بدون تایید والدین و دعای خیر آنها و بدون برگزاری مراسم رسمی آیین ازدواج کلیسایی، در خفا نسبت به یکدیگر اعلام تعهد کرده و به راحتی وارد روابط زناشویی می‌شدند. در چنین شرایطی تکلیف کلیسا چه بود؟ زوج مورد نظر ازدواج کرده بودند یا نه؟ آیا آنها در گناه زندگی می‌کردند؟ ویلیام و الیزابت توسط کلیسا مجازات شدند.

مورد بعدی مردی به نام جورج کینگ و خدمتکارش مارگارت بود. مارگارت ارباب خود را متهم کرد که با او زنا کرده و پدر فرزندش است. جورج اتهام را رد کرد و مدعی شد که مارگارت زنی هرزه و تن فروش است. اما مشایخ کلیسا ادعای جورج را باور نکردند. جورج اسناد و مدارک احراز جرمش را تایید نمی‌کرد و شورای دادرسی جهت اثبات جرم مجدداً به بررسی پرداخت اما بی‌گناهی جورج برای شورا محرز نشد. اسقف، جورج را به دلیل ارتکاب دو جرم (گناه شنیع زنا و گناه کتمان حقیقت) محکوم کرد و او را مستحق جزا دانست. اما جورج همچنان بر بی‌گناهی خود پافشاری می‌کرد. یک دهه به طول انجامید تا سرانجام دقیقاً هنگامی که ویترسپون در حال جابه‌جایی از آن کلیسا به کلیسای دیگری بود،

جورج اعتراف کرد که مرتکب زنا شده است.

بعضی چیزها از جمله ماهیت گناه هرگز تغییر نمی‌کنند. جالب اینکه پژوهشگران دیگر نیز در دوره‌های زمانی مختلف به الگوهایی مشابه آنچه ذکر شد، دست یافته بودند. اسکات مَنیچ^۱ در کتاب ارزشمند «انجمن شبانان کالوین»^۲ به بررسی صورت جلسه‌ی شوراهاى ژنو (از سال ۱۵۴۲ تا سال ۱۶۰۹ یعنی حدوداً شش دهه) پرداخت و نشان داد که ۱۵۷۲ پرونده مردان و ۷۷۷ پرونده زنان، مربوط به «نقض اصول اخلاقی» (درباره ۱. عدم تمکین افراد دارای اختلال خودپنداره جنسی «طیف وسیعی از سردمزاجی»^۲. تعرض و ۳. ضرب و جرح خانگی) بودند. پژوهش‌های او نشان می‌دهند که ۶۳۶ مرد و ۵۳۸ زن، جهت برقراری روابط جنسی نامشروع (خارج از ازدواج رسمی یا فرد متاهل با هر که به جز همسرش) محکوم شدند و برای آنها عفو مشروط (در صورت نداشتن سوء پیشینه) صادر شد. طی سال‌های مذکور در ژنو حداقل بیست مورد از جرائم مدنی، مربوط به نقض اصول اخلاقی می‌شدند و در رتبه دوم (در سطح وسیعی، با اختلاف زیاد از بقیه جرائم) درگیری‌های خانوادگی و گناهان جنسی قرار گرفتند.

در دوران ما شرایط مساعدی برای گناهان جنسی مهیا شده و برخی از انواع این گناهان، نه تنها همانند چهارصد سال پیش نکوهش نمی‌شوند، بلکه مقبولیت عمومی نیز یافته‌اند، اما باید بدانیم در تاریخ کلیسا و حتی در تاریخ جهان هیچ دوره‌ای وجود نداشته که جامعه بشریت تا این حد (حد زمان ما)، تحت تأثیر امیال جنسی و شهوانی، قرار گرفته باشد. انسان‌ها هیچ تفاوتی با نسل‌های گذشته خود ندارند، و سوسه‌ها همواره مشابه و نفس بشر همواره سرکش بوده است.

طی پانزده سال خدمت شبانی متوجه شده‌ام که ۹۰ درصد از مشکلات پیچیده افراد بالغ، ناشی از رخنه گناه در مسائل جنسی و یا روابط زناشویی آنها است. تا به حال چنین بوده و احتمالاً همیشه نیز همین خواهد بود و البته دور

1. Scott Manetsch

2. Calvin's Company of Pastors

از ذهن هم نیست، زیرا رابطه جنسی و ازدواج از بزرگ‌ترین موهبت‌های خداوند هستند. هیچ رابطه‌ای نمی‌تواند به اندازه روابط صمیمانه زناشویی، شیرین، مفرح و لذت‌بخش باشد؛ همچنین رابطه صمیمانه زناشویی، توان ایستادگی در برابر چالش‌های زندگی را افزایش می‌دهد؛ پس بدون شک، شیطان در پی تخریب بنیاد ازدواج و رابطه زناشویی است. دقیقاً به دلیل ارزشمندی این دو موهبت است که باید مراقب دام‌گناهایی مانند اغفال، سوءتفاهمات، انحرافات جنسی و رنج باشیم. دنیا، نفس و شیطان آماده به بیراهه و ابتدال کشیدن بهترین موهبت‌های خداوند هستند.

موضوعات قابل بحث زیادی در طیف وسیع فرمان هفتم قرار دارند، اما اجازه دهید به بررسی محدوده سه طیف سه‌بخشی پردازیم: سه ساختار بنیادی ازدواج از دیدگاه کتاب مقدس، سه واژه یونانی که طیف گسترده کاربرد فرمان هفتم را آشکار می‌کنند و در انتها به سه گروه که شاید در حال مطالعه این فصل باشند.

شکل‌گیری درک کتاب مقدسی از ازدواج

بیایید با بررسی سه قسمتی که در شکل‌گیری درک کتاب مقدسی از ازدواج، ضروری هستند شروع کنیم. جای تعجب نیست که با کتاب پیدایش فصل ۲ شروع می‌کنیم:

«یهوه خدا فرمود: "نیکو نیست آدم تنها باشد، پس یآوری مناسب برای او می‌سازم." و یهوه خدا همه جانداران صحرا و پرندگان آسمان را که از خاک سرشته بود نزد آدم آورد تا ببیند آدم چه نامی بر آنها خواهد نهاد، و هرآنچه آدم هر جاندار را خواند، همان نامش شد. پس آدم همه چارپایان و پرندگان آسمان و همه وحوش صحرا را نام نهاد؛ ولی یآوری مناسب برای آدم یافت نشد. پس یهوه خدا خوابی گران بر آدم مستولی کرد و در همان حال که آدم خفته بود یکی از دنده‌هایش را گرفت و جای آن را با گوشت پر کرد. آنگاه یهوه خدا از همان دنده که از آدم گرفته بود زنی

ساخت و او را نزد آدم آورد. آدم گفت: «این است اکنون استخوانی از استخوانهایم، و گوشتی از گوشتم؛ او زن نامیده شود، زیرا که از مرد گرفته شد.» از همین رو، مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، به زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند شد. آدم و زنش هر دو عریان بودند و شرم نداشتند» (پیدایش ۲: ۱۸-۲۵).

قالب اولیه ساختار انسان بر اساس اصل مکملیت^۱ (مکمل یکدیگر بودن) بنا شده است و خدا بنیاد ازدواج را طوری بنا نهاد که مرد و زن، به طرز منحصربه فردی مکمل مناسب یکدیگر باشند. این را از آیه هجده می توان فهمید «پس یآوری مناسب برای او می سازم» و در آیه بیستم می خوانیم: «آدم همه چارپایان و پرندگان آسمان و وحوش صحرا را نام نهاد؛ ولی یآوری مناسب برای آدم یافت نشد»، در واقع این بدان مفهوم است که هیچ مخلوقی مکمل مناسب آدم نبود. بنابراین تدبیر خدا چه بود؟ او جانوری دیگر یا آدم دیگری خلق نکرد، بلکه زن را به وجود آورد. از آیات بیست و یکم و بیست و دوم می فهمیم به زنی که از مرد گرفته شده بود، نامی مرتبط با نام مرد داده شد. نام زن «ایشا - ishshah» نیز برگرفته از نام مرد «ایش - ish» بود. چگونگی شکل گیری زن، نامی که به او داده شده و اینکه چگونه او تنها یاور مناسب برای مرد محسوب می شود، بیانگر مفهوم مکمل هم بودن است.

وقتی زن و مرد در چهارچوب ازدواج وارد این رابطه یک تن شدن می شوند؛ این نه تنها یک اتحاد، بلکه نوعی پیوند مجدد است. آدم و حوا به عنوان «ایش» و «ایشا» به معنای واقعی کلمه برای یکدیگر ساخته شده اند. تنها از طریق درک اصل مکمل بودن نظام مدون تک همسری قابل درک می گردد. مردم تمایل دارند بگویند: «ازدواج، عبارت است از هر گونه وصلت دو نفر که منحصراً عاشق یکدیگر هستند». اما چرا «دو» و انحصاری؟ اگر عشق «شرط لازم» ازدواج

1. complementarity

است؛ پس چرا محدود به تک همسری یک زوج شده است؟ تنها منطق اخلاقی منسجمی که خواستار تک همسری و پیوند انحصاری است در پیدایش یافت می‌شود؛ یک زوج مکمل - یک زن که به صورت منحصر به فردی با یک مرد - جفت شده است.

پیش‌تر ما شاهد همین پویایی در پیدایش ۲۸:۱ هستیم؛ زمانی که خدا حکم می‌کند که حاملان صورت و شباهت او «بارور و تکثیر شوند و زمین را پر سازند و بر آن تسلط یابند.»

اگر خدا مرد دیگری را برای همراهی آدم و یا زن دیگری را برای همراهی با حوا خلق می‌کرد، آنها متناسب هم نمی‌شدند، زیرا نمی‌توانستند وظیفه بارور و کثیر شدن را انجام دهند. وظیفه‌ای که انجام آن صرفاً از عهده زن و مرد برمی‌آید. تنها با درک مکمل جنسی، خط داستانی باب اول و دوم پیدایش معنا پیدا می‌کند. بخش دومی که می‌خواهیم در شکل‌گیری درک کتاب مقدسی از ازدواج به آن نگاه کنیم، از کتاب ملاکی است:

«و این عمل دیگر را نیز انجام می‌دهید: مذبح خداوند را به اشکها و گریه و ناله می‌پوشانید زیرا دیگر هدایای شما را منظور نمی‌دارد و آنها را با خشنودی از دستانتان نمی‌پذیرد. اما شما می‌گویید: «چرا نمی‌پذیرد؟» از آن سبب که خداوند در میان تو و همسر ایام جوانی‌ات شاهد بوده است، همسری که تو به وی خیانت ورزیده‌ای، با آنکه او همدم تو و همسر هم‌پیمان توست. آیا او آنها را یک نساخت؟ آنها در تن و روح از آن وی هستند. و چرا یک؟ زیرا در پی نسلی از جانب خدا بود. پس مراقب روحهای خود باشید، مبادا کسی به زن ایام جوانی خود خیانت ورزد» (ملاکی ۲: ۱۳-۱۵).

پیام پیدایش «مکمل مناسب یکدیگر» و پیام ملاکی «کودکان و فرزندان» - نسل - سُلاله است (شاید شما هم تمایل داشته باشید که برای تاکید بر پیامی

خاص به تکرار آگاهانه کلمات مترادف بپردازید). توصیف آیه چهارده از روابط زناشویی «عهد وصال دو نفر» است. پیمان ازدواج با سوگند شفاهی و امضای عقدنامه، منعقد و تایید می‌شود. سوگند شفاهی همان عهد و پیمان رسمی است که «در پیشگاه خدا و نزد شاهدان» بسته می‌شود. عقدنامه و ثبت رسمی عقد، مؤید رابطه زناشویی است. مادامی که رابطه زناشویی مفهوم حریم خصوصی را در بر دارد، از این رو شوهر در مراسم عروسی، همسر خود را به نماد سوگند رسمی می‌بوسد. اما اشتباه نکنید؛ رابطه جنسی کامل، عهد را تصدیق - مهر و موم - می‌کند.

از این یکی شدن بر مبنای عهد و پیمان (مقدس) به اضافه ثبت رسمی عقد، خدا خواستار بارور و کثیر شدن است. ترجمه متن اصلی آیه پانزدهم بسیار دشوار است، اما جان کلام این چنین است: «خداوند خواستار فرزندان خداشناس از طریق یکی شدن شوهر و زن است.» در این آیه عبارت و مفهوم «یکی شدن»، تکرار عامدانه و آگاهانه روایت آفرینش است. زیرا خدا ازدواج را به گونه‌ای طراحی کرده که ثمره این رابطه، به طور بیولوژیکی تولد زندگی‌های جدید می‌باشد (یک‌تن شده و بارور و کثیر شوید). اما اگر گمان کنیم که تنها هدف ازدواج فرزندآوری بوده و رابطه جنسی و زناشویی صرفاً راهی برای تولید مثل است، کاملاً در اشتباه هستیم. در عین حال اگر تصور کنیم فارغ از مقوله فرزندآوری (یعنی ثمره طبیعی یک‌تن شدن زوج و زوجه‌اش از طریق آمیزش) نیز می‌توان تعریف درستی از ازدواج ارائه کرد، باز هم در اشتباه هستیم. مطابق خواست و انتظار خدا، طبیعتاً ازدواج نوع خاصی از پیوند (یکی شدن) می‌باشد که حاصل آن به وجود آمدن فرزند است.

این بدان معناست که ازدواج (به لحاظ ماهیت، طرح و هدف) پیمان میان دو نفر است که یک‌تن و یکی شدن آنها به باروری و تولید نسل می‌انجامد. می‌دانم که به دلیل مشکلات پزشکی یا کهولت سن، گاهی این هدف محقق نمی‌شود، اما وقتی مرد و زن به هم می‌پیوندند، به نوعی برای تولید نسل با هم یکی شده‌اند.

از روایت ملاکی می‌فهمیم که ازدواج حول محور پرورش فرزندان می‌گردد؛ بنابراین دولت‌ها تمایل به ترویج ازدواج دارند، زیرا پرورش فرزند در کانون خانواده برای شکوفایی جامعه سودمند است، به خصوص اگر پدر و مادر بیولوژیکی، پرورش‌شده ازدواج خود را بر عهده بگیرند.

اجازه دهید آخرین قسمت را با شما در میان بگذارم:

«ای زنان، تسلیم شوهران خود باشید، همان‌گونه که تسلیم خداوند هستید. زیرا شوهر سر زن است، چنانکه مسیح نیز سر کلیسا، بدن خویش، و نجات‌دهنده آن است. پس همان‌گونه که کلیسا تسلیم مسیح است، زنان نیز باید در هر امری تسلیم شوهران خود باشند. ای شوهران، زنان خود را محبت کنید، آن‌گونه که مسیح نیز کلیسا را محبت کرد و جان خویش را فدای آن نمود. «از این رو مرد، پدر و مادر خود را ترک گفته، به زن خویش خواهد پیوست، و آن دو یک تن خواهند شد.» این راز، بس عظیم است - اما من درباره مسیح و کلیسا سخن می‌گویم» (افسیان ۲۲:۵-۲۵؛ ۳۱-۳۲).

رابطه بین مسیح و کلیسا الگوی رابطه زن و شوهر است. راز این است که هنگام یک‌تن شدن «یک مرد» و «یک زن» از طریق ازدواج مسیحی، اتحاد مسیح و کلیسا متجلی می‌شود. تدبیر خدا چنین است که پیوند میان زوج مسیحی به گونه‌ای رقم بخورد که اتحاد آنها نماد رابطه مسیح و کلیسا باشد.

توجه داشته باشید که بیانات پولس درباره راز مسیح و کلیسا بر وجود تمایز میان دو طرف ازدواج تاکید دارد. گاهی مردم دچار اشتباه کلامی می‌شوند و می‌گویند: «زیباست که با مسیح و کلیسا، شما از این زندگی زناشویی، محبت و حمایت متقابل برخوردار می‌شوید. هر دو نفری که با هم وصلت می‌کنند می‌توانند به یکدیگر عشق ورزیده و یکدیگر را حمایت کنند.» اما این استدلال با برهانی که پولس بیان می‌کند، مغایرت دارد. مبنای استدلال پولس بر وجود

«تمایز» قرار دارد؛ به این معنی که به طور مشخص مرد همانند مسیح، همسر خود را فداکارانه محبت و رهبری می‌کند؛ و زن همانند کلیسا که مطیع مسیح است، مطیع شوهر خود بوده و به او احترام می‌گذارد. از بیانات پولس چنین برداشت نمی‌شود که تحت هر شرایطی آمیزش دو نفر، می‌تواند جلوه‌ای از تصویر رابطه مسیح و کلیسا باشد، بلکه پولس به صراحت بیان کرده؛ شوهر مانند مسیح باید عشق بورزد و زن مانند کلیسا مطیع شود.

پس نمی‌توانیم ازدواج دو مرد یا دو زن را در چهارچوب منطق حاکم بر متن باب پنجم افسسیان، بگنجانیم و متوقع باشیم به راز ازدواج نیز پی ببریم، چه رسد به کشف تصویر کاملی از این راز در انجیل! بنابراین اگر بگوییم، این‌گونه توصیف از ازدواج، خود انجیل را به مخاطره می‌اندازد، اغراق نکرده‌ایم. پولس به صراحت انجیل مسیح و کلیسا را با ازدواج خداپسندانه مسیحی پیوند می‌دهد، ازدواجی که تنها در پیوستن زن و شوهر به یکدیگر در این اتحاد «تمایز» تحقق می‌یابد. برای همین درک کتاب مقدسی از ازدواج به یک رابطه زناشویی مکمل‌گرایی می‌ماند، نوعی رابطه که (اگر شرایط جسمانی لازم مهیا باشد) می‌تواند باعث فرزندآوری شود تا یک زوج، قابلیت آشکار نمودن راز رابطه مسیح با کلیسا را داشته باشند. وقتی به معنای ژرف ساختار بنیادی ازدواج پی می‌بریم، متوجه می‌شویم که فرمان هفتم بسیار فراتر از دستور الهی است. منطق مقرر در بُن‌مایه فرمان هفتم بیانگر این است که انواع روابط نامشروع، زنا، هم‌جنس‌گرایی، فحشا، برقراری رابطه جنسی با حیوانات و تجاوز، نقض بارز نقشه الهی است.

سه بخش از کتاب مقدس که گستره کاربرد فرمان هفتم را نشان می‌دهند
فرمان هفتم، تنها در رابطه با چند لغزش جنسی نیست، بلکه برای محافظت از موهبت ازدواج و گسترش شکوفایی خانواده نیز هست. به عبارت دیگر، فرمان هفتم چیزی فراتر از منع خیانت به همسر است، این موضوع را می‌توانیم با نگاهی به مطالب قیدشده در بالا و بررسی سه واژه یونانی موجود در چند متن عهد جدید دریابیم.

۱. واژه «پورنیا» (porneia): عیسی فرمود: «آنچه از درون و دل انسان بیرون می‌آید: افکار پلید، بی‌عفتی، دزدی، قتل، زنا، طمع، بدخواهی، حيله، هرزگی، حسادت، تهمت، تکبر و حماقت. این بدیها همه از درون سرچشمه می‌گیرد و آدمی را نجس می‌سازد» (مرقس ۲۱:۷-۲۳). اصطلاح «بی‌عفتی» به یونانی «پورنیا» (porneia) ترجمه شده است که اصطلاح انگلیسی پورنوگرافی برگرفته از آن است. واژه‌نامه تخصصی عهد جدید، چند تعریف جهت توضیح واژه «پورنیا» ارائه کرده که عبارتند از: «روابط جنسی نامشروع، فحشا و تن‌فروشی (بی‌بند و باری جنسی و تعدد روابط)، بی‌عفتی و هرگونه رابطه جنسی خارج از چهارچوب ازدواج قانونی.» مشابه همین را جیمز ادواردز، پژوهشگر عهد جدید، چنین بیان می‌کند: «در ادبیات یونان واژه «پورنیا» در متونی که اشاره به روابط جنسی نامتداول دارند یافت می‌شود که شامل زنا و بی‌عفتی، هرگونه رابطه جنسی خارج از چهارچوب ازدواج قانونی، فحشا و تن‌فروشی (بی‌بند و باری جنسی و تعدد روابط) و هم‌جنس‌گرایی هستند. در تورات، این اصطلاح به برقراری هرگونه رابطه جنسی خارج از ازدواج بین زن و مرد که در تورات منع شده بود، اطلاق می‌گردد.» بنابراین روشن است که در عهد جدید از اصطلاح «پورنیا» نه فقط برای اشاره به گناهان جنسی که در احکام شریعت موسی به‌وضوح ممنوع شده بودند، بلکه آگاهانه، برای اشاره به طیف گسترده‌تری از گناهان جنسی استفاده شده است. عیسی با محکوم ساختن هرگونه بی‌عفتی اخلاقی، تمام اعمالی که مغایر نظام بناشده توسط خدا برای برقراری رابطه باشند، ممنوع کرد و بسیار کوتاه‌نظری است اگر بگوییم عیسی هرگز چیزی در مورد هم‌جنس‌گرایی یا دیگر مباحث امروزی عنوان نکرده است. زیرا «پورنیا» صرفاً به معنی خیانت به همسر نیست و این واژه طیف معنایی بسیار گسترده‌تری را پوشش می‌دهد و به بیانی، همانند تمامی یهودیان قرن اول، درک عیسی نیز از فرمان هفتم این بود که دربرگیرنده انواع گناهان جنسی است.

۲. واژه «لواط‌گران» (Arsenokoitais)، واژه مهمی است که به نظر می‌رسد پولس رسول آن را ابداع کرده است. به چگونگی کاربرد این واژه در متن اول تیموتائوس ۱: ۸-۱۱ بنگرید:

«ما می‌دانیم که شریعت نیکوست، اگر کسی آن را به‌درستی به کار بندد. نیز می‌دانیم که شریعت نه برای درستکاران، بلکه برای قانون‌شکنان و سرکشان وضع شده است، برای بی‌دینان و گناهکاران، و ناپاکان و کافران؛ برای قاتلان پدر و قاتلان مادر؛ برای آدمکشان، زناکاران و لواط‌گران؛ برای آدم‌ربایان، دروغگویان و شهادت‌دهندگان به دروغ، و نیز برای هر عملی که خلاف تعلیم صحیح باشد، تعلیم منطبق بر انجیل پرجلال خدای متبارک که به من سپرده شده است.»

توجه نمایید پولس رسول، در اینجا چگونه بخش دوم شریعت، یعنی شش فرمان آخر را که به رابطه افقی بین ما انسان‌ها مربوط است بازگو می‌کند. او بعد از ارائه شرح کاملی از نافرمانی، به فرمان پنجم «قاتلان پدر و قاتلان مادر»، سپس به فرمان ششم «آدمکشان» و بعد با استفاده از دو عبارت متفاوت «زناکاران و لواط‌گران» به فرمان هفتم اشاره می‌کند و با اشاره به فرمان هشتم «آدم‌ربایان» و فرمان نهم «دروغگویان و شهادت‌دهندگان به دروغ» فهرست احکام خاص را به‌طور کامل عنوان می‌کند.

بیباید با دقت بیشتری این دو اصطلاح را تحت فرمان هفتم بررسی نماییم. «زناکاران» ترجمه واژه یونانی pornois و هم‌ریشه با واژه پورنیا (پیش‌تر معنی این واژه را بررسی کردیم) است. برای اشاره به «لواط‌گران» در یونانی تنها واژه (Arsenokoitais) وجود دارد که اولین بار، پولس در فصل ششم اول قرن‌تیان و فصل یکم اول تیموتائوس از آن استفاده کرده است. در یونان باستان از واژه (pederasty) برای بیان معاشقه مردی با پسر بچه که امری رایج در آن زمان بود، استفاده می‌شد. پس اگر مقصود پولس صرفاً اشاره به این نوع از رابطه جنسی بود، می‌توانست از واژه «بچه‌بازها» (paiderastes) برای بیان منظورش استفاده

کند. اما او در عوض برای اشاره به معانی گسترده‌تر، با ترکیب دو واژه مرد (به یونانی Arsen) و تختخواب (به یونانی Koite)، که بازتابی تعمدی از آیات لایوان ۲۲:۱۸ و ۱۳:۲۰ می‌باشد، واژه «لواطگران» (arsenokoitais) را ابداع و آن را برای بیان مفهوم خاص مد نظر خود به کار برده است. در ترجمه یونانی عهد عتیق «هفتاد تن» (سپتواجنت Septuagint) لایوان ۱۳:۲۰ از عبری به یونانی چنین برگردانده شده است: *hos an koimethe meta arsenos koiten gynaikos*: «اگر مردی با یک مرد دیگر بخوابد، همان‌گونه که با زنان می‌خوابد».

بنابراین حتی اگر با زبان یونانی هم آشنا نباشیم، با توجه به لایوان ۱۳:۲۰ می‌توانیم دریابیم که پولس واژه ابداعی خود، «لواطگران» (arsenokoitais) را از کجا یافته است. پولس واژه «لواطگران» (arsenokoitais) را فقط برای محکوم نمودن معاشقه مرد با پسر بچه (که یقیناً رابطه‌ای خطا و ناشایست بود) استفاده نکرده، بلکه او از این واژه برای تقبیح تمامی انواع روابط هم‌جنس‌گرایانه استفاده کرده است. به خاطر داشته باشید که همه اینها مربوط به نحوه بازگو کردن بخش دوم شریعت از سوی پولس در اول تیموتائوس فصل یک است. به طور خلاصه می‌توانیم بگوییم که عهد جدید صراحتاً انواع روابط هم‌جنس‌گرایانه را به عنوان نقض فرمان هفتم، تلقی می‌کند.

۳. واژه «(با) شهوت» (Epithumeo)، آخرین واژه مورد بررسی است که در موعظه بالایی کوه بیان شده است:

«شنیده‌اید که گفته شده، "زنا مکن"، اما من به شما می‌گویم، هر که با شهوت به زنی بنگرد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است. پس اگر چشم راست تو را می‌لغزاند، آن را به در آر و دور افکن، زیرا تو را بهتر آن است که عضوی از اعضایت نابود گردد تا آن که تمام بدنت به دوزخ افکنده شود. و اگر دست راست تو را می‌لغزاند، آن را قطع کن و دور افکن، زیرا تو را بهتر آن است که عضوی از اعضایت نابود گردد تا آن که تمام بدنت به دوزخ افکنده شود» (متی ۵: ۲۷-۳۰).

اصطلاح «با شهوت» در آیه بیست و هشتم، ترجمه واژه یونانی *epithumeo* است که در یونانی بر کشش و ولع شدید، حریص بودن و طمع ورزی یا اشتیاق شدید داشتن نیز دلالت دارد. توجه به خوشگلی یا خوش تیپی جنس مخالف، به خودی خود گناه نیست، بلکه اگر این توجه تبدیل به *epithumeo* یعنی زمانی که زنا، ولع، طمع و تصویرسازی شهوانی شود، گناه محسوب می شود. به بیانی دیگر، زنا و بی عفتی امری است درونی و قلبی و البته نه تنها عیسی نگفت اگر قلبا و در درون آرامش دارید، مجاز هستی با هر که بخواهید ارتباط جنسی برقرار کنید، بلکه او گفت نه تنها هنگامی که مرتکب عمل فیزیکی با اندام های جنسی خود می شویم (خودارضایی)، گناه محسوب می شود، بلکه حتی فراتر از آن، از طریق فکرهای شهوت آلود، خیال پردازی و تصویرسازی ذهنی، آنچه می خوانیم و می بینیم و حتی با ابراز احساسات شهوانی نیز دچار گناه جنسی می شویم.

واضح است که گستره فرمان هفتم، شامل طیف وسیعی از کاربردهاست. اگر تصور کنیم به این دلیل که هرگز به همسر خود خیانت نکرده ایم از گناه زنا مبرا هستیم، کاملاً در اشتباهیم. زیرا داشتن هر نوع رابطه جنسی قبل از ازدواج، دیدن پورنوگرافی، برقراری ارتباط جنسی با حیوانات، هم جنس گرایی، تعدد روابط جنسی، ولع جنسی، بی عفتی و همه امیال شهوانی همانند گناه خیانت به همسر، باعث نقض فرمان هفتم می شوند. هر فرد بالغی که در حال مطالعه این کتاب است، نمی تواند از کلام نافذ و رسای عیسی فرار کند. هیچ کس آن قدر شایسته عمل نکرده که هرگز در خصوص گناهان مربوط به فرمان هفتم قصوری نورزیده باشد.

پیامی برای سه گروه از مردم

پس از نگاهی به سه ساختار بنیادی یاد شده برای درک مقوله ازدواج از منظر کتاب مقدس و بررسی سه واژه یونانی که وسعت کاربرد فرمان هفتم را در عهد جدید

نشان می‌دهند، مایلم این مبحث را خطاب به سه گروه از مردم که ممکن است هم‌اکنون در حال خواندن این فصل باشند، به پایان برسانم. یعنی اغواشدگان، سرکشان و دلشکستگان.

خطاب به این سه گروه، مایلم کاری کمی متفاوت انجام دهم و عمدتاً از کتاب مقدس نقل قول نمایم. متوجه هستم که مطالعه یک کتاب و رسیدن به چندین نقل قول از کتاب مقدس چگونه است. به راحتی می‌توان از آنها عبور کرد یا به طور کلی آنها را نادیده گرفت. معمولاً فرض را بر آن می‌گذاریم که از آنچه کتاب مقدس می‌خواهد بگویید، آگاه هستیم و بی‌صبرانه مشتاقیم به «گوشت» کتابی که در حال مطالعه آن هستیم، برسیم. غافل از آن که کتاب مقدس «گوشت» است! ما باید با گوش دل بشنویم که خدا در مورد فرامین چه می‌گوید. به ویژه این فرمان که می‌تواند بسیار بحث‌برانگیز و در عین حال بسیار دشوار و بسیار دردناک باشد. بنابراین سعی کنید توجه و اشتیاقتان را از دست ندهید و صفحه را ورق نزنید. یک بار دیگر و شاید برای اولین بار گوش کنید. اجازه دهید کلام دمیده شده خدا به شما تعلیم دهد، تادیب نماید، اصلاح کند و شما را برای پارسایی تربیت نماید.

نخست اجازه دهید با افراد اغواشده صحبت کنم (یا به بیان دقیق‌تر، بگذارید خدا با اغواشدگان صحبت کند). من به کسانی فکر می‌کنم که در حال حاضر احساس می‌کنند به سمت چیزی ممنوعه یا در جهت چیزی غیر طبیعی کشیده شده‌اند. حتی شاید شما هم طی این هفته متوجه شده‌اید که کمی در رابطه جنسی زیاده‌روی کرده‌اید یا شاید با بازیگوشی و وقت‌گذرانی در حال بازی کردن با گناه بوده‌اید. شاید احساس می‌کنید به محض فراهم شدن فرصتی، مجذوب و اغوا می‌شوید. کلام خدا را بشنوید:

«پس آن که گمان می‌کند استوار است، به هوش باشد که نیفتد! هیچ آزمایشی بر شما نیامده که مناسب بشر نباشد. و خدا امین است؛ او اجازه نمی‌دهد بیش از توان خود آزموده شوید، بلکه همراه آزمایش راه‌گریزی نیز

فراهم می‌سازد تا تاب تحملش را داشته باشید» (اول قرن‌تیان ۱۰:۱۲-۱۳).

«محبت‌های خداوند هرگز پایان نمی‌پذیرد، زیرا که رحمت‌های او بی‌زوال است؛ آنها هر بامداد تازه می‌شود؛ وفاداری تو عظیم است. جان من می‌گوید: خداوند نصیب من است، پس بر او امید خواهم بست. خداوند برای منتظران خود نیکوست و برای هر که او را بجوید. نیکوست در خاموشی، نجات خداوند را انتظار کشیدن» (مراثی ارمیا ۳:۲۲-۲۶).

«از همین رو، لازم بود از هر حیث همانند برادران خود شود تا بتواند در مقام کاهن اعظمی رحیم و امین، در خدمت خدا باشد و برای گناهان قوم کفاره کند. چون او خود هنگامی که آزموده شد، رنج کشید، قادر است آنان را که آزموده می‌شوند، یاری رساند» (عبرانیان ۲:۱۷-۱۸).

«هنگامی که کسی وسوسه می‌شود، هوای نَفَس خود اوست که او را می‌فریبد و به دام می‌افکند. هوای نَفَس که آبتن شود، گناه می‌زاید و گناه نیز چون به ثمر رسد، مرگ به بار می‌آورد» (یعقوب ۱:۱۴-۱۵).

«زیرا از لبان زن یا مرد زناکار غسل می‌چکد، و زبان او از روغن چربتر است. اما سرانجامش همچون افسنطین، تلخ است، و تیز همچون شمشیرِ دو دم» (امثال ۵:۳-۴).

«از زن زناکار و مرد اغواگر دوری کنید. راه خود را از آنها دور نگهدارید و به در سرای آنها نزدیک نشوید. از سرچشمه خود آب بنوشید. چشمه‌های شما مبارک باشد و از همسر یا شوهر دوران جوانی خود شادمان باشید. از آن عشق مست شوید، نه از شراب حرام شرارت. راه خود را به خوبی بسنجید، زیرا فرد شریر توسط جهل بسیارش گمراه خواهد شد» (ر.ک. امثال ۵:۸؛ ۵:۱۵-۲۳).

دوم، همه شمایی که سرکش و گردن‌کش هستی به کلام خدا گوش فرا دهید. اکنون به ریاکاران و فریبکاران می‌اندیشم. اشخاص دودل و ناپایداری که گمان

می‌کنند با یک ساعت حضور یافتن در کلیسا (روزهای یکشنبه) می‌توانند خدا را فریب دهند! شاید خوب می‌دانید چگونه می‌توانید کاملاً ظاهر یک مسیحی دوست‌داشتنی و خوب را به خود بگیرید. شاید در حال تلاش قِسر در رفتن از چیزی هستید. یا شاید هم با وجود آنکه می‌دانید کاری که انجام می‌دهید اشتباه است، دیگر برایتان مهم نیست. یا اینکه فکر می‌کنید می‌توانید از ازدواجتان صرف نظر کنید، در حالی که امیال جنسی شما قابل صرف نظر نیست و در نهایت اینکه خود را متقاعد کرده‌اید که خدا نمی‌خواهد شما راضی و خوشحال نباشید! اما این چیزی است که خدا می‌گوید:

«فریب نخورید: خدا را استهزا نتوان کرد. انسان هر چه بکارد همان را خواهد دروید. کسی که برای نَفَس خود می‌کارد، از نَفَس تباهی درو خواهد کرد؛ اما کسی که برای روح می‌کارد، از روح حیات جاویدان خواهد دروید» (غلاطیان ۶: ۷-۸).

«آیا نمی‌دانید که بدنهای شما اعضای مسیح است؟ آیا اعضای مسیح را بگیریم و آنها را اعضای فاحشه‌ای گردانم؟ هرگز! آیا نمی‌دانید کسی که با فاحشه‌ای می‌پیوندد، با او یک تن می‌شود؟ زیرا نوشته شده است: «آن دو یک تن خواهند شد.» اما آنکه با خداوند می‌پیوندد، با او یک روح است. از بی‌عفتی بگریزید! هر گناه دیگر که انسان مرتکب شود بیرون از بدن اوست، اما کسی که مرتکب بی‌عفتی می‌شود، نسبت به بدن خود گناه می‌کند. آیا نمی‌دانید که بدن شما معبد روح‌القدس است که در شماست و او را از خدا یافته‌اید، و دیگر از آن خود نیستید؟ به بهایی خریده شده‌اید، پس خدا را در بدن خود تجلیل کنید» (اول قرنتیان ۶: ۱۵-۲۰).

«مباد که در میان شما از بی‌عفتی یا هر گونه ناپاکی یا شهوت پرستی حتی سخن به میان آید، زیرا اینها شایستهٔ مقدسین نیست» (افسیسیان ۵: ۳).
 «پس چون با مسیح برخیزانیده شده‌اید، آنچه را که در بالاست بجوید، آنجا که مسیح به دست راست خدا نشسته است. به آنچه در بالاست

بیندیشید، نه به آنچه بر زمین است. زیرا مُردید و زندگی شما اکنون با مسیح در خدا پنهان است. چون مسیح که زندگی شماست، ظهور کند، آنگاه شما نیز همراه او با جلال ظاهر خواهید شد. پس، هرآنچه را در وجود شما زمینی است، بکشید، یعنی بی عفتی، ناپاکی، هوی و هوس، امیال زشت و شهوت پرستی را که همان بت پرستی است» (کولسیان ۳: ۱-۵).

«ای زناکاران، آیا نمی‌دانید دوستی با دنیا دشمنی با خداست؟ هر که در پی دوستی با دنیا است، خود را دشمن خدا می‌سازد. آیا گمان می‌برید کتاب بیهوده گفته است: «روحی که خدا در ما ساکن کرده، تا به حد حسادت مشتاق ماست؟» اما فیضی که او می‌بخشد، بس فزونتر است. از همین رو کتاب می‌گوید: «خدا در برابر متکبران می‌ایستد، اما فروتنان را فیض می‌بخشد.» پس تسلیم خدا باشید. در برابر ابلیس ایستادگی کنید، که از شما خواهد گریخت. به خدا نزدیک شوید، که او نیز به شما نزدیک خواهد شد. ای گناهکاران، دستهای خود را پاک کنید، و ای دودلان، دل‌های خود را طاهر سازید. به حال زار بیفتید و نُدبه و زاری کنید. خنده شما به ماتم، و شادی شما به اندوه بدل گردد. در حضور خدا فروتن شوید تا شما را سرفراز کند» (یعقوب ۴: ۴-۱۰).

«اراده خدا این است که مقدّس باشید: خود را از بی‌عفتی دور نگاه دارید. هریک از شما باید بداند که چگونه در پاکی و برازندگی، بدن خود را تحت تسلط نگاه دارد. نباید همانند قومهایی که خدا را نمی‌شناسند، دستخوش امیال شهوانی باشید. هیچ‌کس نباید در این امر دست تجاوز یا طمع به حریم برادر خود دراز کند. چنانکه پیشتر به شما گفتیم و هشدار دادیم، خداوند همه این کارها را کیفر خواهد داد. زیرا خدا ما را نه به ناپاکی، بلکه به قدّوسیت فرا خوانده است. پس، هر که این تعلیم را رد کند، نه انسان، بلکه خدایی را رد کرده که روح قدّوس خود را به شما عطا می‌فرماید» (اول تسالونیکیان ۴: ۳-۸).

ای کسانی که سرکش و نامطیع هستید، به کلام خدا گوش فرادهید! تصور نکنید می‌توانید با دنیا دوستی کنید و هم‌زمان دوستان خدا باشید. انسان نمی‌تواند دو ارباب را خدمت کند و مادامی که با گناه راه می‌روید، خدا با شما گام نخواهد زد. سرانجام پیامی به دلشکستگان، برای شما که پس از مطالعه کامل این بخش، به خوبی از گناه خود (چه در گذشته و چقدر بیشتر در زمان حال) آگاه شده و از کرده خود متنفرید. شما از زندگی و تصویری که از خود ساخته‌اید، متنفرید. گاهی احساس می‌کنید حتی از خودتان هم منزجر هستید. اما خدا می‌خواهد با کسانی که پشیمان، شرمسار و توبه‌کارند، با همه کسانی که فروتن شده، خود را در پای صلیب قرار می‌دهند، سخن گوید.

«خداوند، از ژرفایا نزد تو فریاد برمی‌آورم؛ خداوند، آوازم را بشنو! گوشه‌ای به فریاد التماس من توجه کند! خداوند، اگر گناهان را منظور داری کیست، ای خداوند، که بتواند در حضورت بایستد؟ اما آمرزش نزد توست، تا ترس تو در دلها باشد» (مزمور ۱۳۰: ۱-۴).

«پس اکنون برای آنان که در مسیح عیسی هستند دیگر هیچ محکومیتی نیست، زیرا در مسیح عیسی، قانون روح حیات مرا از قانون گناه و مرگ آزاد کرد» (رومان ۸: ۱-۲).

«اگر بگوییم بری از گناهیم، خود را فریب داده‌ایم و راستی در ما نیست. ولی اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او که امین و عادل است، گناهان ما را می‌آمرزد و از هر نادرستی پاکمان می‌سازد» (اول یوحنا ۱: ۸-۹).

«آنگاه او یهوشع، کاهن اعظم را به من نشان داد که در حضور فرشته خداوند ایستاده بود. و شیطان به جانب راست یهوشع ایستاده بود تا او را متهم کند. خداوند به شیطان گفت: «ای شیطان، خداوند تو را توبیخ کند! خداوند که اورشلیم را برگزیده است، تو را توبیخ کند! آیا این مرد چوب نیم‌سوزی نیست که از میان آتش برگرفته شده است؟» و یهوشع

خیانت دل | ۱۳۹

جامهٔ چرکین بر تن، به حضور فرشته ایستاده بود. فرشته به کسانی که در برابر پیهوشع ایستاده بودند، گفت: «جامهٔ چرکین از تنش به در آورید.» و به پیهوشع گفت: اینک تقصیرت را از تو بیرون کردم، و جامهٔ فاخر بر تو خواهم پوشانید» (زکریا ۳: ۱-۴).

و در پایان، از مشهورترین خطابه‌ای که تاکنون موعظه شده بشنوید:
«خوشا به حال فقیران در روح، زیرا پادشاهی آسمان از آن ایشان است. خوشا به حال ماتمیان، زیرا آنان تسلی خواهند یافت. خوشا به حال حلیمان، زیرا آنان زمین را به میراث خواهند برد. خوشا به حال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا آنان سیر خواهند شد. خوشا به حال رحیمان، زیرا بر آنان رحم خواهد شد. خوشا به حال پاکدلان، زیرا آنان خدا را خواهند دید» (متی ۵: ۳-۸).

وعده برای پاک دلان، چیزی کمتر از خود خداوند نیست. توبه کنید، دریافت کنید، چشمانتان را بگشایید و ببینید.



«دزدی مکن.»

(خروج ۲۰:۱۵)

۸

گنجینه‌ها در آسمان

پس از اینکه خود را عمیقاً توسط فرامین قبلی محکوم شده یافتیم، رویکرد اولیه ما به این فرمان این است: «آه! بالاخره، کمی فضا برای نفس کشیدن پیدا می‌کنیم.» در یک نظرسنجی که چندین سال پیش توسط گروه بارنا انجام شد، ۸۶ درصد از بزرگسالان ادعا کردند که کاملاً به شرط خدا مبنی بر پرهیز از دزدی عمل کرده‌اند. ما گمان می‌کنیم جمله «شما نباید دزدی کنید»، درخور دزدان و سارقان است و برای مردم عادی کاربرد زیادی ندارد.

خدا منع کرده است

طرح کلی این فصل، ساده است. من از دو پرسش و پاسخ از «مجموعه پرسش و پاسخ هایدلبرگ» استفاده و بیشتر وقت خود را صرف اولین مورد خواهم کرد.

پرسش ۱۱۰. خداوند در فرمان هشتم چه چیزی را منع کرده است؟

الف. او نه تنها دزدی و سرقت آشکارا که طبق قانون، قابل مجازات است ممنوع می‌کند، بلکه از نظر خدا دزدی شامل فریب دادن و کلاهبرداری

از همسایه با نقشه‌های ظاهراً مشروع نیز می‌شود، مانند سنجش نادرست وزن، اندازه یا حجم، تجارت متقلبانه، جعل اسناد مالی و اسکناس، رباخواری و انواع چنین ترفندهایی از دید خدا دزدی است. به علاوه خدا ما را از هر گونه حرص، طمع و اسراف بیهوده انواع برکات و نعمت‌ها (موهبت‌های الهی) نیز منع می‌کند.

بیا باید خط به خط پاسخ بالا را مرور کنیم.

این فرمان، دزدی و سرقت آشکار، گرفتن چیزی که به شما تعلق ندارد را منع می‌کند. چندین بار شاهد این موضوع در کتاب مقدس هستیم: راحیل بت‌های خانواده پدرش را دزدید. عخان پس از سقوط آریحا، برخی از وسائل وقف شده را دزدید که منجر به شکست قوم در عای شد. آخاب و ایزابل تاکستان نابوت را غصب کردند. ما می‌دانیم که گرفتن چیزهایی که به ما تعلق ندارند اشتباه است، چه از طریق شکستن و ورود، سرقت، دزدی از مغازه یا غصب (قبض غیر قانونی اموال شخصی یک شخص یا کسب و کار). این چیزی است که فرمان هشتم آن را منع می‌کند.

فرمان هشتم، تصرف نامشروع انسان‌ها را نیز منع کرده است. در حالی که کتاب مقدس برای غیر قانونی کردن هر نوع برده‌داری به حدی که شاید ما تمایل داشته باشیم از نقطه نظر خود آن را ببینیم، تلاش نمی‌کند. اما همچنان برده‌داری در کتاب مقدس با برده‌داری که در جهان نوین (New World) می‌بینیم، بسیار متفاوت است. حق مالکیت مطلق برده (نوعی برده‌داری که در آن برده جزو دارایی شخصی برده‌دار قلمداد می‌شد) که در آمریکا وجود داشت؛ در واقع توسط فرمان هشتم، غیر قانونی اعلام شده بود: «هر که انسانی را بر باید، خواه او را فروخته باشد و خواه در دستش یافت شود، البته باید کشته شود» (خروج ۲۱:۱۶).

احتمالاً، اول تیموتائوس فصل یک را در بخش قبلی به یاد دارید. پولس در آن به طور متوالی بیانی متفاوت از احکام ده فرمان را فهرست‌وار ارائه می‌کند

و پس از مرور دقیق برخی ممنوعیت‌های فرمان هفتم (زنا و لواط‌گری)، سراغ «آدم‌ربایان (برده‌داران)» می‌رود. او فرمان هشتم را به کسانی که فردی را می‌ربایند، نسبت می‌دهد. کل نظام برده‌داری که در جهان نوین وجود داشت با بیرون راندن (مهاجرت) اجباری مردم از سرزمینشان پیش می‌رفت (اگرچه در برخی موارد، از قبل توسط مردم سرزمین خودشان ربوده شده و سپس به بردگی فروخته شده بودند). این نقض و تخطی از فرمان هشتم بود.

گیسپرتوس ووتیوس، الهیدان برجسته هلندی قرن هفدهم، چهار نمونه از افراد دزد را برشمرده است:

۱. دزدیدن کودکان برای عضویت در صومعه

۲. دزدیدن کودکان برای استفاده از آنها به عنوان متکدی

۳. دزدیدن دختران جوان، گاهی برای ازدواج با آنها

۴. برده‌داری

همان‌طور که می‌دانیم، اسرائیل به تازگی از بردگی مصر آزاد شده بود. خدا می‌خواست آنها بفهمند قوم آزاد بودن یعنی چه و در نتیجه همدیگر را به بردگی نگیرند. در اسرائیل گاهی افراد خارجی به عنوان غنیمت جنگی تصاحب می‌شدند و از سوی خود اسرائیلی‌ها می‌توانستند به میل خود خدمتگذار (غلام) قراردادی شوند، اما ربودن یا تصاحب مردم برای برده‌داری، همیشه اشتباه تلقی می‌شد؛ حداقل در صورتی که حکم خدا را واقعا و به درستی درک می‌کردند، باید چنین ذهنیتی در آنها ایجاد می‌شد.

پس فرمان هشتم، سرقت اموال شخصی و خود اشخاص را منع می‌کند. ظاهراً این حکم، واضح و روشن است. با این حال، «مجموعه پرسش و پاسخ هایدلبرگ» ادامه می‌دهد که «دزدی شامل فریب دادن و کلاهبرداری از همسایه با هر گونه ترفند ظاهراً مشروع نیز می‌شود»، سپس در ادامه، فهرست تعدادی از این طرح و نقشه‌ها را ارائه می‌کند.

اولین مورد، اندازه‌گیری‌های نادرست است. در مورد این موضوع، کتاب مقدس

به فراوانی صحبت کرده است. نحوهٔ تجارت در جهان باستان را تصور کنید. مردم از ترازوهای نامیزان، معیارهای غلط یا وزنه‌هایی با وزن نادرست استفاده می‌کردند که خود یکی از روش‌های اصلی تداوم بی‌عدالتی و راهی برای کسب سود بیشتر بود.

حین مرور برخی از تفاسیر، به یاد نقاشی «نورمن راکول» اثر لیزلی تراشر^۱ از شمارهٔ ۱۹۳۶ «ساتردی ایونینگ پُست» افتادم. این نقاشی شامل یک زن خوش‌لباس و یک قصاب است که از روی پیشخوان به یکدیگر نگاه می‌کنند و هر دو طوری لبخند می‌زنند که انگار در حال انجام یک معاملهٔ رضایت‌بخش و خوب هستند. نوعی گوشت (شاید یک مرغ) در ترازو قرار دارد. اگر با دقت به نقاشی نگاه کنید، می‌بینید که قصاب انگشت شست خود را روی کفه ترازو به سمت پایین فشار می‌دهد و زن با انگشت خود از زیر، کفهٔ ترازو را به سمت بالا می‌فشارد. شاید این تصویر خوبی از فرهنگ بومی آمریکا (در آن زمان) باشد و می‌توان این عمل را مصداق نقض فرمان هشتم انگاشت.

در روزگار ما، با وجود آنکه اکثر معاملات تجاری با معیارها و ترازوهای واقعی و غیر مجازی انجام نمی‌شوند، ولی همچنان راه‌های زیادی برای نقض این فرمان وجود دارد: رسوایی‌های مالی و حسابداری برای فریب سهام‌داران، اختلاس (دزدیدن پول از محل کار یا حتی خزانهٔ کلیسا)؛ کلاهبرداری از فقرا (شاید به این دلیل که آنها حقوق خود را نمی‌دانند)؛ یا سوءاستفاده از فقرا به دلیل اینکه به دادگاه دسترسی ندارند یا نمی‌دانند قانوناً چه چیزی از آنها خواسته می‌شود.

این بخش از «مجموعهٔ پرسش و پاسخ هایدلبرگ» شامل کالاهای متقلبانه نیز می‌شود (فروش کالاها یا خدمات معیوب و یا ترغیب مردم به خرید چیزی که برای آنها مناسب نیست). در اقتصاد پراکنده و آزاد ما تشخیص دادن درست، دشوار است. چگونه باید با تبلیغات برخورد نماییم؟ برخی از شما ممکن است

1. Norman Rockwellesque

2. Leslie Thrasher

در حوزه تبلیغات کار کنید یا در حال تحصیل در حوزه تبلیغات باشید. مطمئناً اینکه چیزی را بازاریابی کنید اشتباه نیست یا اینکه بخواهید در مورد محصول یا خدمات خود صحبت کنید و آن را به روشی جذاب تبلیغ کنید، خطا نیست. اما اگر در زمینه تبلیغات یا بازاریابی کار می‌کنید، باید از خود پرسید: «آیا من مردم را به چیزی غیر ضروری یا غیر مفید علاقه‌مند می‌کنم و در آنها اشتیاق برای خرید چیزی که واقعا به آن نیاز ندارند ایجاد می‌کنم؟» این موضوع به اینکه «با مردم همان‌طور رفتار کنیم که دوست داریم با ما رفتار شود» بستگی دارد.

شاید یک داروساز حاضر باشد هر کاری برای تبلیغ یک قرص جدید برای تسکین سوزش معده یا کاهش کلسترول انجام دهد. حقیقت آن است که شرکت داروسازی می‌خواهد پول در بیاورد، کاری که تقریباً همه انجام می‌دهند. در نتیجه شاید تصمیم بگیرند آن دارو را در برنامه‌های بی‌ربط با دارو و سلامتی، ولی پرمخاطبی مثل برنامه‌های بازی و سرگرمی تلویزیونی («چرخ سرنوشت»^۱ یا «خطر!»^۲ - برنامه‌های تلویزیون آمریکا) یا در پایان اخبار شبانه تبلیغ کنند! بر همین مبنا برای محصول خود یک اسم بی‌معنای صرفاً فانتری و جذاب انتخاب می‌کنند و افرادی که در نتیجه مصرف دارو، سالم به نظر می‌رسند را جلوی دوربین می‌آورند. با این کار آنها در تلاشند مصرف داروی مورد نظر را به نیاز مردم تبدیل کنند. اما اگر داروساز، یک قرص لاغری بسازد و برای مجاب کردن مردم برای خرید آن، سعی در ایجاد احساس عدم جذابیت و بی‌ارزشی در آنها کند، چه؟ سازنده باید احساس ارزشمندی و شایستگی را در آنها از بین ببرد، به حدی که تصور کنند بدون قرص لاغری، زندگی‌شان بی‌معنا خواهد بود. نقشه زیرکانه‌ای است، این‌طور نیست؟

این بخش از «مجموعه پرسش و پاسخ هایدلبرگ»، پول جعلی را نیز در نظر می‌گیرد که شامل کلاهبرداری از طریق چک هم می‌شود؛ چک‌هایی که از قصد

1. Wheel of Fortune

2. Jeopardy!

برگشت می‌خورند. برخی علی‌رغم دانستن اینکه در نهایت دستگیر می‌شوند، اما احساس می‌کنند که می‌توانند هزینه‌ها را تا زمان موعد چک پوشش دهند. همچنین، شامل امید و وعده‌های توخالی کازینوها نیز می‌شود. کازینوها کالاها و خدمات جدیدی تولید نمی‌کنند. آنها صرفاً بدون ایجاد یک محصول جدید باارزش (به جز، صرفاً ارائه‌ی نوعی تجربه) پول مبادله می‌کنند. کل این تجربه برای این اساس است که افراد خاصی پول خود را و البته پول بسیار زیاد و هنگفت خود را از دست می‌دهند.

بعد از اینها این بخش از «مجموعه پرسش و پاسخ هایدلبرگ» «ربا (خواری)» و «رشوه (خواری)» را مطرح می‌کند. در طول قرون وسطی، مسیحیان نسبت به دریافت هر نوع سودی مردد بودند. «اگر به یکی از فقیران قوم من پول قرض دهی، همچون رباخواران عمل مکن و از او بهره مخواه» (خروج ۲۲:۲۵). این برای مسیحیانی که در خدمات مالی کار می‌کنند چه معنایی دارد؟ آیا به این معناست که هرگونه سودی در هر موقعیتی گناه تلقی می‌شود؟

به نظر من این بخش از «مجموعه پرسش و پاسخ هایدلبرگ»، با استفاده از واژه «ربا» حق مطلب را به درستی منتقل می‌کند. در عهد جدید، عیسی مثل قنطارها رازد و به این ترتیب گویا مردم را تشویق به سپرده‌گذاری در بانک نمود، جایی که می‌توانید کسب سود نمایید. به نظر می‌رسد که عیسی با تمام مواردی که مربوط به بانکداری، امور مالی یا بهره می‌باشد، مخالف نبوده است. فصل بیست و دوم خروج، ممنوعیتی خاص، در برابر بهره گرفتن، به ویژه از کسانی بود که هیچ گزینه مالی دیگری جز وام گرفتن با نرخ سود گزاف نداشتند. قانون منع ربا در خروج، در مورد وام‌های مستمندان بود، برای مردمی که در روزهای سختی قرار گرفته بودند. این قشر از مردم، محروم از بیمه یا «تورهای ایمنی اجتماعی دولتی» (برنامه‌هایی برای انتقال پول به فقرا یا افراد آسیب‌پذیر) که حمایتشان کند، بودند. آنها در زمان‌هایی که به هر دلیل محصولانشان از بین می‌رفت، یا به دلیل قحطی چیزی برای خوردن نداشتند، یا وقتی طوفان خانه‌ها یا چادرهایشان را خراب می‌کرد، چه

کاری می‌توانستند بکنند؟ در چنین مواقعی، افراد سودجو و بی‌وجدان مبلغی را (به صورت ربا) پیشنهاد می‌کردند تا آنها بتوانند دوباره روی پای خود بایستند. این همان نگرشی است که توسط خدا محکوم شده و خدا دستور می‌دهد به همسایه خود کمک کنید. رویکرد ما وقتی از سود سرمایه‌گذاری صحبت می‌کنیم، کاملاً متفاوت است. کالوین چنین استدلال کرد که شرایط در مورد کسانی که فقیر نیستند و فقط به دنبال راه‌اندازی کسب و کار یا خرید ملک هستند، متفاوت است و در این‌گونه موارد باید متفاوت عمل نمود.

اما حتی اگر بهره در یک سیستم بازار آزاد درست قلمداد شود، نباید غارتگرانه باشد. کالوین اصرار داشت که نرخ بهره را در زئو تعیین کند، زیرا معتقد بود که تعیین نرخ بهره یک موضوع اخلاقی و الهیاتی است. این را به عنوان یک سیاست کاری سیاسی یا به بیانی چهارچوب رفتاری سیاسی امتحان کنید! وقتی افرادی را می‌بینید که در مشقت و سختی هستند و با خود فکر می‌کنید: «الآن فرصت مناسبی است که من با استفاده از بدبختی آنها ثروتمند شوم»، همان چیزی است که فرمان هشتم منع می‌کند. ما باید این‌طور فکر کنیم: «من آن قدر پول اضافی دارم که بتوانم بدون بهره به آنها قرض بدهم تا بتوانند روی پای خود بایستند.»

در انتها، این بخش از «مجموعه پرسش و پاسخ هایدلبرگ»، به «هر وسیله و روش دیگری که خداوند آن را ممنوع کرده است» اشاره می‌کند. این جمله دورنما را هم پوشش می‌دهد، این‌طور نیست؟ فریب دادن دولت را هم در بر می‌گیرد. ممکن است کنجکاو شوید که «خب، مشکل فریب دادن دولت چیست؟» بایستی متوجه باشیم که دولت‌ها هم دارای حق و حقوقی مبنی بر مورد سرقت قرار نگرفتن هستند. چنین دزدی‌هایی ممکن است به علت امتناع از پرداخت یا تقلب در مالیات اشخاص، از طریق دعاوی بیهوده‌ای که بسیار هم هزینه‌بردار است، یا شاید با نپرداختن قسط وام دولتی رخ دهد.

در مورد تقلب و دست‌کاری در دستمزد کارکنان چطور؟ که باعث اجحاف در حق آنان می‌شود. عهد عتیق و عهد جدید هر دو اغلب در مخالفت با چنین

اَعمالی صحبت می‌کنند: «اینک مزد کارگرانی که در مزارع شما درو کرده‌اند، و شما حيله‌گرانه از پرداخت آن سرباز زده‌اید، بر ضد شما فریاد برمی‌آورد. آری فریاد دروگران به گوش خداوند لشکرها رسیده است» (یعقوب ۴:۵). در این آیه، یعقوب به یکی از راه‌های اصلی تداوم بی‌عدالتی در آن زمان اشاره می‌کند. زمین‌داران، کارگران روزمزد یا فصلی (استخدام افراد، تنها در فصل برداشت محصول) را برای کار در مزارع خود استخدام می‌کردند. کارگران کار را انجام می‌دادند، اما پس از آن صاحبان زمین با گفتن اینکه: «فکر نمی‌کنم کار را به حد مطلوب انجام داده باشید. شما یک نقطه را جا انداخته‌اید و من واقعا از این موضوع راضی نیستم. دیدم که در حال استراحت هستید...» مرتکب عملی متقلبانه و فریبکارانه شده، به کارگران دستمزد پرداخت نمی‌کردند.

فرمان هشتم هم‌چنین گسترش ناعادلانه قلمرو، از طریق جنگ یا حقه را منع می‌کند، مانند زمانی که آخاب و ایزابل تاکستان نابوت را با حقه و فریب از او دزدیدند. دزدی توسط «اشراف سیاسی» (یا «ملی [دولتی] کردن») یکی از مواردی بود که اصلاح‌گران اغلب علیه آن صحبت می‌کردند. بولینگر (اصلاح‌گر نسل دوم) گفت: «کسانی که اموال شخصی را می‌دزدند زندگی خود را در زندان می‌گذرانند، اما دزدانی که اموال عمومی را می‌دزدند با لباس‌های فاخر طلایی و ارغوانی با طیب خاطر، سان می‌بینند.»

در مورد کلاهبرداری بیمه چطور؟ وقتی اولین خانه خود را خریدیم، متوجه شدیم که سقف در وضعیت بدی قرار دارد، اما زیاد به آن فکر نکردیم، زیرا همه به ما گفتند که بیمه هزینه تعمیر آن را پرداخت خواهد کرد. متأسفانه، افرادی که صاحب خانه بودند قبل‌آن را به بیمه خود گزارش کرده، چک خود را دریافت و بدون اینکه چیزی را تعمیر کنند، پول را به جیب زده بودند. در نتیجه ما گیر افتاده بودیم و نتوانستیم ادعای خسارت از بیمه کنیم. خوشبختانه، کلیسایی سخاوتمند با چندین عضو که بر خلاف من، از تعمیرات سر در می‌آوردند، داشتیم. آنها یک گروه از مردم را دور هم جمع کردند، بالای پشت بام رفتند و آن را برای ما عایق‌کاری کردند.

نمونه‌های دیگری از سرقت نیز وجود دارد. در مورد سرقت ادبی، سرقت از مقاله‌ها یا سخنرانی‌ها و موعظت‌های دیگران چگونه؟ دزدی آنلاین و فضای مجازی، کاور، کپی یا تکثیر غیر قانونی موسیقی، فیلم یا نرم‌افزار چگونه؟ آیا می‌دانستید که فیلمی که حدود ده سال پیش بدون اجازه صاحب اثر اکران شد، «مصائب مسیح»^۱ بود؟ یک جای کار ایراد دارد.

به علاوه، این بخش از «مجموعه پرسش و پاسخ هایدلبرگ»، می‌گوید که خدا «هر گونه طمع و اسراف هدایا و نعمت‌هایش را منع می‌کند». اوه، چه عالی، حالا شد. حالا همه ما متوجه ماجرا شدیم. ممکن است فکر کنیم: «من چیزی را بر نمی‌دارم. وقتی به فروشگاه می‌روم چیزی را دزدکی بر نمی‌دارم. درمی‌زنم شکم و غیر قانونی وارد جایی نمی‌شوم. همه روش‌های مدرن و معاملات تجاری کمی جالب هستند، اما من این کار را نمی‌کنم.» اما اگر به طمع فکر کنید چه؟ من طمع را «دزدی با چشمان دل» تعریف می‌کنم. در اول قرن‌های ۱۰:۶ می‌خوانیم، طمع‌ورزان، وارث پادشاهی خدا نخواهند شد.

یکی از پسران من در پس‌انداز کردن فوق‌العاده است و هرگز از پولش جدا نمی‌شود. پسر دیگر هم همیشه به دنبال خریدن چیزهای جدید است. او در این هفته به منطق خوبی دست یافت. به برادرش گفت: «فکر می‌کنم تو مشکل پول‌دوستی داری. هیچ وقت نمی‌بینی که من پولی داشته باشم!» گفته او دقیقاً منظور این فرمان نیست. طمع می‌تواند در هر دو باشد. هم در کسی که همیشه پول خرج می‌کند و هم کسی که همیشه پول پس‌انداز می‌کند.

کتاب مقدس به ما هشدار می‌دهد که فکر نکنیم زندگی از دارایی‌های فرد تشکیل شده است. عیسی با مردی ملاقات کرد که در باب ارث خود مجادله می‌کرد و گفت: «استاد، به برادرم بگو میراث پدری را با من قسمت کند» (لوقا ۱۲:۱۳). در اینجا او فرصتی برای ملاقات با ماشیح داشت و چه چیزی از او می‌خواست؟ از عیسی خواست که دعوای خانوادگی او را حل کند و مطمئن

1. The Passion of the Christ

شود که پولش را می‌گیرد. عیسی در پاسخ گفت: «به هوش باشید و از هر گونه حرص و آز بپرهیزید، زیرا زندگی انسان به فزونی دارایی اش نیست» (آیه ۱۵). حرص و طمع، اشتباه و احمقانه است و به دیگران صدمه می‌زند.

در سال ۲۰۰۸، در آغاز رکود بزرگ، حین ترکیدن حساب مسکن، چندین کتاب خواندم که سعی داشتند توضیح دهند که چه اشتباهی در اقتصاد ما رخ داده بود. برداشت فوق‌العاده‌ای که از مطالعاتم دریافت کردم این بود که بسیاری از مردم و مؤسسات مقصر بودند. نویسندگان درباره‌ی آلن گرینسپن، فدرال رزرو، جورج دبلیو بوش، بیل کلینتون، فانی می، بانکداران سرمایه‌گذاری وال استریت و آژانس‌های رتبه‌بندی صحبت کردند. برخی از دلایلی که اقتصاد به سمت سقوط رفت، محصول جانبی سیاست‌هایی بود که مردم از آن ناآگاه بودند که باعث سقوط می‌شود. در حالی که در بسیاری از موارد، این پیامدها قابل پیش‌بینی بودند.

یک کتاب توجه‌اش به عنصر انسانی است، نه فقط در سیاست‌هایی که ممکن است به رکود بزرگ کمک کرده یا نکرده باشد، بلکه در تصمیم‌های حریصانه‌ای که بسیاری از مردم گرفتند. وام‌دهندگان، غارتگرانی بودند که وام مسکن نوشتند، زیرا می‌توانستند و از افرادی که واقعا نیاز به سرمایه‌گذاری مجدد نداشتند، کارمزد دریافت می‌کردند. آنها وام مسکن را به بازار گرسنه فروختند. برخی حتی محصولات غیر ضروری را می‌فروختند که مردم را به سوی وام‌های بلندمدتی سوق می‌داد که می‌توانستند در کوتاه‌مدت بپردازند. همه اینها ممکن است محصول طمع بوده باشد.

کارشناسان املاک غارتگر هم در آن دوران کم نبودند. وام‌دهندگان به کارشناسان املاکی نیاز دارند تا برای خانه‌هایی که امیدوارند برای آنها وام مسکن صادر کنند، قیمت زیادی بگذارند. کارشناسان املاک هم به نوبه خود، به مواردی نیاز دارند که وام‌دهندگان برایشان تدارک می‌بینند. این دو گروه خوشحال بودند که به هر طریقی، حتی گاهی به قیمت ضرر مشتریان، به یکدیگر کمک می‌کردند. خانه‌ها

با قیمت‌های بسیار بالا ارزیابی می‌شدند و تا زمانی که قیمت‌ها بالا می‌رفت، صنعت می‌توانست آن را توجیه کند. مردم سعی کردند به سرعت خانه‌ها را خرید و فروش کنند. در همین حال، سازندگان با این تصور که می‌توانند خانه‌های خود را با قیمت‌های تورمیافته بفروشند، با نرخی بی‌سابقه ساخت و ساز می‌کردند. در نهایت، همه چیز در حباب گیر افتاد و ترکید.

اما این صرفاً مربوط به یک سری افراد بد در بعضی از شرکت‌های آمریکایی نیست. رکود و بحران اقتصادی، پیامد کار وام‌گیرندگان غارتگر بود که همین مردم معمولی بودند. بسیاری از وام‌گیرندگان در درخواست وام خود دروغ گفتند. آنها در مورد درآمد، دارایی، شغل، سابقه اعتباری و اینکه آیا قصد زندگی در خانه‌ای که می‌خریدند را دارند یا نه، دروغ می‌گفتند. طبق بررسی یک اقتصاددان حدود ۷۰ درصد از وام‌های مسکنی که در سال اول پرداخت نشدند، اطلاعات نادرستی در مورد درخواست اصلی وام ارائه داده بودند.

طمع، عواقبی دارد و هیچ کس از آن مصون نیست. به آن فرصت کافی بدهید، آنگاه خواهید دید که همه ما با این وسوسه روبه‌رو خواهیم شد و منفعت را بالاتر از افراد و اصول قرار می‌دهیم، مثل اتلاف وقت کارفرما، سستی و اهمال در کار، مخدوش یا دست‌کاری گزارش هزینه‌ها، خارج کردن جنس از انبار، جعل برگه‌های ورود به سیستم، تخفیف بیش از حد در فروش کالا، یا کش رفتن از پول صندوق.

اولین کار من، تحویل گرفتن بطری‌های بازگشتی از مشتری‌ها در شیفت سوم (بعد از نیمه شب) یک فروشگاه مواد غذایی بود. نمی‌خواهم قضاوت کنم، اما افرادی که ساعت سه صبح با کیسه‌های بطری آبجو وارد می‌شوند، گاهی اوقات کمی خطرناک هستند. من این شغل را در دوران قبل از ماشین‌های خودکار داشتم؛ بنابراین مجبور بودم همه چیز را دستی انجام دهم و یک رسید برای بطری‌های برگشتی چاپ کنم (ده سنت برای هر قوطی یا بطری در میشیگان). مردم اغلب تعداد بطری‌ها را می‌گفتند و سپس با پول‌هایشان راه می‌افتادند و من را با کیسه‌ای که بعداً می‌فهمیدم پر از سنگ و کلوخ است، تنها می‌گذاشتند.

از طرف دیگر، کارمندانی را دیدم که در پایان شیفت برای خودشان رسید چاپ می‌کردند. فروشگاه‌هایی که در آن مشغول به کار بودم، چنان نابسامان و بی‌نظم بود که هیچ کس متوجه کسری نمی‌شد.

فرمان هشتم، این نوع نگرش که می‌گوید: «کسی دیگر به این امر رسیدگی می‌کند و کسری را تأمین می‌کند»، منع می‌کند. همان‌طور که پولس دستور داد: «دزد دیگر دزدی نکند، بلکه به کار مشغول شود، و با دستهای خود کاری سودمند انجام دهد، تا بتواند نیازمندان را نیز چیزی دهد» (افسیان ۴: ۲۸).

«آرزومند این باشید که زندگی آرامی داشته باشید و سر به کار خویش مشغول بدارید و با دستهای خود کار کنید، همان‌گونه که شما را حکم کردیم. بدین‌سان، زندگی روزمره شما احترام مردم بیرون را بر خواهد انگیخت، و محتاج کسی نیز نخواهید بود» (اول تسالونیکیان ۴: ۱۱-۱۲). «زیرا حتی زمانی که با شما بودیم این حکم را به شما دادیم که "هر که نمی‌خواهد کار کند، نان هم نخورد"» (دوم تسالونیکیان ۳: ۱۰).

مطمئناً برای همه راه‌های مختلف امداد و یاری‌رسانی که از سوی اشخاص، مؤسسات خیریه و سازمان‌ها ارائه می‌شوند، سپاسگزار هستیم. به یقین برنامه‌های اجتماعی و دولتی زیادی وجود دارند که به مردم کمک می‌کنند تا کمبودهای مالی خود را جبران کنند. اما این بهانه خوبی نیست. در واقع، کتاب مقدس در مورد این نوع نگرش که می‌گوید: «خب، همیشه یک روی دیگر سکه هم وجود دارد. دولت، تریلیون‌ها دلار دارد. کلیسا، هزاران دلار دارد. چه کسی اهمیت می‌دهد؟» به ما هشدار می‌دهد. وقتی امکان کار کردن و اسراف نکردن را دارید، گرفتن چیزی که مال شما نیست، همانا دزدی است و این کار توسط هشتمین فرمان منع شده است.

آنچه خداوند می‌طلبد

این دومین پرسشی است که می‌خواهم از طریق «مجموعه پرسش و پاسخ هایدلبرگ» به آن بپردازم:

پرسش ۱۱۱: خدا در این فرمان از شما چه می‌خواهد؟

پاسخ: هر کاری از دستم بر می‌آید به نفع همسایه‌ام انجام دهم، با دیگران همان‌طور رفتار کنم که دوست دارم با من رفتار کنند، و وفادارانه کار کنم تا بتوانم با نیازمندان شریک شوم.

فرمان هشتم، صرفاً خودداری از دزدی نیست. ممکن است فکر کنید: «تمام کاری که باید انجام دهم این است که چیزی برندارم. سعی می‌کنم روی قلبم کار کنم تا این قدر حریص نباشم. پس من خوبم. من کلاً آدم بدی نیستم.» اما فرمان هشتم بیش از اینها را می‌طلبد. این بدان معناست که به دیگران آن‌گونه فکر کنیم که دوست داریم آنها به ما فکر کنند:

«من قوانین، فضایل و اعمالی را می‌خواهم که از رفاه همسایه من محافظت کرده و آن را ارتقاء دهد.»

«من می‌خواهم سخت کار کنم تا بتوانم در زمانی که همسایه‌ام خوب نیست، به او کمک کنم.»

این فرمان به ما دستور می‌دهد که نه تنها از برداشتن بدون اجازه و تصاحب چیزها خودداری کنیم، بلکه روحیه سخاوتمندانه داشته باشیم، به طوری که ما عاشق سخاوت و کمک به نیازمندان باشیم.

فرمان هشتم، صلاح و «حق مالکیت خصوصی» را پیش‌فرض قرار می‌دهد. این امر صرفاً یک ایده مدرن نیست، بلکه همه اینها از قبل، از طریق کتاب مقدس به ما رسیده است. شریعت عهد عتیق با این فرض پیش می‌رود که خدا به دارایی‌های شخصی اهمیت زیادی می‌دهد. اگر دارایی خصوصی و مالکیت

شخصی ربطی به قداست نداشته باشد، لزومی نداشت خدا یکی از ده فرمان را به دزدی نکردن اختصاص دهد. در باب بیست و دوم خروج شرح کامل مقررات، تعیین حد و حصر مایملک اشخاص بیان شده است.

حتی در اعمال رسولان، تصویر کلیسای اولیه به گونه‌ای است که در آن مردم با فروش دارایی‌های خود، آزادانه آن را به اشتراک می‌گذاشتند، به یکدیگر سخاوتمندانه می‌بخشیدند و نیاز یکدیگر را مهیا می‌کردند. آنها نوعی کومون (commune) یا جامعه کمونستی نبودند، که مردم تمام دارایی خود را در یک ظرف می‌گذاشتند و هیچ کس مالک چیزی نبود. بلکه در مورد کلیسا نوعی شعور و شم جمعی بود. تفاوت زیادی بین این دو وجود دارد. اعضای کلیسا هنوز هم صاحب چیزهایی بودند، اما روحیه سخاوت، آنها را بر آن داشت تا دارایی خود را با کسانی که نیاز داشتند، به اشتراک بگذارند. آنها با فروش اموال خود توانستند به برادران و خواهران خود کمک کنند. مدیریت دارایی‌ها یک موضوع شخصی بود، حتی با اینکه اولین دغدغه آنها جامعه کلیسایی محسوب می‌شد.

پس دارایی و مالکیت چیز بدی نیست. ما در عهد عتیق می‌بینیم که ثروت و کامیابی ملی در میان برکات عهد اسرائیل، از برکات برجسته و مهم محسوب می‌شد. ایوب به فقرا می‌بخشید و در عین حال از اینکه فرزندان او با برگزاری جشن و ضیافت لذت می‌بردند، آزرده نمی‌شد. عیسی شاگردان خود را تشویق کرد که زمین، خانواده و دارایی خود را رها کنند، زیرا در عصر آینده حتی بیشتر خواهند داشت. او به دنبال ایجاد انگیزه از طریق فراوانی دارایی و رفاه نبود.

یقیناً نباید چیزی که متعلق به ما نیست را تصاحب کنیم. اما در ضمن، مهم این است که ما اجازه داشته باشیم آنچه را که متعلق به ماست حفظ کنیم و از آن لذت ببریم، تا بتوانیم آزادانه آن را با دیگران به اشتراک بگذاریم. ما این را در افسسیان ۴:۲۸ می‌بینیم. در این بخش از «مجموعه پرسش و پاسخ هایدلبرگ» هم مجدداً این آموزه را مشاهده می‌کنیم. در مورد آن فکر کنید. برخی از شما شغل خود را دوست دارید، اما برخی دیگر احساس می‌کنند که کارشان یک

بن بست است. ما می‌توانیم کل الهیات کار را بررسی کنیم، اما یکی از دلایلی که باید سخت کار کنیم، این است که وقتی دیگران محتاج هستند، چیزی برای به اشتراک گذاشتن با آنها داشته باشیم.

من این گفته کنت هیوز را بسیار دوست دارم: «هرگاه اهدا می‌کنم، اعلام می‌کنم که پول، مرا کنترل نمی‌کند. سخاوتمندی مداوم، موجب سرنگونی حاکمیت پول است (پول، دیگر ارباب من نیست).» هر جا گنج شماست، قلب شما نیز آنجا خواهد بود. اما عکس آن نیز صادق است: «هر جا گنج شما می‌رود، قلب شما هم به دنبال آن می‌رود. اگر گنج خود را در مادیات بگذارید (اسباب بازی هایتان، غار تنهایی، اتاق ورزش، اتومبیل یا خانه‌تان) آنگاه قلبتان هم به آنجا می‌رود.» اگر برای شما مشکل است که قلب خود را در جای مناسب قرار دهید، پس پول خود را قبل از قلبتان به آنجا بفرستید. قلب شما به دنبالش خواهد رفت. وقتی سخاوتمندانه به کلیسا و سازمان‌های مسیحی هم‌راستا با پادشاهی خدا هدیه اعطا می‌کنید، خواهید دید که قلب شما به آنچه در حال وقوع است علاقه‌مند می‌شود.

برخی از ما از خدا می‌زدیم. ملاکی ۱:۳-۱۲ نسبت به ندادن ده یک هشدار می‌دهد. نبی آن را دزدی از خدا می‌داند، زیرا خدا در نهایت مالک همه چیز است. هرچه داریم امانت اوست. فرمان هشتم، در نهایت دستوری است برای همه ما که خادم نیکو باشیم. ما ناظر و مباشر هستیم و می‌خواهیم از عطایا و فرصت‌های خود حکیمانه استفاده کنیم (متی ۲۵: ۱۴-۳۰) و مایلیم از دارایی‌های خود برای بردن مردم به جای‌های آسمانی استفاده کنیم (به مثال مباشر زیرک در لوقا ۱۶: ۱-۱۳ مراجعه کنید) تا در آسمان، گنج‌هایی ذخیره کنیم.

آیا تا به حال توجه کرده‌اید که عیسی گاهی کمتر از آنچه ما فکر می‌کنیم «روحانی» است؟ این گفته به نظر درست نیست، اما منظور من این است که ممکن است فکر کنیم که عیسی به ما خواهد گفت: «آیا دارایی می‌خواهید؟»

شرم بر شما. آیا امنیت و آسایش می‌خواهید؟ شرم بر شما. چرا چیز مهم‌تری نمی‌خواهید؟» اما او این کار را نمی‌کند. در عوض، او از آرزوهای همه انسان‌ها بهترین بهره‌برداری را می‌کند. ما می‌خواهیم مطمئن شویم که چیزی داریم که ماندگار است. ما می‌خواهیم مطمئن شویم که به اندازه کافی ذخیره و اندوخته برای آینده داریم. عیسی می‌گوید: «باشه، متوجه شدم. بگذارید به شما بگویم چگونه واقعا شاد باشید: گنج‌هایی در آسمان ببندوزید!»

عیسی هرگز مخالف انگیزه انسان برای داشتن گنج نیست. او مخالف نادانی است که فکر می‌کند گنج زمینی واقعا ارض‌کننده یا ماندگار است. جوکی قدیمی هست که می‌گوید شما هرگز نعش‌کشی را نمی‌بینید که یک وانت از وسایل متوفی پشتش باشد. شما نمی‌توانید چیزی با خودتان از این جهان ببرید. آیا می‌خواهید در امنیت و اطمینان باشید؟ آیا می‌خواهید به اندازه کافی داشته باشید؟ آیا می‌خواهید عمارت و قصر داشته باشید؟ می‌خواهید حکومت کنید؟ آیا می‌خواهید گنجی داشته باشید که هرگز زنگ نزند؟ سهامی داشته باشید که هرگز ارزشش کم نشود؟ و یک حساب بازنشستگی که هرگز ارزشش را از دست ندهد؟ خب! بگذارید به شما بگویم چگونه می‌توانید آن را داشته باشید: «در آسمان گنج ذخیره کنید.» هیچ زنگ یا بیدی در آنجا وجود ندارد. هیچ رکود اقتصادی در آنجا رخ نمی‌دهد. به آنچه واقعا مهم است فکر کنید. میل به امنیت، بد نیست. میل به داشتن مال و منال، بد نیست. میل به شادی، بد نیست. اما عیسی می‌گوید: «در این مورد نادان نباشید.»

به وعده شگفت‌انگیزی که پطرس به ما می‌دهد فکر کنید: «برای امیدی زنده و میراثی فسادناپذیر و بی‌آلایش و ناپژمردنی که برای شما در آسمان نگاه داشته شده است» (اول پطرس ۱: ۳-۴). آیا هیجان‌انگیز نیست اگر به یک سمینار مالی بروید و سخنران بگوید: «من می‌توانم به شما وعده یک حساب بازنشستگی بدهم که هرگز از بین نمی‌رود، هرگز فاسد نمی‌شود، هرگز پژمرده و محو نمی‌شود و هرگز مستهلک نمی‌شود. آیا شما این حساب را می‌خواهید؟» معلوم است! این همان

چیزی است که کتاب مقدس می‌گوید: «من چنین چیزی برای شما دارم. چنین حسابی در آسمان، برای همه کسانی که به مسیح ایمان دارند و با ایمان و توبه با او راه می‌روند، نگهداری می‌شود.» ما می‌خواهیم دارایی‌ها را نگه داریم و چیزی داشته باشیم که هیچ کس نتواند آن را بگیرد؛ بنابراین عیسی می‌گوید: «در آسمان گنج ذخیره کنید. شما روح القدس را دریافت می‌کنید که بیعانه این میراث غنی غیر قابل تصور در آینده است.»

اجازه دهید این فصل را با یک خبر خوب پایان دهم، تا مبادا احساس کنید که اکنون سنگینی بار دنیا بر دوش شماست. از آنجا که در این فصل تمرکزمان بر روی پول، سخاوت، بخشش و طمع بوده، ممکن است حیرت کنید که چه خبر خوبی برای من در این هست؟ اگر این طور است، به یاد داشته باشید که عیسی بین دو دزد (دو ناقض مطلق فرمان هشتم) مصلوب شده، آخرین نفس خود را دمید و مرد. آنها دزد، راهزن، شورشی، سارق و یاغی بودند. اما یکی از آن دو، رو به عیسی کرد و گفت: «مکافات ما به حق است، سزای اعمال ماست، ای عیسی! چون به پادشاهی خود رسیدی مرا به یاد آور» (ر.ک لوقا ۲۳: ۴۱-۴۲). عیسی به او گفت: «آمین به تو می‌گویم، امروز با من در فردوس خواهی بود» (آیه ۴۳).

عیسی حین آخرین نفس، در حال مرگ خود، به آن مرد وعده میراثی را داد که شاید آن دزد، تمام عمرش را احمقانه برای یافتن آن تلف کرده بود. در آن لحظه، عیسی دزد روی صلیب را تبدیل نمود و به او کمک کرد تا دریابد که تنها در «یگانه برگزیده خدا»، سرانجام چیزی که به دنبالش بود را می‌یابد.



«بر همنوع خود شهادت دروغ مده.»

(خروج ۲۰:۱۶)

۹

شاهدان راستین

در سراسر نه کتاب اول کتاب مقدس عبری، یک الگوی جالب وجود دارد. مطمئن نیستم که این الگو عمدی یا اینکه تصادفی است. اگر به اندازه کافی دقت کنید، شروع به یافتن این چیزها می‌کنید، اما هر یک از کتاب‌ها یکی از ده فرمان را از طریق یک مورد نافرمانی قابل توجه برجسته می‌کند. این کار (تقریباً) به ترتیب فرامین انجام می‌شود.

با پیدایش شروع کنید. البته در همان ابتدای پیدایش، آدم، همسرش حوا را در برابر خدا قرار می‌دهد و حوا صدای مار را در برابر خدا قرار می‌دهد. این، فرمان اول را نقض می‌کند: تو را خدایان غیر جز من نباشد (ر.ک پیدایش ۲:۱۷) و سزای تجاوز آنها از فرمان اول، مرگ بود: «در روزی که از آن بخوری به یقین خواهی مرد. پس از باغ رانده شدند.»

سپس به خروج می‌رسیم. آشکارترین نمونه نافرمانی اسرائیل در خروج چیست؟ بدون شک، گوساله زرین. و چه شد که فرمان دوم را زیر پا گذاشتند؟ خدا لاویان را فرستاد و آنها سه هزار نفر را کشتند و خدا نیز طاعون فرستاد. بنابراین می‌بینیم

که در خروج سرپیچی از یک فرمان، منجر به مرگ می‌شد. لویان ۱۰:۲۴-۱۶ در مورد مردی می‌گوید که به نام خداوند کفر می‌گوید. این، نقض فرمان سوم است. مجازات این نافرمانی اعدام بود. در اعداد ۳۲:۱۵-۳۶ داستانی از یک سَبَّت‌شکن وجود دارد که به دلیل برداشتن چوب در روز سَبَّت اعدام می‌شود. در کتاب چهارم کتاب مقدس، این نمونه فاحش نقض فرمان چهارم را مشاهده می‌کنیم. در تثنیه ۲۱:۱۸-۲۱ از پسری سرکش می‌شنویم که به پدر و مادر خود بی‌احترامی می‌کند و قرار است به دست جماعت کشته شود.

وقتی به یوشع می‌رسیم، اوضاع کمی متفاوت است. در کتاب یوشع چه گناهی برجسته شده است؟ این گناه عَخان است. فضای زیادی به این حادثه اختصاص داده شده است. پس از نبرد آریحا، عَخان برخی از چیزهای اختصاص داده شده را به سرقت برد که نقض فرمان هشتم است. نتیجه این شد که او به قتل رسید. کتاب داوران پر از بسیاری از گناهان فاحش است، اما بدترین آنها در پایان اتفاق می‌افتد، زمانی که مردان، از مُتَعَه لای سوءاستفاده کرده و او را به قتل می‌رسانند. پس از آن لای، جسد او را دوازده قطعه کرد و نزد دوازده قبیله فرستاد. آنها گفتند: «از روزی که بنی اسرائیل از سرزمین مصر بیرون آمده‌اند تا به امروز، هرگز چنین عملی کرده یا دیده نشده است» (داوران ۱۹:۳۰). نتیجه این شد که آنها با جِبَعَه (طایفه) و بنیامین (قبیله) می‌جنگند و هم‌وطنان خود را سلاخی می‌کنند. باز هم گناهی وحشتناک رخ داده که این بار نقض فرمان ششم است و نتیجه آن مرگ است.

از نظر زمانی، ما انتظار داریم روت، بعدی باشد؛ اما کتاب مقدس عبری، ترتیبی متفاوت از عهد عتیق ما دارد. در کتاب مقدس عبری، ما از یوشع به داوران، سپس به سموئیل (اول و دوم سموئیل با هم) و پادشاهان (اول و دوم پادشاهان با هم) می‌رویم. کتاب بعدی اشعیا است و به سراغ انبیا می‌رویم. بنابراین نه کتاب اول، تاریخ اسرائیل را بیان می‌کنند.

اگر به اول و دوم سموئیل فکر می‌کنید، ممکن است به سرعت فجع‌ترین گناه را به خاطر بیاورید، زناى داوود با بَتشَبَع که فرمان هفتم را نقض کرد. نتیجه نافرمانی او این است که پسرش می‌میرد و کشت و کشتار بر خانه داوود می‌آید. سرانجام به کتاب پادشاهان می‌رسیم. گناهان زیادی در آنجا وجود دارند، اما یک روایت قابل توجه در اول پادشاهان ۲۱ آمده است:

و اما نابوتِ یِزرعیلی در یِزرعیل، تاکستانی کنار کاخ آخاب پادشاه سامره داشت. آخاب، نابوت را گفت: «تاکستانت را به من بده تا برایم باغ سبزیجات باشد، زیرا نزدیک کاخ من است. من به جای آن به تو تاکستانی نیکوتر خواهم داد، یا اگر بخواهی بهایش را به تو خواهم پرداخت» (اول پادشاهان ۲۱:۱-۲).

در اینجا ما با دو گناه شهادت دروغ و طمع روبه‌رو می‌شویم. نابوت حاضر نشد تا کستان خود را بفروشد، پس آخاب به خانه رفت و در مورد آن غوغا به پا کرد. آنگاه ایزابل، همسر آخاب، به او گفت: مگر تو اکنون بر اسرائیل پادشاهی نمی‌کنی؟ برخیز و طعام بخور و دلت شاد باشد. تاکستان نابوتِ یِزرعیلی را به تو خواهم داد (آیه ۷). بنابراین آنها نقشه‌ای کشیدند و ضیافتی برپا کردند و نابوت را در مرکز توجه قرار دادند. سپس، درست در لحظه مناسب، مردی در سمت چپ و دیگری در سمت راست او برخاستند و علیه او شهادت دروغ دادند: «نابوت، خدا و پادشاه را لعن کرده است» (آیه ۱۳) چون دو شاهد وجود داشت، نابوت بلافاصله کشته شد و آخاب و ایزابل تاکستان آن مرد را گرفتند. نتیجه این بود که آخاب و ایزابل در نهایت توسط خداوند کشته شدند (آیه ۱۹). بار دیگر نقض شدید فرامین رخ داده و نتیجه آن مرگ بود.

ما این الگو را در هر یک از نه کتاب اول کتاب مقدس عبری (به استثنای گناه دزدی عَنان) به ترتیب داریم! من چندین سال پیش هنگام مطالعه کتابی در این زمینه با این الگو مواجه شدم که چند پرسش در ذهن من ایجاد کرد: «آیا

این یک الگوی عمدی بود؟ آیا کسی بعداً کتاب‌ها را به این شکل سازمان‌دهی کرده بود؟ آیا دست خدا در قرار دادن این داستان‌ها در کار بود؟ حتی اگر همه اینها تصادفی باشند، باز هم نمایشی خیره‌کننده از این است که خداوند چقدر با نقض ده فرمان برخورد جدی می‌کند. در هر کتاب، حداقل یک نمونه آشکار از نافرمانی داریم و در هر مورد، فرد خاطی با مرگ مواجه می‌شود.

آیا می‌توانم شاهد بگیرم؟

ما اغلب فرمان نهم را به عنوان «دروغ‌نگو» در نظر می‌گیریم و این اصل آن است، اما به طور خاص در حوزه دادگاه نیز قرار می‌گیرد. شاهدان در دنیای باستان همه چیز بودند. آنها امروز هم مهم هستند، اما ما اکنون ضبط صوت‌ها، فیلم‌های ویدئویی، اثر انگشت و آزمایش DNA هم داریم. آنها هیچ کدام از اینها را نداشتند، اما شاهدان عینی را داشتند. اگر کسی برای متهم کردن یک نفر بایستد و نفر دوم با همان اتهام قیام کند، ممکن است جان متهم به خطر بیفتد.

«با گواهی دو یا سه شاهد، شخص مستوجب مرگ، کشته شود؛ با گواهی یک شاهد کشته نشود» (تثنیه: ۱۷:۶).

این است آنچه باید انجام دهید: «هر یک با همسایه خود سخن به راستی گویند؛ در محکمه‌های خویش به حق و در جهت برقراری صلح و صفا داوری کنید» (زکریا ۸:۱۶).

«اتهامی بر یکی از مشایخ می‌پذیر، مگر به گواهی دو یا سه شاهد» (اول تیموتائوس ۵:۱۹).

آنچه در سراسر ده فرمان می‌بینیم، این است که هر فرمانی اغلب بدترین نمونه گناه را به نحوی به ما ارائه می‌دهد. مثلاً قتل، بدترین راه برای شکستن فرمان ششم است، اما عیسی به ما می‌گوید که این تنها راه نیست. شما همچنین می‌توانید با خشم گرفتن، این فرمان را نقض کنید. زنا بدترین راه برای زیر پا گذاشتن فرمان

هفتم است، اما عیسی به ما می‌گوید که اگر به کسی با چشم شهوت نگاه کنیم، گناه کرده‌ایم. بدترین نوع تخطی از فرمان نهم، ارائه شهادت دروغ در دادگاه است، جایی که ممکن است جان یک نفر با دروغ شما در معرض خطر قرار گیرد.

این فرمان، فقط تخلفات دادگاه را پوشش نمی‌دهد. با هر گونه دروغی سر و کار دارد. در طول ده فرمان، ما دیدیم که خدا به عدالت اهمیت می‌دهد. چرا او قوانینی را علیه قتل وضع می‌کند؛ جز برای اینکه او به هر شخصی که به شباهت او ساخته شده است، اهمیت می‌دهد؟ چرا او قوانینی را علیه دزدی وضع می‌کند؛ جز برای اینکه او به حق مالکیت خصوصی اهمیت می‌دهد؟ در اینجا می‌بینیم که خداوند عمیقا به عدالت لفظی اهمیت می‌دهد. «چوب‌ها و سنگ‌ها ممکن است استخوان‌های من را بشکنند، اما کلمات هرگز به من صدمه نمی‌زنند»، درست نیست. دروغ مردم را عمیقا آزار می‌دهد. این فرمان برای حفظ ازدواج، مال، جان، آبرو و ناموس بود.

ما از ابتدا تا انتها در کتاب مقدس دروغ می‌بینیم. مار اولین دروغگو بود. یعقوب دروغ گفت. لابان دروغ گفت. یک دروغ منجر به مصلوب شدن مسیح شد. خنانیا و سفیره یک دروغ کوچک گفتند. آنها مقداری از دارایی خود را فروختند و درآمد حاصل از آن را به کلیسا دادند. چه کار خوبی است! اما آنها در مورد مقداری که داده بودند، دروغ گفتند (ر.ک اعمال رسولان ۵: ۱-۱۱). آنها مقداری را برای خود نگه داشته بودند که حق هم داشتند، اما در مورد آن دروغ گفتند.

«آه، خنانیا و سفیره! شما برای جشن پایان کریسمس یک پیشنهاد محبت‌آمیز بزرگ دارید.»

«بله، ما یک ملک فروختیم و همه مبلغ آن را به کلیسا دادیم.»

اما آنها فقط نیمی از آنها را به کلیسا داده بودند، بنابراین خدا آنها را به دلیل دروغ گفتن به روح القدس، بلافاصله کشت.

ما با حرف‌هایمان خیلی معمولی و سهل‌انگارانه برخورد می‌کنیم. ما در عروسی

عهد می‌بندیم، در چشمان همسرمان نگاه می‌کنیم و می‌گوییم: «تا زمانی که مرگ ما را از هم جدا کند، تو را دوست خواهم داشت، تو را ارج نهاده و گرامی خواهم داشت»، سپس شخص دیگری را پیدا می‌کنیم. کمی حوصله ما سر می‌رود. ما به مشکل برخورد می‌کنیم. یکی مریض می‌شود و سپس کلمات ما از بین می‌روند.

هرگز، هرگز

در فرمان نهم، خدا در پی چیست؟ مجدداً، «مجموعه پرسش و پاسخ هایدلبرگ» خلاصه مفیدی ارائه می‌دهد:

«نه تنها اینکه من هرگز علیه کسی شهادت دروغ نمی‌دهم، سخنان کسی را تحریف نمی‌کنم، شایعه‌پراکنی و غیبت نکرده یا تهمت نمی‌زنم و در محکوم کردن کسی عجولانه یا بدون شنیدن همه‌جانبه شرکت نمی‌کنم، بلکه در دادگاه و هر جای دیگر باید از هر نوع دروغ و فریبکاری بپرهیزم. اینها همان ابزاری هستند که شیطان از آنها استفاده می‌کند. این اعمال، خشم شدید خدا را بر من فرو می‌ریزد. من باید حقیقت را دوست داشته باشم، آن را صادقانه بیان کرده و آشکارا تصدیق نمایم. من باید هر کاری که از دستم برمی‌آید انجام دهم تا از نام نیک همسایه‌ام محافظت کنم.»

درباره این عبارات فکر کنید.

اول: «هرگز علیه کسی شهادت دروغ نمی‌دهم.» زبان عبری عهد عتیق، شش روش مختلف برای گفتن «شهادت دروغین» داشت که در شانزده آیه مختلف آمده است. این مسئله در کتاب مقدس موضوع کوچکی نیست.

دوم: «سخنان کسی را تحریف نمی‌کنم.» آیا انجام این تعهد سخت است؟ ما حتی مجبور نیستیم تلاش کنیم. ما این کار را به طور طبیعی انجام می‌دهیم. ما خوب می‌دانیم چطور ماجرای را تعریف کنیم که خودمان قهرمان آن باشیم و دیگران مقصر. ما روی چیزهای واقعا بدی که به ما گفته‌اند تاکید می‌کنیم، اما

در مورد چیزهای بد و آزاردهنده‌ای که ممکن است خودمان گفته باشیم چیزی نمی‌گوییم. ما به نوعی استاد انتقال تفسیر خودمان از رویدادها هستیم، به نحوی که گویی روایت واقعی همین است. چه متوجه شویم، چه نشویم، به خصوص زمانی که درگیر نوعی کشمکش هستیم، به طور شهودی می‌دانیم که چگونه اطلاعات را با لحن ضمنی خاصی منتقل کنیم. ما می‌دانیم که چگونه اطلاعات را سانسور کنیم و مکالمات طولانی را به گونه‌ای خلاصه کنیم که ما (یا طرف ما) خوب، و دیگران (و طرف آنها) بد به نظر برسند. فکر نکنید که «تحریف مکالمه» کاری است که فقط افراد مشهور انجام می‌دهند. همه ما مرتکب این عمل می‌شویم.

سوم: فرمان نهم «غیبت و تهمت» را نپوشید. «غیبت» انتقال یک گزارش یا شایعه غیر قابل اثبات است. البته غیبت فراتر از این است. همچنین هنگامی که ما یک گزارش واقعی را بی‌مورد تعریف می‌کنیم، در حال غیبت هستیم. برخی از شما ممکن است فکر کنید: «من چیزهایی را که نمی‌دانم منتقل نمی‌کنم. اما، بله، اگر درباره‌ی اینکه شخصی با کسی هم‌خواب بوده است، یا کسی به تازگی از کار اخراج شده است، صحبت کنم که غیبت نکرده‌ام. من فقط حقیقت را به مردم می‌گویم.» اما باید از خود پرسید: «آیا انتقال این اطلاعات ضروری است؟»

همه ما درک می‌کنیم که بعضی چیزها خاکستری هستند. من همیشه به عنوان یک شبان با این موضوع روبه‌رو هستم: «آیا این چیزی است که باید با همسرم در میان بگذارم؟ آیا این چیزی است که من باید در مورد آن با مشایخ دیگر صحبت کنم؟» شما ممکن است حوزه‌های مشابهی از اختیار را داشته باشید. اما باید از خود پرسید: «آیا شخصی که قرار است در مورد او صحبت کنم خوشحال خواهد شد، اگر این اطلاعات را منتقل کنم؟» حال، اگر بگویید که او به تازگی با افتخار فارغ‌التحصیل شده است، یک شغل جدید و عالی پیدا کرده است، یا جایزه‌ای برده است؛ بله، عالی است. می‌توانید اخبار خوب را منتقل کنید. اما آیا او خوشحال خواهد شد که این خبر بد به اشتراک گذاشته شود، حتی اگر درست باشد؟

یا از خود پرسید، در نتیجه اینکه به شخص ثالث در مورد شخص دوم بگویم، چه چیز عاید می‌شود؟ در زندگی من (و احتمالا در زندگی شما)، متأسفانه فهمیده‌ام که برقراری ارتباط صمیمی بر پایه اسرار، آسان است. مردم اسرار را (به خصوص رازهای مگو و بد را) دوست دارند. برای دوست‌یابی هیچ راهی سریع‌تر از یافتن یک دشمن وجود ندارد. بنابراین شما شروع به صحبت در مورد مردم می‌کنید. شما «فقط آنچه را که درست است» می‌گویید، آیا لازم است؟ بعد از اینکه درباره این شخص دیگر صحبت کردید، می‌خواهید چه کنید؟ شاید شما واقعا به دنبال مشاوره‌ای هستید که به شما بگوید، چگونه می‌توانید به بهترین شکل کسی را که در موردش صحبت می‌کنید دوست داشته باشید، یا برنامه‌ای برای رفتن و صحبت کردن یا اعتراف کردن با او تدارک بینید. اما در صورت هر گونه شک و شبهه، دایره را تا حد امکان کوچک نگه دارید.

غیبت اشتباه است و گوش دادن به غیبت هم اشتباه است. سخنان سخن‌چین همچون لقمه‌های لذیذ است که به اعماق وجود انسان فرو می‌رود (امثال ۱۸:۸). این واقعا برای ما سخت است. گاهی اوقات باید بایستید یا بگویید: «یک ثانیه صبر کن. مطمئن نیستم که باید این گفت‌وگو را ادامه دهیم یا نه. من قصد انتقاد ندارم، فقط مطمئن نیستم.» گاهی سکوت ما در برابر غیبت به اندازه خود غیبت، گناه است. ما فقط گوش می‌دهیم و آن را قبول می‌کنیم، در حالی که باید کار شجاعانه‌ای انجام دهیم و بگوییم: «می‌دانید چیست؟ من فکر نمی‌کنم که ما همه حقایق را بدانیم. ما همین لحظه باید صحبت را متوقف کنیم.»

بنابراین غیبت، هنگام انتقال اطلاعاتی است که ممکن است شما از آنها بی‌خبر باشید یا هنگام انتقال اطلاعات درستی است که دانستن آنها ضروری نیست. اما تهمت، یک قدم جلوتر می‌رود. تهمت، تعدا از چیزی که نادرست است صحبت می‌کند. عیسی تهمت را گناهی بزرگ می‌دانست: «زیرا از دل است که افکار پلید، قتل، زنا، بی‌عفتی، دزدی، شهادت دروغ و تهمت سرچشمه

می‌گیرد. اینهاست که شخص را نجس می‌سازد» (متی ۱۹:۱۵-۲۰). گاهی اوقات ما مرتکب اشتباه می‌شویم و اطلاعاتی را که ثابت می‌شود نادرست است، منتقل می‌کنیم. اما اغلب اوقات ما به سرعت گزارش‌های غیر مستند و نادرست را منتقل می‌کنیم. این تهمت است.

تهمت، همچنین شامل فرض بدترین انگیزه‌های ممکن برای مقاصد دیگران و امتناع از دادن منفعت شک به مردم است. این همیشه اتفاق می‌افتد. اتفاقی برای ما می‌افتد و ما فقط فرض می‌کنیم: «او با من صحبت نکرد، چون واقعا از دست من عصبانی است» یا «آن‌طور که او آن ایمیل را نوشت، باید چنین و چنان فکر کرده باشد.» ما فرضیه پردازی می‌کنیم و حدس و گمان مفصلی می‌زنیم و فرض و گمان خود را به عنوان حقیقت به دیگران منتقل می‌کنیم: «اوه، مرد، او از من خیلی دلخور است.

از کجا می‌دانی؟

خب، او نگفت که عصبانی است، اما نگاهش به من همین است.»

کافی است. آیا به دوست یا برادر یا خواهر خود شهادتی واقعی ارائه می‌دهید؟ چهارم: «ما نباید عجولانه یا بدون شنیدن حرف‌های طرف مقابل به نفع کسی، دیگری را محکوم کنیم.» همان‌طور که عیسی گفت: «داوری نکنید تا بر شما داوری نشود» (متی ۱:۷). به نظر می‌رسد این، تنها آیه‌ای است که همه در دنیای ما می‌دانند، که بعضا مورد سوءاستفاده نیز قرار گرفته است. عیسی نمی‌گوید که باید مغز خود را خاموش کنید. نمی‌گوید که نمی‌توانید یک متفکر انتقادی باشید یا هرگز نمی‌توانید افراد یا موقعیت‌ها را ارزیابی کنید. چیزی که او می‌گوید این است: «معیاری که برای ارزیابی دیگران به کار می‌برید، همان پیمان‌های است که برای ارزیابی شما به کار می‌رود»، اگر سریع نتیجه‌گیری کنید و نظرات خود دربارهٔ افراد را بر اساس اولین تعامل خود شکل دهید و بدون داشتن تمام اطلاعات به نتیجه برسید، می‌توانید انتظار داشته باشید که مردم نیز همین کار

را با شما انجام دهند. پولس در مورد این نوع قضاوت عجولانه هشدار می‌دهد: «پس دربارهٔ هیچ چیز پیش از وقت قضاوت نکنید تا اینکه خداوند بباید. او آنچه را که اکنون در تاریکی نهان است در روشنایی عیان خواهد کرد و نیت‌های دل‌ها را آشکار خواهد ساخت. آنگاه تشویق و تمجید هر کس از خود خدا خواهد بود» (اول قرنتیان ۴:۵).

یکی از نکات اساسی حقوقی غرب این است که شما تا زمانی که جرم‌تان ثابت نشود، بی‌گناه هستید. این یک ایدهٔ کتاب مقدسی است. امثال می‌گوید که ما باید سخن هر دو طرف را بشنویم: «آن که نخست به قاضی می‌رود برحق می‌نماید، تا آنگاه که طرف دیگر می‌آید و او را می‌آزماید» (امثال ۱۸:۱۷). ما باید بخواهیم تمام حقایق پرونده را قبل از تصمیم‌گیری بشنویم.

من هرگز در هیئت منصفه حضور نداشته‌ام، اما به نظر می‌رسد که هر چند ماه یک‌بار برای انجام وظیفه به هیئت منصفه احضار می‌شوم. وقتی به دادگاه می‌روید، در اتاقی می‌نشینید که هفتاد یا هشتاد نفر در آن حضور دارند و وکلا سعی می‌کنند بفهمند که کدام هیئت منصفه، منصف‌ترین و بی‌طرف‌ترین رویکرد را خواهد داشت. با شروع روند، قاضی اغلب پیش‌فرض «بی‌گناهی» را به مردم یادآوری می‌کند. اگر قاضی این کار را انجام ندهد، یک وکیل مدافع خوب انجام خواهد داد. وکیل مدافع ممکن است بپرسد: «برای تبرئهٔ موکل خود از این اتهامات چه کاری باید انجام دهیم؟ برای تبرئهٔ او چه چیزی باید به شما ارائه‌نمایم؟» پاسخ این است: «هیچ چیز.» طبق قانون، این شخص تا زمانی که جرمش ثابت نشود، بی‌گناه فرض می‌شود؛ بنابراین نیازی به انجام کاری نیست. در عوض، دادستان باید ثابت کند که این فرد مجرم است.

فرض برائت به این معنا نیست که ما هرگز قضاوت نمی‌کنیم یا متفکر انتقادی نیستیم، بلکه به این معناست: «تا زمانی که اطلاعات بیشتری در اختیار نداریم، از صدور حکم نهایی خودداری می‌کنیم»، ما بدون دلیل قضاوت نمی‌کنیم و امیدواریم که مردم در نهایت بهتر از آن چیزی باشند که ما فکر می‌کنیم.

در روزگار ما که دوران رسانه‌های اجتماعی و محکمهٔ توییتر است، این یک چالش بزرگ محسوب می‌شود. الگو قابل پیش‌بینی است. این همیشه اتفاق می‌افتد و همیشه غم‌انگیز و دشوار است. برخی اتهامات جدی علیه افراد بدنام یا انگشت‌نما (شاید یک شبان، یک پزشک، یک سیاستمدار، یک مرد سیاه‌پوست یا یک افسر پلیس) مطرح می‌شوند. گاهی اوقات اتهام، معتبر به نظر می‌رسد و گاهی اوقات هم بیشتر شبیه حدس و گمان و غیبت است. در هر صورت، در طیف وسیعی، محاکمه توسط توییتر انجام می‌شود و مردم از دیگران می‌خواهند که طرف کسی را بگیرند و وارد معرکه شوند. اگر این کار را نکنید، احتمالاً خودتان متهم می‌شوید: «چرا چیزی نمی‌گویید؟ چگونه می‌توانی اکنون در میان این همه ادعا سکوت کنی؟ شرم بر تو!» اگر شرکت نکنید، متهم هستید که قربانیان را باور نمی‌کنید یا به عدالت اهمیت نمی‌دهید.

این برای هر کسی یک چالش است که باید آن را دنبال کند، زیرا اگر صحت ادعاها ثابت شود؛ وحشتناک، غم‌انگیز، ناراحت‌کننده و حتی در مواقعی هولناک است. اما اگر دروغ یا گمراه‌کننده بودن آنها ثابت شود، اغلب برای حفظ شهرت یا حتی جان متهم، دیر است.

ما نباید کسی را بدون شنیدن حرف‌هایش یا بدون دلیل موجه محکوم کنیم و این بدان معنی است که ما باید کار دشوار و غیر محبوب را انجام دهیم؛ یعنی: «دست نگه دارید. من می‌دانم که وضعیت بد به نظر می‌رسد، اما اجازه دهید تا زمانی که اطلاعات بیشتری به دست نیاورده‌ایم، صبر کنیم.» دادگاه‌ها می‌توانند تصمیمات ناعادلانه بگیرند. دادگاه‌های کلیسا می‌توانند تصمیمات اشتباه بگیرند. ما در دنیای سقوط‌کرده زندگی می‌کنیم. ما باید صبر داشته باشیم! بدون محاکمه یا دادرسی عادلانه محکوم نکنیم.

در طول بازی‌های المپیک تابستانی ۱۹۹۶، یک بمب دست‌ساز در پارک مجاور پیدا شد. یک نگهبان به نام ریچارد جول، بمب را پیدا کرد و قبل از وقوع هر گونه انفجاری، جمعیت را متفرق کرد. او را ناجی جان‌ها می‌دانند و از او به عنوان یک

قهرمان یاد می‌کنند. اما با انجام تحقیقات FBI، قهرمان به مظنون اصلی تبدیل شد. در پخش زنده تلویزیونی، FBI آپارتمان مادرش را بازرسی کرد و وانت او را بردند. برای تمام دنیا به نظر می‌رسید که قهرمان، همان کسی است که مرتکب جنایت شده است، اما او به مرور زمان تبرئه شد.

ما همیشه این‌گونه قضاوت‌ها را انجام می‌دهیم. «مجموعه پرسش و پاسخ هایدلبرگ» این را می‌افزاید که: «بلکه در دادگاه و هر جای دیگر باید از هر نوع دروغ و فریبکاری بپرهیزیم»، خیلی سریع اتفاق می‌افتد. برخی از خبرنگاران در مورد یک سیاستمدار، شبان یا ورزشکار برجسته، توییت کرده و چهار هزار بازتوییت دریافت می‌کنند. بعداً یک استرداد رخ می‌دهد و سیصد بازتوییت اصلاح می‌شود. اخبار بد خیلی سریع‌تر از خبرهای خوب پخش می‌شوند. ما باید مراقب باشیم که از هر نوع فریبکاری، چه عمدی و چه غیر عمدی خودداری کنیم.

برخی از ما بی‌اختیار مبالغه‌گر هستیم. به نظر یک چیز کوچک است، اما این‌طور نیست. من این وسوسه را در دل خودم دارم: «چقدر دویدم، چند ساعت خوابیدم، چقدر طول کشید تا برف را پارو کنم، چه نمره‌ای گرفتم، چه خوردم و غیره»؛ آیا شما کسی هستید که می‌توانید اطمینان داشته باشید حتی در کوچک‌ترین جزئیات زندگی، خود را به درستی ابراز کرده باشید؟ ما باید از دادن وعده‌هایی که نمی‌توانیم به آنها عمل کنیم یا نمی‌خواهیم عمل کنیم، پرهیز کنیم. «بهتر است نذر نکنی، تا اینکه نذر کنی اما آدا نمایی» (جامعه ۵:۵).

به طور خلاصه، ما باید هر کاری را که می‌توانیم برای محافظت از نام نیک همسایه خود انجام دهیم. «نیکنامی از ثروت عظیم برتر است؛ و محبوبیت از سیم و زر، بهتر» (امثال ۲۲:۱). بسیاری از ما قبل از اینکه نام نیک خود را از دست بدهیم، در صورت از دست دادن خانه، اتومبیل یا حساب‌های بانکی خود می‌توانیم دوباره آنچه از دست رفته را مهیا کنیم. اگر وسایلتان را گم کنید، مردم برای شما متاسف شده و دور شما جمع می‌شوند: «بگذار دوست داشته باشم.

بگذار کمکت کنم. من می‌توانم برای شما کار پیدا کنم.» اما اگر نام و شهرت خود را از دست بدهید، هیچ کس نمی‌خواهد به شما نزدیک شود. ساختن یک نام نیک ممکن است یک عمر طول بکشد و در یک بعدازظهر از دست برود. فقط به چند نفر از افراد بدخواه در اینترنت و تعداد زیادی از دنبال‌کنندگان باورمند به آنها نیاز است، تا کار شما تمام شود. کالوین این را به خوبی بیان می‌کند:

«ما از شیرینی سم خاصی لذت می‌بریم که در آشکار کردن و افشای بدی‌های دیگران تجربه می‌کنیم. اینکه عموماً در این باره دروغ نمی‌گوییم را بهانه مناسبی تصور نکنیم. زیرا کسی که اجازه نمی‌دهد نام برادری با دروغ آلوده شود، می‌خواهد تا آنجایی که حقیقت اجازه می‌دهد، بی‌عیب بماند.»

فرمان نهم، چیزی بیش از دروغ نگفتن است. همان‌طور که عیسی خلاصه کرد، این در مورد دوست داشتن همسایه خود مانند خویشتن است. اگر کسی حرف‌های شما را تحریف می‌کند و آبروی شما را می‌برد، آیا نمی‌خواهید شخص دیگر بگوید: «یک لحظه صبر کنید. من او را می‌شناسم. من مطمئن نیستم که آیا شما همه حقایق را درست می‌دانید؛ یا «من او را می‌شناسم. اجازه دهید در اینجا دیدگاه متفاوتی به شما ارائه دهم.» آیا نمی‌خواهید همسایه‌ای از آبروی شما دفاع کند؟

بزرگ‌تر از آنچه فکر می‌کنید

چرا گفتن حقیقت بسیار مهم است؟ حقیقت مهم است، زیرا ذات خود خداست. «جلال اسرائیل دروغ نمی‌گوید و از تصمیم خود منصرف نمی‌شود؛ زیرا او انسان نیست که از تصمیم خود منصرف شود» (اول سموئیل ۱۵:۲۹). چه چیزی خدا را، خدا و نه انسان می‌کند؟ یک پاسخ این است که او دروغ نمی‌گوید؛ هرگز. «حتی اگر همه انسان‌ها دروغگو باشند، خدا راستگو است» (رومیان ۳:۴). همان‌طور

که عیسی گفت: «من راه و راستی و حیات هستم» (یوحنا ۶:۱۴). راستی، ذات خود خداست.

برعکس، ماهیت شیطان چیست؟ او پدر دروغگویان است؛ وقتی حرف‌ها را تحریف می‌کنید و فریب می‌دهید، کار شیطان را انجام می‌دهید. از همان ابتدا (آیا خدا حقیقتاً گفت...؟ پیدایش ۳:۱) او خود را فریبکار نشان می‌دهد. او فقط از دروغ‌های جسورانه استفاده نمی‌کند، بلکه از نیمه حقیقت‌های ظریف و اظهارات گمراه‌کننده هم استفاده می‌کند. طعمه را ارائه می‌کند و قلاب را پنهان می‌کند.

ما در زمانی زندگی می‌کنیم که کلمات دائماً ما را بمباران می‌کنند. آنها را می‌خوانیم، می‌شنویم، می‌بینیم و باور نمی‌کنیم. اما خدا کلمات را اختراع کرد. او با کلمات ارتباط برقرار می‌کند. او نه تنها کل حوزه زبان و ارتباطات را مقدس می‌داند، بلکه زبان را به نوعی بسط شخصیت خود می‌پندارد. وقتی خدا به زمین می‌آید، اسمش چیست؟ یوحنا می‌گوید که این کلمه جسم شده است (ر.ک یوحنا ۱:۱۴). خدا در جایی حضور دارد که کلام او حضور دارد. زبان، گفتار و گزاره‌های واقعی همین قدر مهم هستند. برای انعکاس شخصیت خداوند، باید سخنان راستین بگوییم و برای گفتن حقیقت و نه چیزی جز حقیقت، زحمات زیادی بکشیم.

یکی از فیلم‌های مورد علاقه من «مردی برای تمام فصول»^۱ است. این، داستان امتناع توماس مور از حمایت از طلاق پادشاه و بیشتر از آن، امتناع مور از زیر پا گذاشتن اصول خود است. در پایان فیلم، مور توسط دوست سابقش ریچارد ریچ، مورد خیانت قرار می‌گیرد. ریچ به عنوان آخرین شاهد دروغین وارد می‌شود و منجر به اعدام توماس مور می‌گردد. او ادعا می‌کند که شنیده است توماس مور علیه پادشاه صحبت کرده (در حالی که او این کار را نکرده بود). سپس، با رفتن ریچ، مور متوجه زنجیره‌ای از دفتر دور گردنش می‌شود. این اژدهای قرمز و لژ است

و سپس مور، در یک جمله معروف می‌گوید: «ریچارد، چرا برای انسان هیچ سودی ندارد که روحش را برای کل جهان ببخشد، اما اگر این کار را به خاطر ولز انجام دهد، پرسود است؟» با تمام احترام به ولزی‌ها، اما این گفته، درخشان است که معامله شیطان را در هر باری که دروغ می‌گوییم بیان می‌کند.

گفتن حقیقت به عنوان شهادت، مهم است. مسیح به دلیل شاهدان دروغین به صلیب کشیده شد. استیفان اولین شهید کلیسا به دلیل شهادت‌های دروغین جان باخت.

«شش چیز است که خداوند از آنها بیزار است، بلکه هفت چیز، که از آنها کراهت دارد: چشمان متکبر، زبان دروغگو، دستانی که خون بی‌گناه را می‌ریزد، دلی که نقشه‌های شریانه می‌کشد، پاهایی که برای بدی تیزرو است، شاهد دروغینی که دروغها می‌بافد و آن که تخم نفاق میان برادران می‌پاشد» (امثال ۶: ۱۶-۱۹).

آیا تا به حال توجه کرده‌اید که خدا چند بار ادعا می‌کند که شاهد واقعی خودش است؟ در عبرانیان می‌خوانیم که او به خود سوگند یاد می‌کند که وعده‌اش مستحکم است. عیسی ادعا می‌کند که به شاهد دیگری نیاز ندارد، زیرا پدر شاهد اوست. در مکاشفه ۵: ۱، خود عیسی شاهد وفادار خوانده شده است. عیسی می‌گوید که روح بر او شهادت می‌دهد (یوحنا ۱۵: ۲۶) و پولس می‌گوید که روح بر روح ما شهادت می‌دهد که ما پسران خدا هستیم (رومیان ۸: ۱۶).

در اعمال رسولان ۸: ۱ به شاگردان گفته شده است: «اما چون روح القدس بر شما آید، قدرت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا دورترین نقاط جهان.» تقریباً هیچ چیز مهم‌تر از زندگی کردن به عنوان شاهدان وفادار نیست. کلمات ما باید همیشه قابل اعتماد باشند در غیر این صورت، وقتی می‌خواهیم کلام حیات را به آنها بدهیم، چگونه مردم ما را باور خواهند کرد؟ چرا آنها باید به ما اعتماد کنند که در مورد چیزهای ابدی

حقیقت را بیان می‌کنیم؛ وقتی نمی‌توانیم در مورد چیزهای دنیوی، حقیقت را بگوییم؟ خبر خوب این است که مسیح، شاهد ما در برابر شیطان و حضور ما، شهادت راستین او در جهان است.

«به خانه همسایه‌ات طمع موز. به زن همسایه‌ات،
یا غلام و کنیزش، یا گاو و الاغش، یا هیچ چیز
دیگر او، طمع مدار.»
(خروج ۲۰:۱۷)

۱۰

گوهر نایاب قناعت مسیحی

کلمات فرمان دهم آشنا هستند، اما سرعت خود را کم کنید و یک بار دیگر بخوانید:
«به خانه همسایه‌ات طمع موز»

مطمئناً چیزهای خوب زیادی در این واژه‌ها نهفته‌اند.
من از زندگی در این محله خسته شده‌ام. ما در زباله‌دانی زندگی می‌کنیم.
زندگی در جایی بسیار شیک و زیبا و آراسته باید خوب باشد. چرا من
نمی‌توانم خانه‌ای بزرگ در بهترین جای شهر داشته باشم؟

«به زن همسایه خود طمع مدار»

وای او مطمئناً زیباست، چرا همسرم نمی‌تواند مثل او پیر شود؟
کاش با یکی مثل او ازدواج می‌کردم. اگر با همسرم ازدواج نکرده بودم، خیلی
خوشحال‌تر بودم.

به شوهرش نگاه کن او همیشه خیلی دوستانه است. با بچه‌ها خوب
است، در خانه کمک می‌کند. از تعمیرات سر در می‌آورد و چیزها را درست

می‌کند، نه اینکه فقط آنها را بشکند. چرا من گرفتار شوهرم شده‌ام، در حالی که مردان دیگری هم هستند؟

«یا غلام و کنیزش، یا گاو و الاغش»

مرد، ماشین من یک تکه آشغال است.

این عادلانه نیست. همه دوستان ما در تعطیلات عالی هستند. آنها به دبی و جزایر قناری می‌روند. برخی به هاوایی یا اروپا می‌روند! ما اگر بتوانیم پیش مادر بزرگ برویم خوش شانس هستیم.

چرا من در این شغل راکد و بدون پیشرفت گیر کرده‌ام؟
کاش بچه‌های من بیشتر شبیه بچه‌های آنها بودند.
چرا پدر و مادر لنگ دارم؟

«یا هیچ چیز دیگر او»

کاش می‌توانستم مثل او باهوش باشم.

اگر شبیه او بودم، زندگی‌ام خیلی بهتر می‌شد.

چرا من نتوانستم یک خانواده عادی داشته باشم؟

چرا نمی‌توانم بدم، بپریم، چیزی پرتاب کنم یا به اندازه دوستانم قوی باشم؟

چرا همه چیز در زندگی من سخت است، در حالی که همه چیز برای

دیگران خیلی آسان است؟

توجه به آنچه دیگران دارند لزوماً ایرادی ندارد، اما بسیاری از ما به همین مقدار از توجه بسنده نمی‌کنیم و ما متوجه نمی‌شویم که با دانستن اینها می‌توانیم خدا را به خاطر نعمت‌هایی که به دیگران داده، شکر کنیم. به جای آن ما متوجه نعمت‌های دیگران می‌شویم و سپس از شکرگزاری برای همه چیزهایی که خدا به ما داده است دست می‌کشیم.

یک گناه جدی

کتاب مقدس با عبارات قوی در برابر گناه طمع صحبت می‌کند:

«و همان‌گونه که برای آنان شناخت خدا ارزشی نداشت، خدا نیز آنان را به ذهنی فرومایه واگذاشت تا مرتکب اعمال ناشایست شوند. ایشان از هرگونه نادرستی، شرارت، طمع و خبثت آکنده‌اند. مملو از حسد، قتل، جدال، فریب و بدخواهی‌اند. شایعه‌ساز، تهمت‌زن، متنفر از خدا، گستاخ، متکبر و خودستایند. برای انجام اعمال شریرانه، راه‌هایی نو ابداع می‌کنند. نافرمان به والدین، بی‌فهم، بی‌وفا، بی‌عاطفه و بی‌رحمند» (رومیان ۱: ۲۸-۳۱).

این فهرستی کاملاً زنده است که دقیقاً در میانه آن، طمع قرار گرفته است. این گناه شیرین، بی‌خطر و کوچکی نیست. پولس در افسسیان همین نکته را بیان می‌کند: «مباد که در میان شما از بی‌عفتی یا هرگونه ناپاکی یا شهوت پرستی (طمع) حتی سخن به میان آید، زیرا اینها شایسته مقدسین نیست» (۳: ۵). حتی اگر طمع در اینجا مضامین جنسی داشته باشد، شگفت‌انگیز است که این گناه از جمله گناهان فاحشی است که نباید در میان مقدسین حتی سخنی از آن باشد!

پس طمع دقیقاً چیست؟ برای شروع، طمع با «خواسته‌هایی داشتن» یکسان نیست. فرمان دهم، هر نوع اشتیاق، خواستن یا فکر داشتن چیز خوب یا بهتر را منع نمی‌کند. عیسی می‌دانست که گرسنه بودن یعنی چه؛ یعنی بدن غذا می‌خواهد. وقتی در بیابان بود، می‌دانست وسوسه شدن چیست. او در جتسیمانی می‌دانست که احساس طردشدگی و تنهایی چیست. بر روی صلیب می‌دانست، تشنگی چیست. او می‌دانست که رنج کشیدن چیست و او می‌دانست، پرسیدن پرسش «آیا راه دیگری وجود دارد؟» از خدا، یعنی چه. با این حال در تمام این موارد، او هرگز فرمان دهم را نقض نکرد.

قانون منع طمع، قانونی علیه احساسات نیست. جرّمایا باروز^۱ در «گوهر نایاب

1. Jeremiah Burroughs

قناعت مسیحی^۱ استدلال می‌کند که قناعت، تضادی با موارد زیر ندارد:

۱. «احساس مصیبت و رنج.»
۲. «نال و گله و شکایت خود را منظم به خدا و دوستانمان ابراز کردن.»
۳. «در پی کمک‌های قانونی بودن در شرایط مختلف؛ و تلاش برای رهایی از مصیبت‌ها با استفاده از ابزارهای قانونی.»

حتی پیوریتن‌ها که تفتیشگران قلوب بودند، مسیحیان خسته خاطر را از ناله‌های بهشتی و یا گفتن: «خدایا، کاش راه دیگری وجود داشت»، منع نمی‌کردند. کتاب مقدس، اغلب خواستن را در جای مناسب خود ستایش می‌کند. در روایت زندگی سارا و حنا می‌بینیم که میل به فرزندان، یک میل خوب است. در غزل غزل‌های سلیمان می‌بینیم که میل به صمیمیت جنسی، یک میل خوب است. کتاب امثال ما را تشویق می‌کند که برنامه‌ریزی کنیم و سخت تلاش کنیم تا بتوانیم وضعیت خود را در زندگی بهتر کنیم. بنابراین تمایل به نوعی پیشرفت داخلی یا مالی به خودی خود اشتباه نیست. به همین ترتیب، یقیناً بد نیست که بیشتر مشتاق خدا باشیم یا آرزوی باران روح او را داشته باشیم. چنین مضامینی در سرتاسر مزامیر وجود دارد. حتی پولس می‌خواست که بمیرد تا با مسیح باشد (فیلیپیان ۱:۲۱). بدیهی است که فرمان دهم به این معنا نیست که ما را به موجوداتی بی‌احساس و بدون امید یا رویا یا جاه‌طلبی مناسب تبدیل کند.

این نوع تفکر، بیشتر بودایی است تا مسیحی. در بودیزم، گرفتاری انسان ناشی از ولع و میل است. چهار حقیقت فاخر بیان می‌کند: (۱) زندگی، رنج است. (۲) رنج، ناشی از ولع و میل است. (۳) وقتی از تمایلات بئیریم، به نیروانا رسیده و رنج پایان می‌یابد. (۴) در نتیجه، رهایی از رنج در رهایی از ولع و میل یافت می‌شود، که با پیروی از راه اصیل هشت‌گانه می‌توان به آن دست یافت.

این مسیحیت نیست. کتاب مقدس می‌گوید مشکل ما این نیست که چیزی

1. The Rare Jewel of Christian Contentment

می خواهیم، بلکه این است که چیزهای نادرست را می خواهیم یا چیزهای خوب را از راه نادرست می خواهیم. همان طور که سی. اس. لویی می گوید، مشکل این نیست که ما بیش از حد آرزو می کنیم، بلکه این است که ما خیلی کم می خواهیم، مثل یک کودک بی اعتنا که می خواهد در یک محله فقیرنشین به درست کردن کیک های گلی ادامه دهد، زیرا نمی تواند پیشنهاد تعطیلات کنار دریا را تصور کند. ما خیلی به آسانی راضی می شویم. ما خواهان لذت های زودگذر دنیوی هستیم. اما خدا به ما نمی گوید: «باید از اینکه چیزهایی می خواهی خجالت بکشی.» او می گوید: «می توانم چیزی بسیار بهتر و ماندگارتر از همه چیزهای بی اهمیت دنیا به تو بدهم.»

تاراج قلب

اگر طمع، خودخواسته نیست؛ پس چیست؟ چه چیزی باعث می شود که طمع گناهی این چنین بزرگ باشد؟ اجازه دهید دو پاسخ برای این پرسش ارائه کنم. اول اینکه وقتی چیزی را که متعلق به دیگری است برای خودمان بخواهیم، طمع می کنیم. طمع، چیزی فراتر از این است که فکر کنید: «خیلی خوب است که خانه خوبی داشته باشیم» یا «من دوست دارم شغل بهتری داشته باشم.» طمع، در آرزوی این است که چیزهای دیگری مال شما باشد. طمع می گوید: «من خانه آنها را می خواهم. من کار او را می خواهم. اگر فقط می توانستم آنچه آنها دارند را داشته باشم، خوشحال می شدم.»

یکی از راه های نگاه به مسائل، این است که فرمان دهم رادرونی سازی فرمان هشتم بدنیم. همان گونه که ریشه زناز قلبی، شهوت است، ریشه قتل قلبی، کینه است و ریشه دزدی قلبی نیز طمع است. هنگامی که عخان برخی از چیزهای وقف شده از عای را ربود، ابتدا به آنها طمع داشت و سپس آنها را گرفت (یوشع ۲۱:۷). به همین ترتیب، یعقوب می گوید: «حسرت چیزی را می خورید، اما آن را به دست نمی آورید. از طمع مرتکب قتل می شوید، اما باز به آنچه می خواهید نمی رسید. جنگ و جدال

بر پا می‌کنید، اما به دست نمی‌آورید، از آن رو که درخواست نمی‌کنید! آنگاه نیز که درخواست می‌کنید، نمی‌یابید، زیرا با نیت بد درخواست می‌کنید تا صرف هوس‌رانی‌های خود کنید» (یعقوب ۲:۴-۳). این دو جمله در کنار هم قرار دارند. طمع یعنی آرزوی داشتن چیزی یا کسی که مال تو نیست. رابطه جنسی ممکن است چیز خوبی باشد. ممکن است دارایی‌ها جای خود را داشته باشند. اما هر دو بد هستند، وقتی افکار و نیت‌ها بد و ناموجه باشند و چیزی را می‌خواهید که به شما تعلق ندارد.

طمع، نقض فرمان بزرگ دوم است. به یاد بیاورید که عیسی چگونه دو بخش شریعت را خلاصه کرد: «خداوند خدای خود را با تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی فکر خود محبت نما. این نخستین و بزرگترین حکم است. دومین حکم نیز همچون حکم نخستین است: "همسایه‌ات را همچون خویشتن محبت نما" (متی ۲۲:۳۷-۳۹). طمع از دوست داشتن همسایه خود همچون خویشتن، ناتوان است. وقتی طمع می‌ورزیم، فقط (یا حداقل بیشتر از همه) به آنچه برای ما خوب است فکر می‌کنیم: «چه چیزی می‌خواهیم، چه چیزی ما را خوشحال می‌کند و چه چیزی می‌تواند زندگی ما را بهتر کند، صرف نظر از اینکه برای دیگران چگونه است.»

برای ما آسان است که ببینیم کودکان چقدر می‌توانند خودخواه باشند. آنها از هدایای کریسمس خود، راضی هستند تا زمانی که ببینند خواهر یا برادر یا دوستشان چیز بزرگ‌تر و بهتری دریافت کرده است. ناگهان اسباب‌بازی آنها دیگر آن قدر هم فوق‌العاده و عالی به نظر نمی‌رسد و همه می‌دانید بعدش چه می‌شود؟ شما آن کلمات جاودانه را خواهید شنید: «عادلانہ نیست!» این باعث می‌شود یکی از والدین در مورد بچه‌های گرسنه‌ای که در جهان زندگی می‌کنند شروع به سخنرانی کند. اما به همان راحتی که می‌توانیم خودخواهی کودکان را ببینیم، می‌توانیم نسبت به عزت نفس خود کور باشیم.

طمع فقط این نیست که بگوییم: «من چیزی می‌خواهم»، این می‌تواند خوب باشد. همه ما فهرستی از آرزوها داریم. طمع پای خود را فراتر می‌گذارد و می‌گوید:

«چرا تو به دستش آوردی؟ من آن را می‌خواستم! من عصبانی هستم، چون تو خوشحال هستی و اگر بتوانیم جایمان را عوض کنیم خوشحال می‌شوم.» طمع، چیزی را می‌خواهد که دیگران دارند. این اولین راهی است که در آن گناه هست.

ابراز نارضایتی

دوم، زمانی که میل ما به نارضایتی منتهی می‌شود یا بیانگر نارضایتی است، طمع می‌ورزیم. بر اساس «مجموعه کوتاه وست مینستر»: «فرمان دهم، هرگونه نارضایتی از دارایی خود، حسادت یا اندوهگین شدن نسبت به متعلقات و نکات مثبت و نیکوی همسایه خود و تمام حرکات و علایق نامتعارف نسبت به هر چیزی که متعلق به اوست را منع می‌کند.»

اگر طمع را به عنوان نقض بخش دوم شریعت قلمداد کنیم؛ پس نکته دوم تاکید می‌کند که طمع، چگونه بخش اول قانون را نیز نقض می‌کند. وقتی طمع می‌ورزیم، باور نداریم که خدا آن قدر بزرگ است که به ما کمک کند، یا آن قدر خوب است که به ما اهمیت بدهد. نارضایتی ما بیانگر این است که تا چه حد فکر می‌کنیم که خدا به ما مدیون است.

دلیلی وجود دارد که «طمع مورز» آخرین فرمان از فرامین ده فرمان است. در پایان می‌آید، زیرا خلاصه‌ای مناسب از همه چیزهایی است که قبلاً آمده است. غیر ممکن است که طمع بورزی و خداوند خدای خود را با تمام قلب خود دوست بداری و همسایه خود را مانند خود محبت کنی.

ممکن است عجیب به نظر برسد که ده فرمان با چنین آرمان‌های والایی شروع می‌شود: «مَنم بیهوه خدای تو، که تو را از سرزمین مصر، از خانه بندگی، بیرون آوردم. تو را خدایان غیر جز من مباحثد» (خروج ۲۰: ۳-۲)؛ و سپس با این شکوه به پایان می‌رسد: «به آن خر نگاه نکن.»

اما آیا متوجه می‌شوید که چگونه این دو به هم مرتبط هستند؟ خدا می‌گوید: «من تنها خدایی هستم که شما به آن نیاز دارید. به بعل روی نیاورید. سراغ تمثال‌ها نروید

و به حیوانات یا دوستان یا توانایی‌ها هم نبالید. اجازه ندهید هیچ چیز دیگری بیش از من، نگاه و محبت شما را تسخیر کند.»

طمع، بت پرستی است (کولسیان ۳: ۵). طمع می‌گوید من نمی‌توانم بدون آن شخص، مکان یا دارایی زندگی کنم. طمع، از خواسته‌های ما خدا می‌سازد. دهمین فرمان، تعمق بعدی نیست. «قتل نکن، زنا نکن، دزدی نکن، دروغ نگو و سعی کن با چیزی که داری خوشحال باشی.» فرمان طمع نکردن، در واقع خلاصه عملی و اوج‌گیری در سطح درونی و قلبی‌تو فرمان دیگر است.

حتی از نگاه کردن به عیسی و تعالیم او می‌فهمیم که همه احکام، جنبه درونی دارند؛ اگر فرمان دهم را نداشتیم، تمرکز بر اطاعت صرفاً بیرونی به نوعی آسان بود. وقتی به «تو فرمان اول» نگاه می‌کنید، حداقل به شکلی ظاهری تقریباً ممکن به نظر می‌رسند: «مردم را نکش؛ از عهده‌اش برمی‌آیم.» «روابط جنسی خارج از ازدواج نداشته باش؛ حواسم هست.» «وقتی قسم خوردی، دروغ نگو؛ فهمیدم.» اما درست زمانی که فرامین را یکی پس از دیگری تایید می‌کنیم، به فرمان دهم می‌رسیم و متوجه می‌شویم که احتمالاً نمی‌توانیم این قانون اخلاقی را تا حد کمال حفظ کنیم. ما می‌توانیم بدون داشتن گوساله زرین برای پرستش، زندگی را بگذرانیم؛ اما هیچ فرد صادقی نمی‌تواند به زندگی فارغ از طمع فکر کند.

من نشانه‌ها را دیدم

در دنیای باستان، شباهت‌هایی با بسیاری از احکام وجود دارد. ملل و اقوام دیگر، دستوراتی علیه قتل داشتند. سایر قوانین حقوقی سعی در محافظت از ازدواج، حقیقت‌گویی و مالکیت خصوصی داشتند. اما ما هنوز قانون دیگری را از دنیای باستان پیدا نکرده‌ایم که ممنوعیتی در مقابل امیال بی‌رویه قلبی داشته باشد. فرمان دهم آنچه که سایر احکام بر آن دلالت می‌کنند را روشن می‌سازد؛ اطاعت، امری قلبی است که تشخیص صحیح را دشوارتر می‌کند. چگونه می‌فهمید که طمع دارید؟ طمع چه شکلی است؟ برخی از مظاهر ظاهری این حالت باطنی قلب

چیست؟ اجازه دهید چهار نشانه را بازگو کنم که نشان می‌دهد شما (و من) با طمع در چالش هستیم.

۱. اگر به دیگران صدمه زده باشید تا چیز بیشتری برای خود به دست آورید، ممکن است طمع داشته باشید. آسیب می‌تواند شامل اعمال باشد، اما به احتمال زیاد با کلمات، نگرش‌ها، نگاه‌ها، تمسخرها، آه‌ها و بی‌توجهی ایجاد می‌شوند. آیا نگرشی مثل «هر کاری لازم است برای پیشرفت انجام دهید» دارید؟ «شما بر زمین در تجمل و هوس رانی زندگی کرده‌اید و دل‌های خود را برای روز کشتار پروار ساخته‌اید» (یعقوب ۵:۵). این همان چیزی است که یعقوب در سرزنش کارفرمایان حریص زمان خود که کارگران را با دستمزدشان فریب می‌دادند، گفت. شگفت‌انگیز است که وقتی پای پول وسط است، قوم خدا چطور می‌توانند خود را متقاعد به سازش کنند.

آیا شروع به دور زدن چیزی کرده‌اید که قبلاً آن را دور نمی‌زدید؟ شاید طمع زیر پای شما را در حيله‌های مالی کشیده باشد (ر.ک مزمو ۱۰:۲-۳). شاید با عجله خود برای پیشرفت، به نزاع دامن زده باشید (ر.ک امثال ۲۸:۲۵). یا شاید گناه شما غفلت بوده است. زندگی، تلخ شده است. همه چیز به نتیجه نهایی مربوط می‌شود، خانواده و دوستان شما چیزی جز چیزهای باقی‌مانده دریافت نمی‌کنند. ممکن است قصد آزار آنها را نداشته باشیم، اما زمانی که طمع، قلب ما را تسخیر می‌کند، گاهی آخرین نفری هستیم که این را می‌فهمیم.

۲. اگر مشغول ساختن و انباشتن بیشتر هستید، ممکن است طمع کنید. آیا شما مانند زمین خاردار هستید که شروع به ثمر دادن کرد، تا بذر آن در فریبکاری ثروت و نگرانی زندگی خفه شود؟ شما این تصویر را از عیسی دریافت می‌کنید که این افراد، به سادگی یک روز از خواب بیدار نشدند و نگفتند: «از این به بعد، مهم نیست که من چه کار می‌کنم. من فریب می‌دهم، دروغ می‌گویم، دزدی می‌کنم و به اوج می‌رسم.» آنها تصمیم آگاهانه‌ای برای روی گرداندن از خدا نگرفتند. آنها بیش از حد مشغول، بیش از حد حواس پرت و بیش از حد نگران مسائل کوچک بودند. این اتفاقی است که در مورد دارایی‌ها رخ می‌دهد، هرچه بیشتر داشته باشید،

خطر بیشتری وجود دارد که دارایی‌هایتان شما را تصاحب کنند. آیا داشتن قایق یا خانهٔ دوم ایرادی دارد؟ البته که نه. بسیاری از مسیحیان از این چیزها به گونه‌ای استفاده می‌کنند که روح آنها قوت یافته و دیگران را برکت می‌دهند. اما باید مراقب باشیم. چیزی که به عنوان شکلی صادقانه از خلقت تازه شروع می‌شود، دلیلی برای خارج شدن از کلیسا و بهانه‌ای برای کنار گذاشتن یکی دو خدمت می‌شود. اغلب، آنچه که روح را می‌آلاید؛ گناه خریدن چیزی نیست، بلکه زمان، انرژی و تلاش لازم برای نگهداری آنهاست.

۳. اگر تمایلی به دست کشیدن از آنچه در حال حاضر متعلق به شما است، ندارید؛ احتمالاً با طمع، درگیر هستید. برخی از افراد علاقه‌ای به چیزهای بزرگ‌تر و بهتر ندارند. آنها فقط نمی‌خواهند از امنیت و اطمینان موجود در چیزهای خود دست بکشند. باز هم، مشکل سخت کار نکردن، پس‌انداز و مسئولیت‌پذیری در قبال دارایی‌هایمان نیست. آیات زیادی در امثال برای تمجید این‌گونه رفتارها وجود دارند. مشکل زمانی است که ما به جای اینکه اجازه دهیم برخی از موهبت‌های رفاه از لای انگشتان ما بگذرند و به دست دیگران برسند، به چیزهای خود محکم‌تر می‌چسبیم.

به مرد جوان ثروتمند در انجیل فکر کنید. او نزد عیسی آمد و پرسید: «برای به دست آوردن حیات جاودانی چه باید بکنم؟» او می‌خواست بداند که انسان خوب بودن چگونه به نظر می‌رسد. پس عیسی بخش دوم شریعت را یادآوری کرد؛ قتل مکن، به پدر و مادرت احترام بگذار، دزدی نکن؛ و مرد ثروتمند گفت: «عالی است! من همهٔ آن کارها را انجام داده‌ام اما آیا تا به حال به دستوری که عیسی آن را حذف کرد توجه کرده‌اید؟» او به فرمان دهم اشاره‌ای نکرد. به همین دلیل است که عیسی اضافه کرد: «تو را یک چیز کم است؛ برو آنچه داری بفروش و بهایش را به تنگدستان بده که در آسمان گنج خواهی داشت» (مرقس ۱۰: ۲۱). عیسی می‌دانست که آن مرد به جای سخاوت، دل‌بخیلی داشت.

۴. اگر مرتباً در مورد خانه، همسرتان، کیفیت یا کمیت دارایی‌هایتان و وضعیت

کلی زندگی تان غر می‌زنید، ممکن است در چالش طمع باشید. آسان است که فکر کنیم نهایتاً چیز دیگری در آینده ما را خوشحال خواهد کرد. با ارسال دو روزه، امیدواریم رضایت، فقط به اندازه یک کلیک خرید اینترنتی با ما فاصله داشته باشد. همیشه مسئله در مورد چیز بعدی و چیز بعدی و چیز بعدی است. چقدر نیاز داریم؟ فقط کمی بیشتر.

قبل از برگزاری مراسم عروسی، تقریباً همیشه با عروس و داماد دعا می‌کنم و از خدا می‌خواهم که به آنها هدیه نادری بدهد که شادی را در لحظه حال پیدا کنند. ما اغلب منتظر مرحله بعدی زندگی هستیم تا رویاهای ما را محقق کند. اگر دوست دختر داشتم، اگر نامزد بودیم، کاش عروسی اینجا بود، اگر فقط اینجا پذیرش می‌شدم. کاش ماه عسل بودیم، اگر بچه داشتیم، اگر فقط خانه داشتیم، کاش نوه داشتیم، اگر بازنشسته بودیم. رضایت به «اگر فقط» بستگی دارد، که البته قناعت واقعی نیست.

پادزهر گناه طمع، اول تیموتائوس ۶:۶ است: «اما دینداری با قناعت، سودی عظیم است.» آیا متوجه می‌شوید که کتاب مقدس در این آیه چه می‌گوید؟ طمع درباره به دست آوردن است. آیا به همین دلیل طمع ندارید؟ من می‌خواهم یک دارایی، یک دوست یا یک خانه به دست بیاورم و خدا می‌گوید: «خوب! شما سود می‌خواهید؟ من می‌خواهم شما سود داشته باشید. من می‌خواهم شادی داشته باشید. من می‌خواهم به شما برکت بدهم. اما با طمع به آن نخواهید رسید. شما آن را از طریق قناعت به دست می‌آورید.»

چه چیزی را دوست داری؟ دنبال چه هستی؟ هنگام دوش گرفتن، راه رفتن تا محل کار، رانندگی یا تا کردن لباس‌ها به چه فکر می‌کنید؟ تنها چیزی که فکر می‌کنید برای خوشبختی واقعی و حقیقی به آن نیاز دارید، چیست؟ اگر پاسخ چیزی غیر از خدا باشد، شما یک بت پرست هستید. خدا می‌داند که سلامتی و ازدواج ما مهم است. او می‌داند که ما نمی‌خواهیم تنها باشیم، که سلامت و پاکی خانواده مهم است و اینکه ما صلح، آرامش، روابط، سقفی بالای سرمان، لباس و

غذایی برای خوردن می‌خواهیم. او از این چیزها غافل نیست و می‌داند ما به چه چیزهایی نیاز داریم.

جای خالی را پر کنید

«اگر فقط داشتم، بالاخره خوشحال می‌شدم.» چه چیزی در آن جای خالی کم است؟ خانه زیباتر؟ ماشین جدیدتر؟ یک همسر؟ فرزندان؟ نوه‌ها؟ ظاهر خوب؟ یک شغل موفق؟ سلامتی کامل؟ برای بسیاری از ما، جای خالی، خدای کارراه‌انداز ماست. این همان شخص، مکان یا چیزی است که فکر می‌کنیم نمی‌توانیم بدون آن زندگی کنیم. طمع، دراصل، بت پرستی است.

وقتی طمع می‌کنیم، دروغی را درباره‌ی اینکه خدا کیست و چگونه ما را محبت می‌کند باور می‌کنیم. ما باید با ایمان با این وسوسه مبارزه کنیم. ما باید دو چیز را به طور خاص به خاطر بسپاریم.

اول، باید به یاد بیاوریم که داستان بعداً چگونه به پایان می‌رسد. «شخص پولدوست هرگز از پول سیر نمی‌شود، و نه دستدار ثروت از درآمدِ خویش. این نیز بطلالت است» (جامعه ۱۰:۵). ثروت، شما را خوشحال نمی‌کند. آساف در مزموور هفتادوسه می‌گوید:

«و اما من، چیزی نمانده بود پاهایم بلغزد؛

نزدیک بود قدم‌هایم از راه به در رود!

زیرا بر فخر فروشان حسد بردم،

آنگاه که رفاه شریران را دیدم» (آیه ۲-۳).

آیا به خاطر دارید که چه چیزی ذهنیت او را تغییر داد؟ او به قدس خدا رفت و عاقبت شریران را تشخیص داد (آیه ۱۷). او پایان داستان را به یاد آورد. او آنچه را که بعداً برای متکبران، ناصالحان و بعدها برای قوم خدا پیش آمد را به یاد آورد. «نخست در پی پادشاهی خدا و عدالت او باشید، آنگاه همه‌ی اینها نیز به شما عطا خواهد شد» (متی ۶:۳۳).

دوم، باید به یاد داشته باشیم که اکنون چه کسی با ماست: «این را از سر نیاز نمی‌گوییم، زیرا آموخته‌ام که در هر حال قانع باشم. معنی نیازمند بودن را می‌دانم، نیز معنی زندگی در وفور نعمت را. در هر وضع و حالی، رمز زیستن در سیری و گرسنگی، و بی‌نیازی و نیازمندی را فرا گرفته‌ام. قدرت هر چیز را دارم در او که مرا نیرو می‌بخشد» (فیلیپیان ۴: ۱۱-۱۳).

این بدان معنا نیست که اگر مسیحی هستید، فقط با دعا می‌توانید چهار مایل بدوید. این بدان معنا نیست که می‌توانید توپ فوتبال را دورتر پرتاب کنید. این بدان معنا نیست که شما بهترین شغل یا بهترین نمرات را می‌گیرید، زیرا مسیح همه چیز است. این بدان معناست که خداوند در فراوانی و مصیبت شما بیش از اندازه، کافی خواهد بود. عیسی گفت: «نان حیات من هستم. هر که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود، و هر که به من ایمان آورد هرگز تشنه نگردد» (یوحنا ۶: ۳۵).

ما باید به یاد داشته باشیم که در حال حاضر چه کسی با ماست، دوستی که از برادر به ما نزدیک‌تر و چسبنده‌تر است، کسی که هرگز ما را ترک نکرده یا انکار نخواهد کرد، کاهن اعظم که دوست دارد برای قومش شفاعت کند. او شما را فراموش نکرده است. شما تنها نیستید. چطور می‌توانید بگویید چیزی ندارید؟ شما او را دارید!

چگونه شروع به پیشرفت در اطاعت از ده فرمان کنیم؟ با روی آوردن به مسیح و اعتماد به اینکه این «عمانوئیل»، راه، راستی و حیات است و اینکه او حقیقت را به ما می‌گوید؛ پس به او گوش می‌دهیم و به او ایمان می‌آوریم. اینکه او تنها راه بخشش است؛ پس وقتی در اطاعت از فرامین، کوتاهی می‌کنیم (که البته خواهیم کرد) برای رحمت به سوی او می‌شتابیم. ما ایمان داریم که او حیات است و دستورات او به ما حیات می‌بخشد؛ پس از او پیروی می‌کنیم و حیات را زیاده‌تر حاصل خواهیم کرد.



سخن آخر

در بسیاری موارد، من همسر نمونه‌ای نیستم، اما یکی از چیزهایی که واقعا در آن قابل ستایش هستم، تعداد فیلم‌های جین آستنی است که تماشا کرده‌ام. اخیراً یک فیلم جدید به نام «عشق و دوستی»^۱ پخش شد که بر اساس رمان کمتر شناخته شده جین آستین به نام «لیدی سوزان»^۲ ساخته شده است. فیلم کاملاً هوشمندانه‌ای بود. مانند بسیاری از داستان‌های آستین، این داستان نیز پر از افراد ثروتمند و احمق است. ستاره فیلم - به نظر من - خواستگار ثروتمند، سر جیمز مارتین است که سعی دارد محبت دختر لیدی سوزان را جلب کند. بازیگر نقش مارتین به طرز شگفت‌انگیز و معرکه‌ای ایفای نقش می‌کند.

در یک صحنه، مارتین تلاش می‌کند تا با دانش کتاب مقدسی خود، همه افراد سالن را تحت تاثیر قرار دهد. او می‌گوید: «این مسئله، من را به یاد بسیاری از روایت‌هایی که در دوران کودکی آموختیم، می‌اندازد. شاید مهم‌ترین چیز در

1. Love and Friendship

2. Lady Susan

شکل‌گیری فطرت انسان، نبی‌پیری باشد که با کتیبه‌هایی از کوه پایین آمد و دوازده فرمانی که پروردگاران به ما آموخته است تا بدون شکست از آنها پیروی کنیم را با خود آورد.»

یک زمزمه کوچک شنیده می‌شود و یکی می‌گوید: «بیخشید، فکر می‌کنم فقط ده تا فرمان بود.»

مارتین پاسخ می‌دهد: «واقعاً؟ فقط ده تا فرمان را باید اطاعت کنیم؟ عالی است؛ پس، کدامشان را نباید اطاعت کنیم؟ شاید یکی از آنها سَبَّت باشد. من ترجیح می‌دهم صید کنم. بعد از این کمی دشوار می‌شود. بسیاری از "نبایدها" مثل قتل نکنید، به خانه یا همسر همسایه خود طمع نکنید، خب تو به هر حال مرتکب این کارها نمی‌شوی، چون کارهای اشتباهی هستند، چه خداوند به ما اجازه داده، چه نداده باشد.»

صحنه خنده‌دار و بازی فوق‌العاده‌ای است. علاوه بر این، سخنرانی سِر مارتین به درستی خلاصه می‌کند که بسیاری از ما در مورد ده فرمان فکر می‌کنیم. ما جایی، در مقطعی از زندگی مان نام آنها را شنیده‌ایم، اما مدتی است که سراغشان نرفته و آنها را فراموش کرده‌ایم. اگر می‌توانستیم، از اینکه چند تا از آنها را کنار بگذاریم، استقبال می‌کردیم؛ و بقیه چطور؟ خب، به نظر می‌رسد که آنها مفاهیم عامیانه خوبی هستند، اما به هر حال اکثر ما آنها را نقض نمی‌کنیم. بنابراین، هنگامی که مهمانان خود را تحت تاثیر قرار دادیم، می‌توانیم صحنه را ترک کنیم. در مجموع، ده فرمان، یادگاری عجیب و غریبی برای دیدن در موزه است، اما ما می‌توانیم همین الان یک کد اخلاقی مناسب برای زمان خود کشف کنیم.

با این تفاوت که ده فرمان در نظر خداوند این‌گونه نیست. حتی نزدیک به این هم نیست. او احکام را با دست خود بر روی سنگ نوشت و سپس دستور داد که آنها را در مقدس‌ترین مصنوع اسرائیل نگه دارند. عیسی نه تنها ده فرمان را محدود به گذشته نمی‌دانست و آن را رد نکرد، بلکه بر اهمیت شریعت مؤکدا تاکید می‌کرد. او در خلاصه کردن تعهدات اخلاقی ما با استفاده از زبان ده فرمان تردید نکرد. آیا

می‌توانیم احکام را به طور کامل یا تمام‌عیار نگه داریم؟ نه. آیا آنها به منظور آشکار کردن گناه ما و هدایت ما به سوی صلیب در کار هستند؟ کاملاً. اما شریعت راه زندگی، راه محبت به همسایه و راه محبت به خدا با تمام دل و جان را هم به ما نشان می‌دهند.

ما هنوز به ده فرمانی که در کوه سینا داده شد، نیاز داریم. آیا این فرامین با آمدن مسیح از برخی جهات تغییر کرده‌اند؟ مطمئناً تغییر شکل داده‌اند، اما دور انداخته نشده‌اند. ما دیگر نمی‌توانیم ده فرمان را به درستی نگه داریم؛ مگر اینکه آنها را در مسیح، از طریق مسیح و با در نظر گرفتن عظمت بی‌نظیر مسیح حفظ کنیم. به عنوان خلقت‌های تازه در مسیح، شریعت نه تنها وظیفهٔ ماست، بلکه لذت ما نیز هست. اگر بخواهیم مسیح را آن‌طور که سزاوار و شایستهٔ اوست دوست بداریم، احکام او را حفظ خواهیم کرد (ر.ک یوحنا ۱۴:۱۵) و این بدان معناست که همان‌طور که ما با روح هم‌گام می‌شویم (ناگفته نماند که با بیشتر تاریخ کلیسا نیز هم‌گام می‌شویم)، بهتر است ده فرمان را به خاطر بسپاریم؛ چرا که بنیان و پیش‌نیاز سایر احکام و فرامین دیگر نیز می‌باشد.



قدردانی

با هر کتاب تازه، همیشه نام و خاطره افراد بیشتری هست که باید به شایستگی از آنها قدردانی بشود. اما اجازه دهید به چند مورد اشاره کنم. من از کلیسای ریفورمد یونیورسیتی^۱ (ایست لنسینگ، MI) و کلیسای عهد مسیح^۲ (متیوز، NC) که به مجموعه موعظه‌های من درباره ده فرمان گوش دادند (و امیدوارم مفید بوده باشد)، سپاسگزارم. حمایت و تشویق هر دو جماعت، حیات بخش و بناکننده بوده است. دستیار من، کیم وستبروک^۳، در بسیاری چیزها، از جمله در جزئیات اداری مربوط به این کتاب به من کمک کرده است. جنیفر دین^۴، که در دفتر کلیسای خانگی ما نیز کار می‌کند، کمک ارزشمندی در تصحیح و پاورقی به من کرد. اندرو وولگموت^۵ منبع ثابتی از پشتیبانی در

-
1. University Reformed Church
 2. Christ Covenant Church
 3. Kim Westbrook
 4. Jennifer Dean
 5. Andrew Wolgemuth

طول پروژه‌ها بود. طبق معمول، انتشارات کراس‌وی؛ کار با آنها عالی بوده است. تشکر ویژه از جاستین تیلور^۲ برای دوستی و تشویقش و همین‌طور از لیدیا براون‌بک^۳ برای مهارت‌های ویرایشی‌اش؛ و همسر، تریشا^۴، که بهترین از بهترین‌هاست. هر پروژه‌ای را می‌توان به او تقدیم کرد؛ اما در عوض، من این کتاب را به پدر و مادرش تقدیم کردم، که بیش از این حرف‌ها شایسته هستند.

-
1. Crossway
 2. Justin Taylor
 3. Lydia Brownback
 4. Trisha

راهنمای مطالعه حک شده بر سنگ، حک شده بر قلب‌ها

مقدمه: خبر خوش شریعت

۱. «فرامین با منشا غیر الهی»، آیین‌نامه اخلاقی فرهنگ ما را مرور کنید. فرامین با منشا غیر الهی چه تفاوتی با ده فرمان به عنوان کدهای اخلاقی در کلام خدا دارند؟
۲. خروج ۱۹-۲۰ را بخوانید. چرا این فصل‌ها در خروج، بهترین و مهم‌ترین بخش زندگی قوم اسرائیل هستند؟
۳. چرا باید ده فرمان را به عنوان محور اخلاق در عهد جدید بدانیم؟
۴. خداوند هم در ارائه ده فرمان و هم در محتوای احکام، چگونه خود را مکشوف می‌کند؟ چه بهره‌ای می‌توانیم از این مکاشفه خداوند کسب کنیم؟
۵. کوین می‌نویسد: «آزادی، لذت بردن از مزایای انجام کاری است که باید انجام دهیم.» منظور او را توضیح دهید.

فصل اول: خدا و تنها خدا

۱. اولین فرمان از چه جهت برای سایر احکام ضروری و بنیادین است؟
۲. اولین فرمان چگونه پرستش ما را تحت تاثیر قرار می‌دهد؟ قیاس ازدواج کوبین را در نظر بگیرید.
۳. نه دلیل داگ استوارت مبنی بر چرایی رفتن اسرائیل به سوی بت پرستی را مرور کنید. در کجای دنیای اطراف خود قابل مشاهده هستند؟ کدام یک شما را وسوسه می‌کند؟
۴. آمدن مسیح چگونه اولین فرمان را تغییر داد؟ موارد زیر چگونه این دگرگونی را آشکار می‌کنند؟

• متی ۵:۱۷

• فیلیپیان ۲:۱۰-۱۱

• اول تیموتائوس ۲:۵

• عبرانیان ۱:۳

۵. چگونه به چهار پرسش تشخیصی کوبین پاسخ می‌دهید؟ پاسخ‌های شما چگونه با چهار وظیفه‌ای که نسبت به خدا داریم یعنی ستایش، اعتماد، دعا و شکرگزاری هم سو می‌شود؟

فصل دوم: شیوه پرستش

۱. اعمال رسولان ۱۷:۱۶-۳۳ را بخوانید و به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:
 - در مورد مردم آن چه برداشتی از متن می‌کنید؟
 - پولس چگونه دیدگاه‌های مذهبی غالب آنها را به چالش می‌کشد؟
 - در کجای این قسمت، نقض فرمان اول و دوم را مشاهده می‌کنید؟
۲. کوبین می‌نویسد که فرمان دوم «پرستش خود خواهانه» را منع می‌کند. پرستش خود خواهانه چه چیزی هست و چه چیزی نیست؟ منع این امر چگونه در حادثه گوساله طلایی در خروج ۳۲ نمایان شده است؟

۳. چگونه حزقیال ۱:۱۸-۱۸ اشتباه در درک تهدید ارائه شده در فرمان دوم را اصلاح می‌کند؟
۴. کیوین کدام پنج دلیل را برای ممنوعیت تمثال‌ها توسط خدا ارائه می‌کند؟ کدام یک از این دلایل شما را عمیقاً تحت تاثیر قرار می‌دهد؟
۵. کیوین پنج راه را برای حفظ فرمان دوم شناسایی می‌کند. کدام یک از اینها برای شما چالش برانگیزتر است؟

فصل ۳: مگر چه شأن و منزلتی در یک نام است؟

۱. لاویان ۱۶:۲۴ چگونه ماهیت جدی فرمان سوم را آشکار می‌کند؟ چرا این فرمان این قدر حیاتی است؟
۲. از چه نظر فرمان سوم، عمیق‌تر و فراتر از کلمات است؟ دقیق پاسخ دهید.
۳. خروج ۱:۳-۱۵ را بخوانید. این حادثه چه چیزی را در مورد خدا آشکار می‌کند و چگونه اهمیت نام او را ثابت می‌کند؟
۴. کیوین می‌نویسد: «اگر از نام خدا برای نسبت دادن نادرست اقتدار به ایده‌ها، برنامه‌ها یا نظرات خود استفاده کنیم، فرمان سوم را زیر پا گذاشته‌ایم.» آیا تجربه‌ای از شکستن این فرمان دارید؟ امروز این اتفاق را در کدام قسمت از کلیسا مشاهده می‌کنید؟
۵. فرمان سوم چگونه باید بر دعای ما اثر بگذارد؟ بر پرستش ما چگونه؟

فصل ۴: استراحت کن، شاد باش، تکرار کن

۱. اصل سَبَّت از زمان خلقت به چه صورت رعایت شده است؟
۲. اناجیل به ما نشان می‌دهد که عیسی هرگز فرمان چهارم را نقض نکرد. فعالیت‌های عیسی در روز سَبَّت برای تحقق چه هدفی طراحی شده بود؟
۳. بی. بی. وارفیلد می‌نویسد: «مسیح روز سَبَّت را با خود به قبر برد و روز خداوند را در صبح قیام با خود از قبر بیرون آورد.» این موضوع در طول چهار قرن اول

کلیسا چگونه شکل گرفت؟

۴. عیسی چگونه فرمان چهارم را انجام داد؟ امروز چه اصول کلیدی از سبب برای ما باقی مانده است؟

۵. یکشنبه‌ها را چگونه می‌بینید؟ همان‌طور که در مورد این فصل و فرمان چهارم فکر می‌کنید، چه تغییراتی ممکن است در نحوه زندگی خود در هر یکشنبه ایجاد کنید؟

فصل پنجم: گرامی دار تا گرامی داشته شوی

۱. فرمان پنجم از چه جهت برای بخش دوم شریعت حیاتی است؟
۲. شریعت ارائه شده در تثنیه ۲۱:۱۸-۲۱ را در کنار مثال عیسی در لوقا ۱۱:۱۵-۳۲ بخوانید. چگونه تضاد بین شریعت و مثل فیض خدا در مسیح بر ما آشکار می‌شود؟
۳. تکریم والدین شامل چه مواردی می‌شود؟ هنگام تعیین بهترین روش برای احترام به آنها، از چه پارامترهایی باید استفاده کنیم؟
۴. عیسی چگونه نشان داد که منظور از رعایت فرمان پنجم چیست؟ فکر می‌کنید او در این فرآیند با چه چالش‌هایی مواجه شد و چرا؟
۵. فرمان پنجم از چه طرق خاصی، فراتر از احترامی است که به والدین گذاشته می‌شود؟

فصل ششم: ما نوشتیم، قتل!

۱. فرمان ششم کوتاه است: «قتل مکن» (خروج ۲۰:۱۳). علی‌رغم کوتاهی جمله، پیامدهای زیادی دارد. موارد زیر را در نظر بگیرید:

- کشتن در دفاع از خود در کجای فرمان ششم قرار دارد؟
- فرمان ششم، چگونه تفکر ما را در مورد مجازات اعدام تحت تاثیر قرار می‌دهد؟
- آیا این فصل، اعتقادات شما را به شکل خاصی تغییر داده است؟

۲. چگونه می‌توانیم خودکشی را از منظر کتاب مقدس به بهترین شکل درک کنیم؟ انجیل، نوید چه آرامش و امیدی برای کسانی که یکی از عزیزان خود را به دلیل خودکشی از دست داده‌اند، می‌دهد؟
۳. کوین روزهای پایانی پدر بزرگش را بازگو می‌کند که «پایان دادن به درمان، نه پایان دادن به زندگی خود» را انتخاب کرده بود. چرا انتخاب او نقض فرمان ششم نبود؟
۴. چگونه عیسی فرمان ششم را تغییر داد؟
۵. از چه راه‌هایی نمی‌توانیم از واقعیت گناه خود در مورد فرمان ششم فرار کنیم؟ کدام عمل خاص عیسی، این گناه خاص را پوشش می‌دهد؟

فصل هفتم: خیانت دل

۱. پیدایش ۲: ۱۸-۲۵ را بخوانید. ملاکی ۲: ۱۳-۱۵؛ و افسسیان ۵: ۲۲-۲۵؛ ۳۱-۳۲.
- چگونه پیدایش، اصل مکمل بودن را نشان می‌دهد؟
 - چرا پیوند جنسی بین زن و شوهر جزء لاینفک ازدواج است؟
 - آیات افسسیان چطور ازدواج را به عنوان نماد مسیح و کلیسا نشان می‌دهد؟
۲. کوین می‌نویسد: «فرمان هفتم، چیزی بیش از خیانت به همسران را منع می‌کند.» این موضوع از چه جهاتی درست است؟
۳. استفاده پولس از اصطلاح arsenokoitais را توضیح دهید. این اصطلاح چگونه تفکر ما را در مورد هم‌جنس‌گرایی هدایت می‌کند؟
۴. کتاب مقدس برای مقابله با وسوسه‌های گناه جنسی چه راهی پیشنهاد می‌کند؟
۵. چگونه می‌توان افراد آلوده به گناهان جنسی را به خلوص روحانی بازگرداند؟

فصل هشتم: گنجینه‌ها در آسمان

۱. پرسش ۱۱۰ از «مجموعه پرسش و پاسخ هایدلبرگ» می‌پرسد: «خداوند در فرمان هشتم چه چیزی را منع کرده است؟» پاسخ داده شده، این است: «او نه تنها دزدی و غارتگری آشکار را ممنوع می‌کند، بلکه طبق شریعت فرد باید مجازات شود. اما در نزد خداوند، دزدی شامل فریب و کلاهبرداری از همسایه حتی به طریقی که به نظر شرعی هستند، می‌شود، مانند: اندازه‌گیری نادرست وزن، اندازه یا حجم؛ تجارت متقلبانه؛ پول تقلبی؛ بهره بیش از حد؛ یا هر چیز دیگری که خداوند آن را ممنوع کرده است. به علاوه از هر گونه حرص و طمع و تبذیر بیهوده هدایا نهمی می‌کند.»

• چگونه این تعلیم، درک شما را از فرمان هشتم بیشتر می‌کند؟

• آیا چیزی هست که پیش‌تر در نظر نگرفته باشید؟

• درک عمیق‌تر فرمان هشتم چگونه می‌تواند شیوه‌های رفتار شما را در تجارت و زندگی شخصی تغییر دهد؟

۲. طمع چگونه به عنوان نقض فرمان هشتم مطرح می‌شود؟ از آیات زیر در مورد

طمع چه می‌آموزیم؟

• امثال ۱۵:۲۷

• لوقا ۱۲:۱۳-۲۱

• اول قرنتیان ۹:۶-۱۱

۳. فرمان هشتم چگونه به طور کلی به عنوان راهنمای روابط شخصی ما و

همچنین نحوه رفتار ما با مردم عمل می‌کند؟

۴. توضیح دهید که چرا کورین می‌نویسد: «عیسی هرگز مخالف میل انسان به

گنج نیست.»

۵. متی ۱۳:۴۴-۴۵ را بخوانید.

• این مثل‌ها چگونه دیدگاه شما را نسبت به دارایی‌های مادی شما تغییر

می‌دهند؟

- چگونه می‌توانید این دیدگاه را در قلب و زندگی خود پرورش دهید؟

فصل نهم: شاهدان راستین

۱. فرمان نهم از چه جهاتی فراتر از دروغ گفتن یا شهادت دروغ در دادگاه است؟
۲. کوین می‌نویسد: «خدا عمیقا به عدالت کلامی اهمیت می‌دهد.» کجا و چگونه این مسئله در کتاب مقدس بیان شده است؟
۳. انگیزه چگونه عامل شکستن یا عمل به فرمان نهم است؟ چند مثال خاص بزنید.
۴. امثال ۱۷:۱۸ می‌گوید: «آن که نخست به قاضی می‌رود برحق می‌نماید، تا آنگاه که طرف دیگر می‌آید و او را می‌آزماید.»

- این یعنی چی؟

- چرا فکر می‌کنید که عدم توجه به این حکمت، به ویژه در دنیای رسانه‌های اجتماعی برجسته است؟
- ۵. از دیدگاه کتاب مقدس، چرا گفتن حقیقت، اهمیتی این چنین حیاتی دارد؟

فصل ۱۰: گوهر نایاب قناعت مسیحی

۱. طمع را تعریف کنید. چه فرقی با میل دارد؟
۲. ارتباط بین طمع و ناراضایتی را توضیح دهید.
۳. چرا طمع، بت پرستی است؟ در کجای زندگی خود به چنین چیزی وسوسه می‌شوید؟ چگونه عبارات زیر می‌توانند نگرش قلبی شما را تغییر دهند؟

- جامعه ۱۰:۵

- یوحنا ۳۵:۶

- فیلیپیان ۱۱:۴-۱۳

- اول تیموتائوس ۶:۶

۴. کوین می‌نویسد: «فرمان دهم، آنچه را که سایر احکام بر آن دلالت می‌کنند، آشکار می‌کند.» منظور او را توضیح دهید.

۵. چهار نشانه را در نظر بگیرید که نشان دهنده مشکل طمع است. کدام یک را از همه بدتر می‌دانید و چرا؟

سخن آخر

خروج ۱:۲۰-۱۷ را مرور کنید و سپس متی ۵-۷، (موعظه بالای کوه عیسی) را بخوانید. همه بخش‌هایی را که عیسی در آن قسمت به ده فرمان (به طور مستقیم یا غیر مستقیم) اشاره کرده، شناسایی کنید. او چگونه موعظه خود را بر احکامی که در ابتدا به موسی داده شده است، بنا می‌کند؟ چه تغییراتی توجه شما را جلب می‌کند؟



مکاشفہ

آیا ده فرمان هنوز پابرجاست؟

آیا این فرامین همچنان پابرجا هستند؟ آنها در سایه رحمت خدا چه مفهومی دارند؟

برای بررسی فرامین بی‌زمان و نیکوی خدا، شبان کویین دی‌یانگ حقایق مهمی را درباره ده فرمان ارائه می‌دهد. او روشن می‌کند که چرا آنها وجود دارند، چرا باید آنها را بشناسیم، و چطور آنها را به کار گیریم. این کتاب به شما کمک می‌کند تا فرامین خدا را درک و اطاعت کنید و در آنها وجد کنید، فرامینی که گناه کار بودن ما و جلال فیض خدا را در مسیح برای ما آشکار می‌کنند.

"کویین دی‌یانگ با ذکاوتی سرشار، تجربه سال‌ها خدمت شبانی و مهارت بالایی که در تفسیر کلام خدا دارد، فرد مناسبی برای نوشتن این کتاب است. دی‌یانگ ده فرمان را به گونه‌ای بیان می‌کند که ما را قادر می‌سازد حکمت خالق و نجات‌دهنده‌مان را حین هدایت ما در سفر روحانی‌مان درک کنیم. من شدیداً این کتاب را توصیه می‌کنم!"

«مایکل هورتون، استاد الهیات سیستماتیک و دفاعیات مسیحی، دانشکده الهیات وست‌مینستر کالیفرنیا.»

کویین دی‌یانگ (فوق لیسانس از Gordon-Conwell Theological Seminary) شبان ارشد کلیسای Christ Covenant در متیوز در کارولینای شمالی آمریکا است. او رئیس هیئت مدیره سازمان گاسپل کوالیشن است. او همچنین استادیار الهیات نظام‌مند در Reformed Theological Seminary در شهر شارلوت است. او نویسنده چندین کتاب است، از جمله «باور کلام خدا بی‌چون و چرا»، «دیوانه‌وار مشغول» و «بزرگ‌ترین داستان».

